

گویش کلاردشت

(رودبارک)

تالیف
دکتر ایران کلباسی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گویش کلاردشت (رودبارک)

تالیف: دکتر ایران کلباسی

۷۶۰۰۸

Kelârdashti Dialect (Rudbârak)

by
Dr. Iran Kalbassi



Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehrân, 1997

بها ۱۲۰۰۰ ریال

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۰۵۲-X
ISBN 964-426-052-X

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

گویش کلاردشت (رودبارک)

www.tabarestan.info

تألیف:

دکتر ایران کلباسی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۷۶

کلباسی، ایران، ۱۳۱۸ -
گویش کلاردشت (رودبارک) / تألیف ایران کلباسی. - تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
۱۳۷۶.

یست و پنج، ۲۷۹ ص.

ISBN 964-426-052-X

فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرستتویسی پیش از انتشار)
Iran Kalbassi. Kelardashti dialect (Rudbarak) ص. ع. به انگلیسی:
واژه‌نامه.

کتابنامه: ص، ۲۷۷ - ۲۷۹.

۱. مازندرانی. ۲. گیلکی. ۳. کلاردشتی. الف. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ب. عنوان.

خ ۴۹۹

کتابخانه ملی ایران / PIR ۳۲۶۹/م ۲۲۷

م ۳۵۲۵ - ۷۶

کتابخانه ملی ایران

www.tabarestan.info
تبرستان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کلباسی، ایران
گویش کلاردشت (رودبارک)
چاپ اول: بهار ۱۳۷۶
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
مدیر تولید: محمدمهدی دهقان
حق چاپ محفوظ است.

شابک X-۰۵۲-۴۲۶-۹۶۴

ISBN 964-426-052-X

ردیف انتشارات: ۷۶۰۰۸

ALL RIGHTS RESERVED

Printed in the Islamic Republic of Iran.

نشانی ناشر: تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۶۴۱۹ تلفن: ۳-۸۰۴۶۸۹۱ فاکس: ۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

دوازده	نشانه‌ها
پانزده	پیشگفتار
	مقدمه
نوزده	یک - گیلان و مازندران (از نظر تاریخی، جغرافیائی، طبیعی و انسانی)
بیست و دو	دو - زبانها و گویشهای رایج در گیلان و مازندران
بیست و سه	سه - کلاردشت و رودبارک
بیست و چهار	چهار - گویش کلاردشتی و تحقیقات انجام شده درباره آن
بیست و شش	پنج - نقشه

فصل اول - بررسی آواشناختی و واجشناختی

۱	۱-۱ - واکها
۱	۱-۱-۱ - واجهای واکهای
۲	۱-۱-۲ - واجگونه‌های واکهای
۶	۱-۱-۳ - واکهای مرکب (دوگانه)

۷	۱-۱-۴- واکه های میانجی
۸	۱-۱-۵- نمودار واکه‌ها
۹	۱-۲- همخوانها
۹	۱-۲-۱- واجهای همخوانی
۱۲	۱-۲-۲- همخوانهای میانجی
۱۳	۱-۲-۳- جدول واجهای همخوانی
۱۴	۱-۳- ساختمان هجا
۱۴	۱-۴- تکیه
۱۶	۱-۵- تفاوت‌های آوایی بین این گویش و فارسی معیار
۱۷	۱-۵-۱- تفاوت‌های همخوانی
۲۶	۱-۵-۲- تفاوت‌های واکه‌ای

فصل دوم - صرف (ساخت واژه)

۳۷	۲-۱- اسم
۳۸	۲-۱-۱- شمار (مفرد و جمع)
۳۹	۲-۱-۲- معرفه و نکره (شناختگی)
۴۰	۲-۱-۳- نشانه اضافه
۴۴	۲-۱-۴- نشانه ندا
۴۴	۲-۲- ضمیر
۴۴	۲-۲-۱- ضمائر شخصی
۴۷	۲-۲-۲- ضمائر اشاره
۴۸	۲-۲-۳- ضمائر اشاره تأکیدی
۴۸	۲-۲-۴- ضمائر متقابل

۴۹	۲-۲-۵- ضمیر مشترک
۴۹	۲-۲-۶- ضمائر پرسشی
۴۹	۲-۲-۷- ضمائر مبهم
۵۰	۲-۳- صفت
۵۰	۲-۳-۱- صفت قاموسی
۵۰	یک- صفت ساده
۵۱	دو- صفت تفضیلی (برتر)
۵۱	سه- صفت عالی (برترین)
۵۱	۲-۳-۲- صفت اشاره
۵۲	۲-۳-۳- صفت اشاره تأکیدی
۵۲	۲-۳-۴- صفت پرسشی
۵۲	۲-۳-۵- صفت مبهم
۵۳	۲-۳-۶- صفت تعجبی
۵۳	۲-۳-۷- صفت عددی
۵۳	۲-۴- عدد
۵۳	یک- اعداد اصلی
۵۳	دو- اعداد ترتیبی
۵۴	سه- اعداد کسری
۵۵	۲-۵- قید
۵۸	۲-۶- نقش نماها
۵۸	۲-۶-۱- حروف اضافه
۶۳	۲-۶-۲- حروف ربط
۶۴	۲-۷- اصوات
۶۴	۲-۸- فعل

- ۶۴ ۲-۸-۱- ستاک حال
- ۶۵ ۲-۸-۲- ستاک گذشته
- ۶۷ ۲-۸-۳- مصدر
- ۶۸ ۲-۸-۴- اسم مفعول (صفت مفعولی)
- ۶۹ ۲-۸-۵- وندهای تصریفی فعل
- ۶۹ یک - وند زمان گذشته
- ۷۰ دو - وندوجه
- ۷۷ سه - وند نمود (استمرار)
- ۷۸ چهار - وندنفی
- ۸۶ پنج - وند سببی
- ۸۷ شش - وند شخصی
- ۹۲ ۲-۸-۶- انواع فعل از نظر زمان، وجه و نمود
- ۹۳ یک - آینه
- ۹۳ دو - حال ساده (استمراری، اخباری)
- ۹۳ سه - حال التزامی
- ۹۴ چهار - حال در حال انجام
- ۹۵ پنج - امر
- ۹۵ شش - گذشته ساده
- ۹۶ هفت - گذشته استمراری
- ۹۶ هشت - گذشته نقلی
- ۹۷ نه - گذشته در حال انجام
- ۹۷ ده - گذشته التزامی
- ۹۸ یازده - گذشته دور (بعید)
- ۹۸ ۲-۸-۷- فعل معلوم و مجهول

۹۹	۲-۸-۸- فعل لازم و متعدی
۹۹	۲-۸-۹- فعل سببی
۹۹	۲-۸-۱۰- افعال خاص
۹۹	یک- بودن
۱۰۲	دو- بودن در مکان
۱۰۴	سه- شدن
۱۰۶	چهار- هستن
۱۰۶	۲-۸-۱۱- افعال معین
۱۰۶	یک- بودن
۱۰۷	دو- بودن در مکان
۱۰۷	۲-۸-۱۲- افعال شبه معین
۱۰۸	یک- خواستن
۱۱۰	دو- توانستن
۱۱۱	۲-۸-۱۳- فعل از نظر ساخت اشتقاقی
۱۱۱	یک- فعل ساده
۱۱۲	دو- فعل مشتق
۱۱۲	سه- فعل مرکب
۱۱۳	۲-۸-۱۴- پیشوندهای اشتقاقی فعل
۱۱۷	۲-۸-۱۵- انواع جزء غیر فعلی در فعل مرکب
۱۱۷	۲-۹- واژه‌های غیر فعلی از نظر ساخت اشتقاقی
۱۱۸	۲-۹-۱- انواع واژه‌های مرکب
۱۲۱	۲-۹-۲- پیشوندهای اشتقاقی
۱۲۲	۲-۹-۳- پسوندهای اشتقاقی

فصل سوم - نحو (ساخت جمله)

۱۳۱	۱-۳ - انواع گروه در جمله
۱۳۱	یک - گروه اسمی
۱۳۳	دو - گروه قیدی
۱۳۴	سه - گروه فعلی
۱۳۴	۲-۳ - جمله و اجزاء آن
۱۳۵	۳-۳ - تطابق فاعل و فعل از نظر شخص و شمار
۱۳۵	۳-۴ - جمله با فعل اسنادی
۱۳۶	۳-۵ - انواع مفعول
۱۳۷	۳-۶ - انواع جمله از نظر تعداد فعل
۱۳۷	۳-۶-۱ - جمله ساده (بند)
۱۳۸	۳-۶-۲ - جمله مرکب
۱۳۸	یک - مرکب همپایه
۱۳۹	دو - مرکب ناهمپایه
۱۴۱	۳-۷ - جمله شرطی
۱۴۲	۳-۸ - انواع جمله از نظر وجه
۱۴۲	یک - خبری
۱۴۲	دو - پرسشی
۱۴۳	سه - امری
۱۴۳	چهار - التزامی
۱۴۳	۳-۹ - انواع جمله از نظر آهنگ
۱۴۳	یک - افتان
۱۴۴	دو - خیزان

۱۴۴

سه - خیزانِ افتان

ملحقات

- | | |
|-----|--|
| ۱۴۵ | یک - تعدادی جمله |
| ۱۵۷ | دو - ترانه‌های محلی |
| ۱۶۱ | سه - ضرب المثل |
| ۱۶۳ | چهار - فهرست افعال ساده و مشتق (همراه با نمونه‌های تصریفی) |
| ۱۷۴ | پنج - فهرست واژگان |
| ۲۷۳ | اصطلاحات |
| ۲۷۷ | کتابشناسی |

نشانه‌ها

الف - همخوانها:

خط آوانگار

خط فارسی

p

پ

b

ب

t

ت، ط

d

د

k

ک

g

گ

q

ق، غ

ʔ

ع، ء (همزه)

f

ف

v

و

s

س، ث، ص

z

ز، ذ، ض، ظ

š

ش

ž

ژ

x

خ

h

ح، ه

č

چ

ǰ

ج

r

ر

l

ل

m	م
n	ن
y	ی

ب - واژه‌ها:

i	ای، ی، ی
e	ای، ی، ه/ه
e:	اکشیده
a	آ، آ، ه/ه
a:	آکشیده
u	او، و
o	ا، ا، و
o:	اکشیده
â	آ، آ
ey	ای
ay	آی
uy	اوی
oy	اوی
ow	او
ây	آی

ج - سایر نشانه‌ها:

∅	صفر
/	تکیه

/	یا
[]	نشانه آوانویسی و نیز صدای میانجی
//	نشانه واج نویسی
()	انتخاب آزاد
→	تبدیل می شود به ...
●	صورت فرضی

پیشگفتار

«کلاردشت» منطقه‌ای است که در غرب استان مازندران، در دامنه علم کوه - یکی از قله‌های مرتفع ایران - واقع شده است. این منطقه که بسیار سرسبز و دارای آب و هوای کوهستانی است از شمال به لنگاو تنکابن، از جنوب به رشته کوه‌های البرز، از شرق به کجور و چالوس و از غرب به الموت و طالقان محدود است. از نظر تقسیمات کشوری کلاردشت تابع شهرستان نوشهر و مرکز آن «حسن کیف» است. به دلیل شرایط اقلیمی، دامداری عمدتاً و کشاورزی تا حدی در این منطقه رایج است.

مردم این ناحیه کرد (لک یا خواجه‌وند)، طالقانی یا مازندرانی هستند، ولی مازندرانیها خود را گیلک و زبانشان را گیلکی می‌نامند و این در حالی است که زبانشان با گیلکی استان گیلان تفاوت چشمگیر دارد.

گویشهای کناره دریای خزر که جزو دسته زبانهای شمال غربی ایرانند، به دو گروه کلی گیلکی و مازندرانی (طبری) تقسیم شده‌اند که «گیلکی» در استان گیلان و «مازندرانی» در استان مازندران به کار می‌رود، ولی مردم استان مازندران مانند مازندرانیهای کلاردشت نیز غالباً خود را گیلک و زبانشان را گیلکی می‌نامند.^۱ بنابراین شاید بتوان همه

۱. در این باره به منابع زیر نگاه کنید:

صادق کیا (۱۳۱۶ یزدگردی)، ص ۹ ویدالله ثمره (۱۳۶۷) ص ۱۶۹.

گویشهای کناره دریای مازندران را در درجه اول «گیلکی» نامید و سپس آن را به دو زیر طبقه «گیلکی گیلان» و «گیلکی مازنداران» تقسیم کرد. باید توجه کرد که نه تنها بین گیلکی و مازندرانی تفاوت‌های فاحش وجود دارد بلکه هریک از این دو گونه زبانی دارای لهجه‌های فراوانند.

«رودبارک» روستائی است در غرب منطقه کلاردشت و گویش مازندرانی این ناحیه مورد بررسی کتاب حاضر است.

این منطقه به دلیل دارا بودن طبیعتی زیبا و آب و هوایی پاکیزه و خوش در سالهای اخیر تفرجگاه مردم سایر شهرستانها بویژه تهران گردیده و در نتیجه زبان فارسی در گویش این منطقه نفوذ فراوان یافته، اما این تأثیر بیشتر در سطح واژگان است و ساختمان کلی آن مانند سایر گویشهای ایرانی دست نخورده باقی مانده است.

یکی از ویژگیهای جالب توجه سخنگویان گیلکی و مازندرانی این است که بعضی از موارد دستوری را که متعلق به گویش بومی آنها نیست با اصرار فراوان در هنگام فارسی صحبت کردن به کار می‌برند و جالب اینکه این نوع کاربردها گاهی برخلاف دستور زبان فارسی است. برای مثال به دو مورد زیر توجه کنید:

۱ - چون در گویشهای گیلکی و مازندرانی فعل ماضی نقلی وجود ندارد سخنگویان این گویشها و نیز مازندرانیهای کلاردشت در هنگام فارسی صحبت کردن غالباً ماضی نقلی را به جای ماضی ساده به کار می‌برند.

۲ - چون در مازندرانی کلاردشت (و احتمالاً در سایر گویشهای کناره دریای خزر) ضمائر متصل شخصی وجود ندارد کلاردشتیها در هنگام فارسی صحبت کردن از این ضمائر به طور فراوان استفاده می‌کنند و آنها را معمولاً در جایی به غیر از کاربرد فارسی زبانان به کار می‌برند:

be - m	zad	زدم (مرازد)
be - š	didam	دیدمش
be - š	bezane	بزندش

be - š	xordam	خوردمش
be - š	dus dêrim	دوستش داریم
be - t	bebare	ببَرَدت

ملاحظه می‌گردد که در مثالهای فوق ضمائر متصل مفعولی «م، ش، ت» در فارسی در پایان فعل یا در پایان جزء غیر فعلی آمده‌اند و در کلاردشتی پس از حرف اضافه «به» کتاب حاضر علاوه بر مقدمه که اطلاعاتی کلی دربارهٔ مازندران، گیلان، کلاردشت و زبانها، گویشها یا لهجه‌های این نواحی به دست می‌دهد شامل سه فصل است. در فصل اول به بررسیهای آواشناختی و واجشناختی پرداخته شده و فصل دوم و سوم به ترتیب به ساخت واژه و ساخت جمله اختصاص دارند.

بخش «ملحقات» شامل تعدادی جمله، ترانه‌های محلی، ضرب‌المثل، فهرست افعال ساده و مشتق (افعال پیشوندی) و واژگان این گویش است. در فهرست افعال و واژگان سعی شده که هرکجا لازم بوده است واژکهای (morpheme) سازندهٔ کلمات نشان داده شوند. این تجزیه گاهی واژه‌هایی را که امروزه در فارسی بسیط به حساب می‌آیند نیز شامل می‌شود. در اینجا لازم است توضیح داده شود که واژک زمان گذشته تنها در مصادر ساده فعلی از سایر اجزاء کلمه جدا شده و نه در همهٔ کلمات. همچنین در این بخش تعدادی از واژه‌های شبیه فارسی نیز آمده است و این امر میزان نفوذ فارسی را در این گویش نشان می‌دهد.

در خاتمه لازم می‌دانم از گویشوران بومی خانمها فتانه ربیع پور (متولد ۱۳۴۸ با تحصیلات دبیرستانی) و شیوا ربیع پور (متولد ۱۳۵۷ با تحصیلات دبیرستانی) و آقای فیروز نقوی (متولد ۱۳۴۶ با تحصیلات دانشگاهی) که در تهیهٔ این مجموعه نگارنده را یاری داده‌اند، سپاسگزاری نمایم.

ایوان کلباسی

اسفند ۱۳۷۵

www.tabarestan.info
تبرستان

مقدمه

یک - گیلان و مازندران (از نظر تاریخی، جغرافیائی، طبیعی و انسانی)

اقوام ساکن در منطقه‌ای که امروزه به نام گیلان و مازندران معروف است و در جنوب دریای خزر قرار گرفته در طول تاریخ به نامهای مختلفی نامیده شده‌اند. این نامها عبارتند از: کادوس (کادوش)، تپور، مارد (آمارد)^۱، گیل، دیلم^۲، کاس، کاس سی، کاس پی، هیرکانی^۳، گیل (جل)، گادوزی^۴، تات^۵، گالش، تالشی، گیلک، مازندرانی، طبری، طبرستانی و جز آن.

قبلاً در بخش پیشگفتار گفته شد که امروزه مازندرانها غالباً خود را گیلک و زبانشان را گیلکی می‌نامند. بنابراین شاید بتوان گفت اقوامی که نامشان در بالا ذکر شد در طول تاریخ درهم آمیخته و اهالی امروز مازندران و گیلان را به وجود آورده‌اند، به

۱. جهانگیر سرتیپ‌پور (۱۳۶۹)، ص هشت.

۲. همانجا، ص ده.

۳. اسدالله عمادی (۱۳۷۲)، ص ۲۷ و ۳۱.

۴. همانجا، ص ۳۸.

۵. صادق کیا (۱۳۱۶ یزدگردی)، ص ۹.

عبارتی دیگر مازندرانیها و گیلانیهای امروز قومی واحد به نام گیلک‌اند با تنوع فراوان زبانی.

الف - استان گیلان

این استان از شمال به دریای خزر از شرق به استان مازندران، از غرب به استان آذربایجان شرقی و از جنوب به قزوین، استان زنجان و سلسله جبال البرز محدود است. مساحت آن در حدود ۱۴۷۰۹ کیلومتر مربع است^۱ و جمعیت آن براساس آمار سال ۱۳۶۰ در حدود ۱۷۵۶۶۷۴ نفر بوده است.^۲ به دلیل موقعیت جغرافیائی خاص، این منطقه دارای آب و هوای معتدل و مرطوب و میزان بارندگی در آن بسیار است. رودهای فراوانی در این استان جریان دارند که از مهمترین آنها سفید رود را می‌توان نام برد. این رود از فلات مرکزی ایران سرچشمه گرفته، پس از عبور از کوهستان البرز به دریای خزر می‌ریزد.^۳

مهمترین محصول این منطقه برنج و پس از آن گندم، چای، جو، حبوبات، محصولات جالیزی، دانه‌های روغنی، توتون، سبزیجات، سیب‌زمینی، بادام زمینی، پیاز، مرکبات، زیتون و کنف است. صنایع دستی از قبیل حصیربافی، گلیم، جاجیم، نمدمالی، چادرشب‌بافی، جوراب‌بافی، نازک‌کاری چوب، سرامیک‌سازی، سفال‌سقف و نیز صید ماهی و دامداری در این ناحیه رایج است. معادن جیوه، زاج، زغال سنگ، سرب، سنگ ساختمانی، گِل زرد، گِل سرشور، مس، نفت و گاز در این استان یافت می‌شود.^۴

این استان دارای ۱۱ شهرستان، ۲۲ بخش و ۵۶ دهستان است. مرکز آن شهرستان رشت و سایر شهرستانهای آن عبارت است از: آستارا، آستانه اشرفیه، بندر انزلی، رودبار،

۱. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی (۱۳۶۶)، ص ۱۰۱۱.

۲. همانجا، ص ۱۰۲۲.

۳. همانجا، ص ۱۰۱۵.

۴. همانجا، ص ۱۰۴۶.

رودسر، صومعه سرا، تالش، فومن، لاهیجان و لنگرود^۱.

ب - استان مازندران

این استان از شمال به دریای خزر و ترکمنستان، از شرق به استان خراسان، از غرب به استان گیلان و از جنوب به استانهای سمنان و تهران و سلسله جبال البرز محدود است. مساحت آن در حدود ۴۶۴۶۰ کیلومتر مربع است^۲ و جمعیت آن طبق آمار سال ۱۳۶۲ حدود ۲۸۹۸۲۷۴ نفر بوده است^۳. آب و هوای این منطقه نیز مانند استان گیلان معتدل و مرطوب و میزان بارندگی آن بسیار است. قله دماوند که از قله‌های معروف و بلند رشته کوه‌های البرز است و حدود ۵۶۷۱ متر ارتفاع دارد و همیشه پوشیده از برف است در این ناحیه قرار دارد^۴. رودهای فراوانی نیز در این استان جریان دارند.

مهمترین محصول این ناحیه برنج و پس از آن پنبه، چای، گندم، جو، حبوبات، مرکبات، دانه‌های روغنی، نیشکر، توتون، سبزیجات، محصولات جالیزی و علوفه‌ای است. ماهیگیری و دامداری در این منطقه رواج دارد. صنایع دستی آن شامل قالی بافی، گلیم، جاجیم، زیلو، نمد مالی، حصیربافی، پارچه بافی، نخ رسی، سفال، سرامیک و وسایل چوبی است. معادن ذغال سنگ، سرب، روی و جز آن در این استان یافت می‌شود^۵.

این استان دارای ۱۵ شهرستان، ۳۴ بخش و ۱۲۲ دهستان است. مرکز آن شهرستان ساری و سایر شهرستانهای آن عبارت است از: گنبد کاووس، علی آباد، گرگان، بندر ترکمن، کردکوی، بهشهر، قائم شهر، سوادکوه، بابل، آمل، نور، نوشهر، تنکابن و رامسر^۶.

۱. همانجا، ص ۱۰۲۲ - ۱۰۲۴.

۲. همانجا، ص ۱۱۱۶.

۳. همانجا، ص ۱۱۳۰.

۴. همانجا، ص ۱۱۱۸.

۵. همانجا، ص ۱۱۶۸.

۶. همانجا، ص ۱۱۳۴ - ۱۱۳۶.

دو - زبانها و گویشهای رایج در گیلان و مازندران

زبانها، گویشها یا لهجه‌هایی که امروزه در کناره دریای مازندران به کار می‌روند علاوه بر دو گونه اصلی به نامهای مازندرانی (طبری) و گیلکی، انواع زیر را شامل می‌شوند: تالشی، تاتی، کردی، طالقانی، افتری، زابلی، بلوچی، گوداری، کنولی، افغانی، لری، ترکی، ترکمنی، عربی، فارسی، روسی^۱، قزاقی^۲، گالشی و دیلمی. گونه اخیر لهجه‌ای از گیلکی است که امروزه در کوهستانها به کار می‌رود.

قبلاً گفته شد که نه تنها گیلکی و مازندرانی با هم تفاوت‌های فاحش دارند بلکه هریک از اینها خود دارای لهجه‌های فراوان هستند و این لهجه‌ها با یکدیگر تفاوت‌های آشکاری دارند.

«گیلکی» را گروهی از پژوهشگران به دو لهجه شرقی و غربی تقسیم کرده، مرکز اولی را شهر لنگرود و مرکز دومی را شهر رشت دانسته‌اند. همچنین گفته شده که لهجه لنگرودی در لنگرود، لاهیجان، رودسر، کلاچای و قصبات بین آنها به کار می‌رود و لهجه رشتی در رشت، بندر انزلی، صومعه سرا، لشت نشاء، کوچصفهان و قصبه‌های اطراف آنها کاربرد دارد^۳.

«مازندرانی» را نیز گروهی به سه لهجه عمده شرقی، میانه و غربی تقسیم کرده‌اند. مرکز لهجه شرقی را ساری دانسته‌اند و معتقدند که مردم ساری، قائم شهر، بابل، آمل، بابلسر، فریدون کنار، محمود آباد و نور آن را به کار می‌برند. قلمرو لهجه میانه را شهرهای نوشهر، چالوس، کلاردشت، مثل قو و قصبه‌های اطراف آنها به حساب آورده‌اند و محل کارکرد لهجه غربی را در شهرهای عباس آباد، نشتارود، تنکابن، رامسر، چابکسر و

۱. رک. نادر جهانگیری (۱۳۵۳)، جدول آبادیها.

۲. رک. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی (۱۳۶۶)، ص ۱۱۳۲.

۳. رک. حسین وثوقی (۱۳۷۱)، ص ۲۱.

اطراف آنها دانسته‌اند.^۱

گروهی دیگر «مازندرانی» را به چهار لهجه اصلی به صورت زیر تقسیم کرده‌اند:

۱ - لهجه شهرهای رامسر، تنکابن، کلاردشت، چالوس و نوشهر.

۲ - لهجه شهرهای آمل، نور و محمودآباد.

۳ - لهجه شهرهای بابل، قائم شهر، سوادکوه و ساری.

۴ - لهجه شهرهای نکا، بهشهر و بندرگز.

لهجه‌های مناطق ۲، ۳ و ۴ را به یکدیگر نزدیکتر دانسته و گفته‌اند که لهجه منطقه یک بیشتر به «گیلکی» در استان گیلان نزدیک است.^۲ اما به نظر نگارنده درباره تقسیم بندیهای فوق تازمانی که مطالعات کاملتری انجام نشده و شواهد دقیقتری به دست نیامده نمی‌توان نظر قطعی داد.

گیلکی و مازندرانی دارای ادبیات عامیانه به صورت داستان، ترانه، چیستان و ضرب المثل‌اند و از آنها نوشته‌هایی نیز در دست است که بعضی ارزش تاریخی دارند.^۳

سه - کلاردشت و رودبارک

قبلاً گفته شد که کلاردشت تابع شهرستان نوشهر است. شهرستان نوشهر از شمال به دریای خزر، از مشرق به شهرستان نور، از جنوب و جنوب غربی به سلسله کوه‌های البرز و شهرستان کرج و از مغرب به تنکابن محدود است. این شهرستان شامل ۳ بخش چالوس، مرکزی و کلاردشت است.^۴ کلاردشت که در غرب جاده کرج - چالوس قرار دارد و قسمتی از آن دشت و قسمتی کوهستانی است دارای آب و هوایی سرد سیری

۱. همانجا، ص ۲۲ - ۲۳.

۲. رک. روزبه دهگان (۱۳۶۸)، ص الف.

۳. رک. صادق کیا (۱۳۱۶ یزدگردی)، ص ۱۰ - ۲۱.

۴. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی (۱۳۶۶)، ص ۱۱۳۶.

است. حدود ۱۰۰ هزار نفر جمعیت و بیش از ۷۰ روستا دارد.^۱ مرکز آن «حسن کیف» و مهمترین روستاهای آن رودبارک، اُجایت، لاهو، طویدره و کردیچال است.^۲ سرداب رود که از علم کوه سرچشمه گرفته و در نزدیکی چالوس به دریای خزر می‌ریزد، در این منطقه جاری است.^۳

«رودبارک» که روستای مورد بررسی این کتاب از نظر زبانی است تا «حسن کیف» حدود ۵ کیلومتر فاصله دارد و جمعیت آن حدود ۲۰۰۰ نفر است.^۴ ساکنان رودبارک، کرد (لک یا خواجهوند)، طالقانی یا مازندرانی هستند. زبان فارسی در این روستا رواج کامل دارد.

چهار - گویش کلاردشتی و تحقیقات انجام شده درباره آن

درباره بعضی از گویشهای کناره دریای خزر اروپائیان و بویژه روسها از سال ۱۷۷۵ به بعد تحقیقاتی انجام داده‌اند که بعضی شامل بررسی چندین واژه یا ترانه و بعضی دستور نسبتاً جامعی است. اسامی تعدادی از این محققین عبارت است از: گملین^۵، خوج کو^۶، برزین^۷، دارن^۸، گیگر^۹، ملگونف^{۱۰}، کریستن سن^{۱۱}، ساکالودا^{۱۲}، پاخالینا^{۱۳}،

۱. سید فرهود میرچراغی (۱۳۶۹)، ص ۵.

۲. خدیجه اسدیان (۱۳۷۰)، ص ۱۹۲.

۳. همانجا، ص ۱۹۳.

۴. این رقم از طرف شورای محلی رودبارک ارائه گردیده است. لازم به ذکر است که جمعیت این روستا در سال ۱۳۶۷ حدود ۱۵۰۰ نفر بوده است، رک. یدالله ثمره (۱۳۶۷)، ص ۱۷۰.

5. S. G. Gmelin
6. A. Chodzko
7. I. N. Beresine
8. B. A. Dorn
9. W. Geiger
10. G. Melgunov
11. A. Christensen
12. V. S. Sokolova
13. T. N. pakhalina

زاویالووا^۱ و راستارگویو^۲. تحقیقات فوق غالباً درباره لهجه گیلکی رشت است. ایرانیان نیز در سده اخیر در این باره تحقیقاتی انجام داده‌اند که نام صادق کیارا باید در ردیف پیشگامان این گروه ذکر کرد. نام گروهی از این افراد همراه با نام اثرشان در بخش کتابشناسی در پایان کتاب حاضر آمده است، گرچه بعضی از این نوشته‌ها از نظر نشانه‌های آوانویسی، نظم مطالب و دقتی که لازمه یک تحقیق جامع است ایرادهای فراوان دارند. و اما درباره گویش کلاردشت تا جایی که نگارنده اطلاع دارد تنها تحقیقات زیر انجام شده است:

۱ - تحلیل ساختاری فعل در گویش کلاردشتی رودبارک توسط یدالله ثمره که مقاله نسبتاً کاملی است و در سال ۱۳۶۷ در شماره ۱ - ۴، سال ۲۶ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران چاپ شده است.

۲ - بررسی ساختمان دستوری گویش لکی یا خواجهوندی که مربوط به کردهای کلاردشت است و توسط سید فرهود میرچراغی در سال ۱۳۶۹ انجام شده است. این کار پایان نامه کارشناسی ارشد او در گروه زبانشناسی همگانی دانشگاه تهران بوده است که توسط انتشارات پرهام در تهران چاپ شده است.

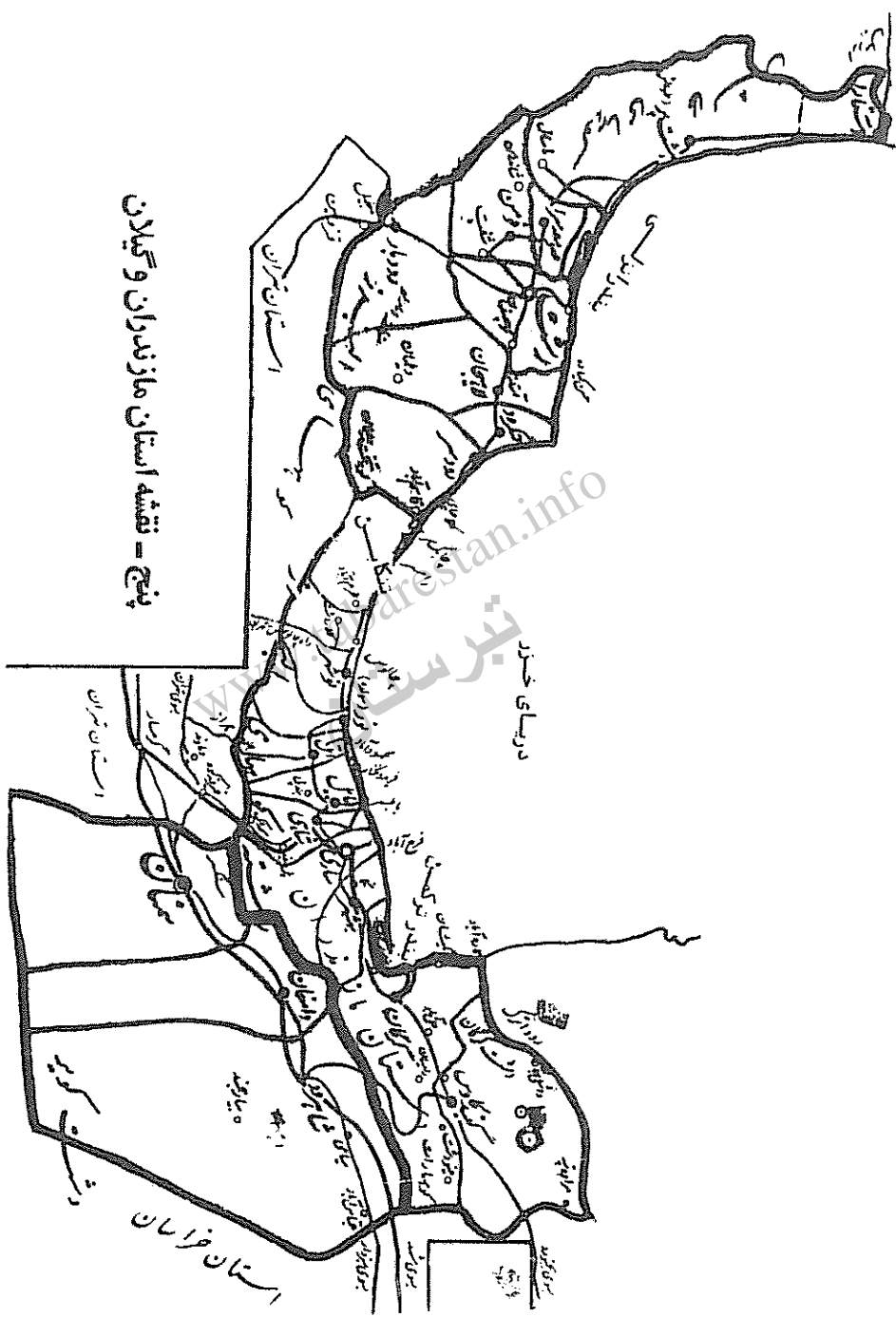
۳ - مقایسه ساختمان فعل گویش کلاردشتی رودبارک با ۵ لهجه دیگر از زبانهای مازندرانی یا گیلکی توسط نگارنده با عنوان «تنوع لهجه‌ها در گویش گیلکی» که در سال ۱۳۷۱ در شماره ۴، سال ۲۵ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد چاپ شده است.

۴ - پیشوندهای تصریفی و اشتقاقی در افعال گویش مازندرانی کلاردشتی (به قلم نگارنده) که در سال ۱۳۷۲ در شماره ۱، سال ۱۰ مجله زبانشناسی چاپ شده است.

۵ - مقاله دیگری با عنوان «نوعی ناهماهنگی واکه‌ای در گویش کلاردشتی» توسط نگارنده به رشته تحریر در آمده است که در آخرین شماره مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران چاپ خواهد شد.

1. V. I. Zaviyalova

۲. برای اطلاع بیشتر در این باره رک. محسن ابوالقاسمی (۱۳۵۰)، ص ۶۷۱ - ۶۷۴.



پنج - نقشه استان مازندران و گیلان

دریای خزر

استان خراسان

کیرک

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

استان تهران

فصل اول = بررسی آواشناختی و واجشناختی^۱

۱-۱- واکه‌ها^۲

در این گویش واکه‌های زیر وجود دارد:

۱-۱-۱- واجهای واکه‌ای^۳

واکه‌هایی که در این گویش ارزش واجی^۴ دارند، مانند فارسی استاندارد، ۶ عدد هستند که آنها را در جفت‌های کمینه^۵ نشان می‌دهیم:

یک - /i/

/i/ واکه‌ای است پیشین، بسته، گسترده: Pi (پیه)، Pâ (پا).

دو - /e/

-
1. phonetic and phonological survey
 2. vowel
 3. vocalic phoneme
 4. phoneme
 5. minimal pair

/e/ واکه‌ای است پیشین، نیم باز، گسترده: se (سه)، si (سی).

سه - /a/

/a/ واکه‌ای است پیشین، باز، گسترده: mar (مار)، mâr (مادر).

چهار - /u/

/u/ واکه‌ای است پسین، بسته، گرد: nu (نو)، nâ (نه).

پنج - /o/

/o/ واکه‌ای است پسین، نیم باز، گرد: to (تو)، tâ (تا).

شش - /â/

/â/ واکه‌ای است پسین، باز، گرد: kâr (کار)، kur (کور).

۱ - ۱ - ۲ - واجگونه‌های ۱ واکه‌ای

واکه‌های این گویش مانند فارسی معیار دارای گونه‌هایی هستند که ذکر آنها باعث اطلاع کلام می‌گردد^۲. در اینجا تنها به واجگونه‌هایی اشاره می‌شود که در فارسی معیار (ونه فارسی محاوره‌ای) وجود ندارند:

یک - [e:]

[e:] واجگونه /e/ و گونه کشیده آن است که در موارد زیر

به وجود می‌آید:

1. allophone

۲. برای اطلاع از واجگونه‌های واکه‌های فارسی رک. بدالله ثمره (۱۳۶۸)، ص ۴۸ - ۱۱۷.

۱- گاهی در مقابل [i] فارسی قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
pe:č	pič	پیچ
me: x	mix	میخ
se:r	sir	سیر (مقابل گرسنه)
he: me	hime	همیمه
de: r	dir	دیر

۲- گاهی با حذف همخوانی از مجاورت [e] (معمولاً h, ? یا y) به وجود می‌آید:

ze: n	zehn	ذهن
bede: kâr	bedehkâr	بدهکار
te: run	tehrân	تهران
?e: tebâr	?e?tebâr	اعتبار
pe: dâ	peydâ	پیدا

حذف همخوان مجاور [e] در این گویش همیشه باعث کشش آن نمی‌گردد:

?etiyâj	?ehtiyâj	احتیاج
čel	čehel	چهل

از طرفی در پایان واژه کشش [e:] گاهی حذف می‌گردد:

de: /de	deh	ده
---------	-----	----

mowqe:/mowqe mowqe? موقع

در واژه زیر [e:] از ابدال [a:] به وجود آمده است:

berahne → bera: ne → bere: ne برهنه

دو - [a:]

[a:] واجگونه /a/ و گونه کشیده آن است که معمولاً با حذف همخوانی (h یا ?) از

مجاورت آن به وجود می آید:

کلاردشتی	فارسی معیار	
?a: l	?ahl	اهل
pa: n	pahn	پهن
sa: rā	sahrā	صحرا
?a: vāl	?ahvāl	احوال
qa: r	qahr	قهر
ta: qiq	tahqiq	تحقیق
ta: rīf	ta?rīf	تعریف
ba: d	ba?d	بعد
ra: y	ra?y	رای
za: f	za?f	ضعف
ša: n	ša?n	شان
ba: zi	ba?zi	بعضی
na: nā	na?nā?	نعناع

در واژه‌های زیر [a:] با حذف همخوان غیر مجاور خود به وجود آمده است:

qa: l	qal?	قلع
ǰa: m	ǰam?	جمع
ša: m	šam?	شمع

در پایان واژه کشش [a:] گاهی حذف می‌گردد:

ta: /ta	tah	ته
da: /da	dah	ده
šonza: /šonza	šânzdah	شانزده

و نیز در میان واژه گاه این حذف انجام می‌گیرد:

za: faron /zafaron	za?farân	زعفران
--------------------	----------	--------

سه = [o:]

[o:] واجگونه /o/ و گونه کشیده آن است که معمولاً با حذف همخوانهای h, ? یا w

(در واکه مرکب ow) از مجاورت آن به وجود می‌آید:

zo: r	zohr	ظهر
-------	------	-----

šo:le	šo?le	شعله
qo: qâ	qowqâ	غوغا
ro :zane	rowzane	روزنه
do :r	dowr	دور
ĵo:	ĵow	جو
ĵo: har	ĵowhar	جوهر
?âsiyow/?âsiyo:	?âsiyâb	آسیاب
tow: /to:	tâb	تاب
gow/ go:	gâv	گاو
šow/šo:	šab	شب

[o:] در پایان واژه گاهی به [o] تبدیل می‌گردد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
boro:/boro	borow	بروا

و نیز در میان واژه گاهی این تبدیل صورت می‌گیرد:

ro:qon/roqon	rowqan	روغن
--------------	--------	------

۱ - ۱ - ۳ - واکه‌های مرکب (دوگانه)^۲

در این گویش ۶ واکهٔ مرکب به ترتیب زیر وجود دارد که مانند واکه‌های مرکب فارسی از دیدگاه آوایی واکهٔ مرکب به حساب می‌آیند ولی از نظر واجی، رشته‌های

۱. boro در این گویش به معنی «بیا» است.

مرکب از یک واکه و یک همخوانند^۱:

[ow]:	xow	خواب
[oy]:	hoy	هی (صوت)
[ay]:	bay	بگیر
[ây]:	hâytan	گرفتن
[ey]:	beyšan	رفتن
[uy]:	ruy	روی (نام فلزی است)

ایجاد واکه [ow] در کلاردشتی غالباً از ابدال یکی از همخوانهای [b] یا [t] به وجود

می آید:

کلاردشتی	فارسی معیار	
?âsiyow	?âsiyâb	آسیاب
xow	xâb	خواب
tow	tâb	تاب
?owsâr	?afsâr	افسار

۱ - ۱ - ۴ - واکه‌های میانجی

در این گویش مانند فارسی و غالب گویشهای ایرانی غالباً در مرز دو واژگ^۲، بین دو همخوان مجاور، واکه‌ای تولید می‌شود که به آن واکه میانجی گفته می‌شود. واکه‌های میانجی در این گویش شامل انواع زیرند:

۱. برای توضیح دربارهٔ واکه‌های مرکب فارسی رک. همان کتاب، صفحات ۱۰۰ - ۱۰۲ و ۱۱۷ و ۱۲۲.

۱ - ۲ - همخوانها^۱

در این گویش همخوانهای زیر وجود دارد:

۱ - ۲ - ۱ - واجهای همخوانی^۲

همخوانهایی که در این گویش ارزش واجی دارند، مانند فارسی معیار، ۲۳ عدد هستند که آنها را در جفت‌های کمینه نشان می‌دهیم:

یک - /p/

/p/ همخوانی است دولبی، انفجاری (انسدادی)، بیواک: par (پَر)، tar (تر).

دو - /b/

/b/ همخوانی است دولبی، انفجاری (انسدادی)، واکدار: bil (بیل)، fil (فیل).

سه - /t/

/t/ همخوانی است دندان‌ی، انفجاری (انسدادی)، بیواک: tir (تیر)، pir (پیر).

چهار - /d/

/d/ همخوانی است دندان‌ی، انفجاری (انسدادی)، واکدار: dâr (دار)، târ (تار).

پنج - /k/

/k/ همخوانی است نرم‌کامی، انفجاری (انسدادی)، بیواک: kul (کول)، pul (پول).

1. consonant

2. consonantal phoneme

شش - /g/

/g/ همخوانی است نرمکامی، انفجاری (انسدادی)، بیواک: gâh (گاه)، mâh (ماه).

هفت - /q/

/q/ همخوانی است ملازی، انفجاری (انسدادی)، واکدار: qif (قیف)، kif (کیف).

هشت - /ʔ/ (همزه)

/ʔ/ همخوانی است چاکنائی، انفجاری (انسدادی)، بیواک: ?ârd (آرد)، kârd (کارد).

نه - /f/

/f/ همخوانی است لب و دندانی، سایشی، بیواک: fâl (فال)، kâl (کال).

ده - /v/

/v/ همخوانی است لب و دندانی، سایشی، واکدار: vâm (وام)، kâm (کام).

یازده - /s/

/s/ همخوانی است لثوی، سایشی، بیواک: sar (سر)، par (پر).

دوازده - /z/

/z/ همخوانی است لثوی، سایشی، واکدار: zâr (زار)، kâr (کار).

سیزده - /š/

/š/ همخوانی است لثوی - کامی، سایشی، بیواک: šâd (شاد)، bâd (باد).

چهارده - /ž/

/ž/ همخوانی است لثوی - کامی، سایشی، واکدار: žāle (ژاله، اسم خاص)، mâle (ماله).

کاربرد /ž/ در این گویش بسیار کم است.

پانزده - /x/

/x/ همخوانی است ملازی، سایشی، بیواک: xâr (خار)، târ (تار).

شانزده - /h/

/h/ همخوانی است چاکنائی، سایشی، بیواک: hâr (هار)، zâr (زار).

هفده - /č/

/č/ همخوانی است لثوی - کامی، انسدادی - سایشی، بیواک: čenâr (چنار)، kenâr (کنار).

هجده - /ǰ/

/ǰ/ همخوانی است لثوی - کامی، انسدادی - سایشی، واکدار: ǰâm (جام)، kâm (کام).

نوزده - /r/

/r/ همخوانی است لثوی، غلتان (لرزشی)، واکدار: râm (رام)، ǰâm (جام).

بیست - /l/

/l/ همخوانی است لثوی، کناری ناسوده، واکدار: lâl (لال)، kâl (کال).

بیست و یک - /m/

/m/ همخوانی است دولبی، خیشومی، واکدار: mâr (مادر)، kâr (کار).

بیست و دو - /n/

/n/ همخوانی است لثوی، خیشومی، واکدار: nar (نر)، kar (کر).

بیست و سه - /y/

/y/ همخوانی است کامی، روان، واکدار: yâr (یار)، zâr (زار).

۱ - ۲ - ۲ - همخوانهای میانجی

در این گویش مانند فارسی^۱ و سایر گویشهای ایرانی بین دو واکه، در مرز دو واکه، معمولاً همخوانی قرار می‌گیرد که به آن همخوان میانجی گفته می‌شود. همخوانهای میانجی در این گویش شامل انواع زیرند:

[?]: معمولاً قبل از واکه‌های i, e و a ظاهر می‌شود، مانند: i [?] - jodâ (جدائی)،

e [?] - rikâ (پسر معرفه)، a [?] - rikâ (پسر است).

[g]: معمولاً پس از واکه e ظاهر می‌شود، مانند: i [g] - vače (بچه‌گی)، i [g] - mādde

(مادگی)، one [g] - vače (بچه‌گانه).

[y]: معمولاً پس از واکه i می‌آید، مانند: o [y] - i - ?âs (آسیاب)، a [y] - bi (بود).

لازم به ذکر است که همخوان میانجی همراه با نشانه اضافه معمولاً به صورت y است،

بدون توجه به اینکه واکه قبل از آن چه باشد (نگاه کنید به ۲ - ۱ - ۳ - نشانه اضافه):

xone - [y] e

zenâ

زن خانه

۱. برای اطلاع از همخوانها و واکه‌های میانجی در فارسی رکه. ایران کلباسی (۱۳۵۸ - الف)، ص ۹۲ - ۱۰۵.

mardi - [y] e	vače	بچه مرد
daryâ - [y] e	dele	در دریا

[n]: این نوع همخوان میانجی تنها در بافت زیر شنیده شده است:

to - [n] o me mâr hamdardenne. تو و مادر من همدردید.

در مثال اخیر no به جای حرف ربط o (و) به کار رفته است.

۱ - ۲ - ۳ - جدول واجهای همخوانی

در جدول زیر همخوانهایی که در این گویش ویژگی واجی دارند نشان داده می شوند:

محل تولید نحوه تولید	دولبی	لب و دندانی	دندانی	لثوی	لثوی - کامی	کامی	نرمکامی	ملازی	چاکنائی
	p b		t d				k g	q ?	
سایشی		f v		s z š ž			x	h	
ندادی - سایشی					č ĵ				
غلتان (لرزشی)				r					
کناری ناسوده				l					
خیثومی	m			n					
نیم واکه (روان)						y			

جدول واجهای همخوانی

۱ - ۳ - ساختمان هجا

هجا در این گویش مانند فارسی معیار یک رشته آوایی پیوسته با ساختمان $cv(c)(c)$ است که مرکز یا هسته آن را واکه تشکیل می‌دهد و حاشیه یا دامنه آن را همخوان^۱ چنانکه از ساخت فوق برمی‌آید جایگاه قبل از مرکز را یک همخوان و جایگاه بعد از آن را یک یا دو همخوان اشغال می‌کند یا اینکه هیچ همخوانی در این جایگاه قرار نمی‌گیرد:

cv:	?u	آب
cvc:	taš	آتش
cvcc:	gušt	گوشت

۱ - ۴ - تکیه

تکیه از نظر آوایی برجستگی یک هجانسبت به هجاهای دیگر در کلمه است. یکی از مختصات آوایی شدت، زیر و بمی یا کشش می‌تواند عامل ایجاد تکیه گردد. تکیه در این گویش، مانند فارسی، از نوع زیر و بمی است^۲ و نیز مانند فارسی نقش واجی دارد، به این معنی که تمایز دهنده معنی است، مانند $mâ - 're$ (مادر معرفه)، $mâ - re$ (مادر است).

جای تکیه در این گویش به صورتهای زیر است:

یک - تکیه در اسم، صفت، قید، ضمیر، حروف اضافه و عدد بر هجای پایانی است:

ri - 'kâ	پسر
ru - šan	روشن

۱. c نشانهٔ consonant (همخوان) و v نشانهٔ vowel (واکه) است.

۲. برای توضیح بیشتر دربارهٔ ساختمان هجا در فارسی رک. یدالله ثمره (۱۳۶۸)، ص ۱۲۷ - ۱۳۴.

۳. برای توضیح دربارهٔ تکیه در فارسی رک. علی محمد حق شناس (۱۳۶۹)، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

hami - š̄e	همیشه
?u - š̄on	آنها
vāse - r̄e	برای
haš - t̄ād	هشتاد

دو - در حروف ربط تکیه معمولاً بر هجای آغازی است:

ʔa - gar

سه - تکیه اسم وقتی در حالت ندا باشد بر هجای آغازی قرار می‌گیرد:

r̄i - k̄a

پسر

چهار - تکیه در افعالی که دارای پیشوندهای تصریفی یا اشتقاقی‌اند بر روی این پیشوندها قرار می‌گیرد (پیشوندهای تصریفی یا اشتقاقی این گویش بعداً توضیح داده خواهند شد):

ba - beram	ببرم
ba - berdeme	بردم
ba - ber	ببر
na - beram	نبرم
na - berdeme	نبردم
na - ber	نبر
da - kefeme	می‌افتم

وقتی وند نفی با وند اشتقاقی همراه باشد تکیه بر وند نفی قرار می‌گیرد:

da - ñe - kefeme نمی‌افتم

پنج - تکیه در افعال بدون پیشوند بر آخرین هجای ستاک فعل اصلی قرار می‌گیرد:

pu - šân - eme می‌پوشانم

pu - šân - imiyame می‌پوشانیدم

dareme pu - šân - eme دارم می‌پوشانم

شش - تکیه در افعال مرکب بر آخرین هجای جزء غیر فعلی است:

?âb - paz hâkordeme آب پز کردم

هفت - تکیه در مصدر مانند اسم بر هجای پایانی است:

bapušâni - ÿan پوشانیدن

۱ - ۵ - تفاوت‌های آوایی بین این گویش و فارسی معیار

در مقایسهٔ واژه‌های این گویش با فارسی معیار گاهی تفاوت‌های آوایی دیده می‌شود. لازم است ذکر گردد که این تفاوت‌ها غالباً تعداد محدودی از واژه‌ها را در برمی‌گیرند و ساختاری نیستند، بنابراین نمی‌توان دربارهٔ آنها قانون کلی داد. این تفاوت‌ها را به دو گروه همخوانی و واکه‌ای تقسیم می‌کنیم:

۱-۵-۱ - تفاوت‌های همخوانی

تفاوت‌های همخوانی که بین این‌گوش و فارسی معیار وجود دارند شامل موارد زیرند:

یک - در مقابل [b] فارسی معیار در کلاردشتی گاهی [f] و گاهی [v] قرار می‌گیرد:

[f]

کلاردشتی	فارسی معیار	
zofon	zabân	زبان
sef	sib	سیب
fini	bini	بینی

[v]

vâron	bârân	باران
vâyer	bâyer	بایر
vese	bâyest	بایست
vene	bâyad	باید
valg	barg	برگ
vâ(z)	bâz	باز (گشوده)
vas	bas	بس
?ajnavi	?ajnabi	اجنبی

دو - در مقابل [d] فارسی معیار در کلاردشتی گاهی [y] قرار می‌گیرد:

piyar	pedar	پدر
biyâmorziyan	?âmorzidan	آمرزیدن
bebaxšijan	baxšidan	بخشیدن

سه - در مقابل [v] فارسی معیار در کلاردشتی گاهی [b] قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
bafâ	vafâ	وفا
bâfur	vâfur	وافور
čârbedâr	čârvâdâr	چاروادار

چهار - در مقابل [r] فارسی معیار در کلاردشتی گاهی [l] قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
valg	barg	برگ
kaftâl	kaftâr	کفتار
talid	torid	ترید
xalvâr	xarvâr	خروار
qalvâl	qarbâl	غربال

پنج - در مقابل [z] فارسی معیار در کلاردشتی گاهی [ž] قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
sarâžir	sarâzir	سرازیر
tež	tiz	تیز
pâlonduj	pâlânduz	پالان دوز
pineduj	pineduz	پینه دوز

شش - در مقابل [j] فارسی معیار در کلاردشتی گاهی [g] قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
guvâl	javâl	جوال
guvâlduĵ	javâlduz	جوالدوز

هفت - در مقابل [g] فارسی معیار در کلاردشتی گاهی [v] قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
verg	gorg	گرگ

هشت - در مقابل گروه‌های همخوانی [sd]، [nd] و [zd] فارسی در کلاردشتی به ترتیب گاهی [st]، [nn] و [zz] قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
qast	qasd	قصد
:[st]		
xanne	xande	خنده
dannon	dandân	دندان
zennon	zendân	زندان
zenne	zende	زنده
ranne	rande	رنده
henâbannon	hanâbandân	حنابندان
:[nn]		

gannem	gandom	گندم
:[zz]		

dozzi	dozdi	دزدی
-------	-------	------

نه - در مقابل گروههای همخوانی [st] و [št] فارسی در کلاردشتی به ترتیب گاهی [s] و [šd] قرار می‌گیرد:

:[(s) s]

کلاردشتی	فارسی معیار	
?ossoxon	?ostoxân	استخوان
dasse	daste	دسته
pišdassi	pišdasti	پیشدستی
posonak	pestânak	پستانک
pusin	pustin	پوستین

:[šd]

pošd	pošt	پشت
bišdar	bištar	بیشتر
?angošdone	?angoštâne	انگستانه

ده - در مقابل گروههای همخوانی [qt]، [qs] و [qš] فارسی در کلاردشتی به ترتیب

گاهی [xt]، [xs] و [xš] قرار می‌گیرد:

:[xt]

فارسی معیار	کلاردشتی	
vaqt	vax (t)	وقت
noqte	nozte	نقطه

[xs]

naqs	naxs	نقص
------	------	-----

:[xš]

naqš	naxš	نقش
------	------	-----

یازده - در مقابل گروه همخوانی [nb] فارسی در کلاردشتی [mb]، [mm] و گاهی [m] قرار می‌گیرد:

:[mb]

tanbal	tambal	تنبل
šanbe	šambe	شنبه
panbe	pambe	پنبه
gonbad	gombad	گنبد

:[mm]

?anbâr	?ammâr	انبار
?anbordast	?ammurdas	انبردست
donbe	domme	دنبه
?anbân	hammone	انبان

:[m]

tomon	tonbân	تنبان
-------	--------	-------

دوازده - در مقابل گروه همخوانی [nʃ] فارسی در کلاردشتی [mʃ] قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
bâdemjôn	bâdenjân	بادنجان

سیزده - در مقابل [m] پایانی فارسی در کلاردشتی گاهی [n] قرار می‌گیرد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
tamon	tamâm	تمام
ǰazân	ǰozâm	جذام

چهارده - گاهی همخوان پایانی بعد از واکه یا همخوان پایانی بعضی از خوشه‌های همخوانی فارسی در کلاردشتی دیده نمی‌شود:

همخوان بعد از واکه:

کلاردشتی	فارسی معیار	
kili	kelid	کلید
ču	čub	چوب
zi	zud	زود
dî	dud	دود
mobârakbâ	mobârakbâd	مبارکباد
?ossâ	?ostâd	استاد

همخوان پایانی خوشه:

mes	mesl	مثل
tal	talx	تلخ
sef	seft	سفت
doz	dozd	دزد
mez	mozd	مزد
qan	qand	قند
pâban	pâband	پابند
labxan	labxand	لبخند
dasban	dastband	دستبند
kamarban	kamarband	کمربند
šas	šast	شست
šekas	šekast	شکست
das	dast	دست
gozaš	gozašt	گذشت
vax	vaqt	وقت

ملاحظه می‌گردد که همخوان پایانی خوشه‌های همخوانی [sl]، [lx]، [ft]، [zd]،

[nd]، [st]، [št] و [qt] در مثالهای فوق در کلاردشتی وجود ندارد.

پانزده - در مقابل [ʔ] آغازی فارسی در کلاردشتی گاهی [h] قرار می‌گیرد:

hali ?âlu آلو

در واژه زیر همزه آغازی کلاردشتی در فارسی وجود ندارد:

شکم šekam ?eškam

شانزده - در کلاردشتی مانند فارسی محاوره‌ای (ونه فارسی معیار) معمولاً [ʔ] میانی یا پایانی حذف می‌گردد و این حذف غالباً با کشش واکه مجاور آن همراه است (کشش واکه معمولاً در میان واژه ایجاد می‌شود):

کلاردشتی	فارسی معیار	
?afi	?afʔi	افعی
na: nâ	naʔnâʔ	نمناغ
ǰa: be	ǰaʔbe	جعبه
ǰa: fari	ǰaʔfari	جعفری
šojâ	šojâʔ	شجاع
sari	sariʔ	سریع
tama	tamaʔ	طمع
zâre	zâreʔ	زارع

در واژه زیر حذف همزه از میان واژه در کلاردشتی باعث کشش واکه مجاور آن نگردیده است:

زعفران zaʔfarân zafaron

و نیز در واژه‌های زیر حذف همزه باعث ایجاد همخوان مشدد گردیده است:

خلعتی xalʔati xallati

qatte qat?e قطعه

هفده - در کلاردشتی مانند فارسی محاوره‌ای (و نه فارسی معیار) گاهی [h] میانی یا پایانی حذف می‌گردد و این حذف غالباً باعث کشش واکه مجاور آن می‌گردد:

کلاردشتی	فارسی معیار	
?a:vâl	?ahvâl	احوال
?a:l	?ahl	اهل
de:	deh	ده
ta:	tah	ته
no:	noh	نه

در واژه زیر حذف [h] از میان واژه در کلاردشتی باعث کشش واکه مجاور آن نگردیده است:

?etiyâĵ ?ehtiyâĵ احتیاج

حذف [h] در واژه‌های زیر باعث جانشینی یکی از همخوانهای [?] یا [y] گردیده است:

جانشینی [?]:

ta?ammol	tahammol	تحمّل
tu?in	towhin	توهین
xâ?eš	xâheš	خواهش
mo?âsere	mohâsere	محاصره

hamrâ?i	hamrâhi	همراهی
		جانشینی [ɣ]:
beytar	behtar	بهتر

و در واژه‌های زیر حذف [h] باعث جانشینی یکی از همخوانهای موجود در کلمه گردیده است:

xâxor	xâhar	خواهر
tuffe	tohfe	تحفه

۱-۵-۲- تفاوت‌های واکه‌ای

تفاوت‌های واکه‌ای که بین این گویش و فارسی معیار وجود دارند شامل موارد زیرند:
یک - در مقابل [i] فارسی در کلاردشتی گاهی [a]، [e:] یا [e] قرار می‌گیرد:

			: [a]
کلاردشتی	فارسی معیار		
kešak	kešik	کشیک	
			: [e:]
pe:č	pič	پیچ	
se:r	sir	سیر (مقابل گرسنه)	
de:r	dir	دیر	
			: [e]
teq	tiq	تیغ	
yaqen	yaqin	یقین	
teĵ	tiz	تیز	

sef

sib

سیب

دو - در مقابل [e] فارسی در کلاردشتی گاهی [i], [o], [a] یا [â] قرار می‌گیرد:

[i]

کلاردشتی فارسی معیار

tikke

tekke

تکه

ĵigar

ĵegar

جگر

?âyiš

?âyeš

آیش

kiš

keš

کش

piyar

pedar

پدر

šiyе

šeyhe

شیهه

sifid

sefid

سفید

šivid

ševид

شوید

gili

geli

گیلی

gilim

gelim

گلیم

[o]

boryon

beryân

بریآن

čolow

čelow

چلو

goron

gerân

گران

doro:

derow

درو

posonak

pestânak

پستانک

[a]

yak

yek

یک

košta	košte	کشته
?estakon	?estekân	استکان
palang	pelang	پلنگ
zâya	zâye?	ضایع
?adâlat	?edâlat	عدالت
šakar	šekar	شکر
panjare	panjere	پنجره

:[â]

tašnâ	tašne	تشنه
-------	-------	------

سه - در مقابل [a] فارسی در کلاردشتی گاهی [e]، [â]، [u]، [o]، یا [i] قرار می‌گیرد:

:[e]

کلاردشتی	فارسی معیار	
qezâ	qazâ	غذا
ferâr	farâr	فرار
fedâ	fadâ	فدا
sevâ	savâ	سوا
sevâd	savâd	سواد
tenâb	tanâb	طناب
qevâle	qabâle	قباله
?exlâq	?axlâq	اخلاق
qevâ	qabâ	قبا
berâr	barâdar	برادر

fendoq	fandoq	فندق
melâfe	malâfe	ملافه
melâqe	malâqe	ملاقه
telâ	talâ	طلا
:[â]		
?âres	?arus	عروس
?âmu	?amu	عمو
nâ	na	نه
bâhâr	bahâr	بهار
lâhâf	lahâf	لحاف
mâhâr	mahâr	مه‌ار
nâhâl	nahâl	نهال
:[u]		
tuvar	tabar	تبر
guvâl	ĵavâl	جوال
:[o]		
hâkordan	kardan	کردن
zofon	zabân	زبان
gomon	gamân	گمان
:[i]		
kifak	kafak	کفک

چهار - در مقابل [u] فارسی در کلاردشتی گاهی [i]، [o] یا [e] قرار می‌گیرد:

:[i]

gali	galu	گلو
pa:li	pahlu	پهلو
mi	mu	مو
terâzi	tarâzu	ترازو
hali	?âlu	آلو
zi	zud	زود
di	dud	دود
xi	xuk	خوک
tit	tut	توت

:[o]

?âmoخته	?âmuxte	آموخته
toton	tutun	توتون
tobre	tubre	توبره
tonel	tunel	تونل
?angolak	?angulak	انگولک
roxone	rudxâne	رودخانه
kolox	kulux	کلوخ

:[e]

ĵereb	ĵurâb	جوراب
-------	-------	-------

پنج - در مقابل [o] فارسی در کلاردشتی گاهی [u]، [e]، [i]، [a] یا [â] قرار می‌گیرد:

: [u]

کلاردشتی	فارسی معیار	
?umid	?omid	امید
gušâd	gošâd	گُشاد
?angušdar	?angoštar	انگشتر
tuffe	tohfe	تحفه
čakkuš	čakkoš	چکُش
du?â	do?â	دعا
du	do	دو
sufâl	sofâl	سفال
dunyâ	donyâ	دنیا
šukulât	šokolât	شکلات
šuru	šoru?	شروع
qurub	qorub	غروب
čuruk	čoruk	چروک
šukufe	šokufe	شکوفه
furu	foru	فرو
huquq	hoquq	حقوق
guruh	goruh	گروه
duru	doruq	دروغ
furuš	foruš	فروش
rutubat	rotubat	رطوبت

: [e]

fersat	forsat	فرصت
bez	boz	بز

bešqâb	bošqâb	بشقاب
bexâri	boxâri	بخاری
pešt	pošt	پشت
pešte	pošte	پشته
pešti	pošti	پشتی
pel	pol	پل
xânem	xânom	خانم
zelf	zolf	زلف
zeqâl	zoqâl	زغال
fezul	fozul	فضول
felun	folân	فلان
goftegu	goftogu	گفتگو
gardexâk	gardoxâk	گرد و خاک
semâq	somâq	سماق
mellâ	mollâ	ملا
čâder	čâdor	چادر
		:[i]
mišt	mošt	مُشت
dik (k) on	dokkân	دکّان
nâzik	nâzok	نازک
		:[a]
talid	torid	ترید
ĵazân	ĵozâm	جذام
zamarrod	zomorrod	زمرّد

tarab torob ترب

matekâ motakkâ متگا

:[â]

fâš fohš فحش

در مثال اخیر حذف [h] باعث ایجاد واکه بلند [â] در کلاردشتی گردیده است.
شش - در مقابل [â] فارسی در کلاردشتی گاهی [u]، [o]، [e]، یا [a] قرار می‌گیرد:

:[u]

šum šâm شام (غذای شب)

felun folân فلان

run rân ران

tâvun tâvân تاوان

te:run tehrân تهران

tarxun tarxân ترخان

ملاحظه می‌گردد که ابدال [â] به [u] در کلاردشتی قبل از همخوانها [m] یا [n] صورت گرفته است.

:[o]

xone xâne خانه

?âson ?âsân آسان

ǰon ǰân جان

?on ?ân آن

?imon	?imân	ایمان
?amon	?amân	امان
?azon	?azân	اذان
?ossoxon	?ostoxân	استخوان
?etminon	?etminân	اطمینان
ǰome	ǰâme	جامه
nom	nâm	نام
?ârom	?ârâm	آرام
kodom	kodâm	کدام
harom	harâm	حرام
bâdom	bâdâm	بادام
bom	bâm	بام
peyqom	peyqâm	پیغام

چنانکه ملاحظه می‌گردد ابدال [â] به [o] در کلاردشتی در مجاورت همخوانهای [n] با [m] صورت گرفته است.

[e]

?iǰe	?injâ	اینجا
?uǰe	?ânǰâ	آنجا
tamešâ	tamâšâ	تماشا
ǰereb	ǰurâb	جوراب

[a]

?aftâb	?âftâb	آفتاب
--------	--------	-------

هفت - در مقابل [ow] فارسی در کلاردشتی گاهی [u]، [o]، [o:]، [e] یا [â] قرار می‌گیرد:

			[u]
rušan	rowšan	روشن	
nu	now	نو	
tube	towbe	توبه	
tu?in	towhin	توهین	
			: [o]
roqon	rowqan	روغن	
gohar	gowhar	گوهر	
			: [o:]
qo:qâ	qowqâ	غوغا	
ǰo:	ǰow	جو	
ǰo:har	ǰowhar	جوهر	
ro:zane	rowzane	روزنه	
do:	dow	دو	
			: [e]
?iter	?intowr	اینطور	
			: [â]
pelâ	polow	پلو	

هشت - در مقابل [ey] فارسی در کلاردشتی گاهی [i]، [e:] یا [a] قرار می‌گیرد:

			: [i]
qirat	qeyrat	غیرت	
			: [e:]
pe:dâ	peydâ	پیدا	
			: [a]
ba?âne	bey?âne	بیعانه	

فصل دوّم - صرف (ساخت واژه) ۱

صرف به دو بخش تقسیم می‌گردد «صرف تصریفی»^۲ و «صرف اشتقاقی»^۳.
«صرف تصریفی» به بخشی از واژه می‌پردازد که نقش نحوی دارد، مانند «ان» در «درختان».

«صرف اشتقاقی» به بخشی از واژه می‌پردازد که نقش واژه‌سازی دارد، مانند «گاه» در «کارگاه»^۴.

در این فصل ابتدا ساخت تصریفی و سپس ساخت اشتقاقی واژه مورد بحث قرار می‌گیرد:

۲-۱- اسم

اسم هسته گروه اسمی قرار می‌گیرد و نشانه‌های دستوری خاصی به صورت وند تصریفی^۵ یا واژه بست^۶ نیز به آن اضافه می‌گردند:

1. morphology

2. inflectional morphology

3. derivational morphology

۴. برای اطلاع بیشتر درباره ساخت تصریفی یا اشتقاقی واژه رک. ایران کلباسی (۱۳۷۱-ب)، ص ۱۹ - ۲۰.

5. inflectional affix

6. clitic

۲-۱-۱ - شمار (مفرد و جمع)

اسم مفرد در این گویش بدون نشانه است. به عبارت دیگر نشانه اسم مفرد Ø - (صفر) است.

نشانه جمع به یکی از صورتهای زیر است:

[on -]: فقط برای اسم جانداران به کار می‌رود، مانند on - âdem (آدمها)، xâxor on (خواهران)، on - mardom (مردمان)، on - berâr (برادران)، on - diyar (دیگران).

[kon -]: کاربرد محدود دارد، مانند kon - pelle (پله‌ها، پلکان)، kon - zenâ (زن‌ها)، kon - merdâ (مردها).^۱

این نشانه در فارسی نیز در کلمه pelle - kân (پله کان) دیده می‌شود.

[â? -]: نشانه جمع عربی است که تنها در کلمه â?at - de (دهات) دیده شده است.

[ville -]: این نشانه تنها در کلمه ville - vače (بیچه‌ها) دیده شده که احتمالاً از

زبانهای همجوار به این گویش راه یافته است.^۲

[šon e -]: این نشانه که با اسامی جانداران و غیر جانداران به کار می‌رود، در این

گویش کاربرد فراوان دارد، مانند ešon - bâq (باغها، باغات)، ešon - asb (اسبها)،

ešon - xiyâr (خیارها)، ešon - kuh (کوهها)، ešon - mardom (مردمان)، ešon - dars

ešon (درسها)، ešon - aqoz (گردوها)، ešon - pelle (پله‌ها)، ešon - rikâ (پسرها)،

ešon - xone (خانه‌ها)، ešon - golâbi (گلآبی‌ها)، ešon - terâzi (ترازوها)، ešon - de:

ešon (دهها، دهات)، ešon - me: ve (میوه‌ها)، ešon - madrese (مدرسه‌ها)، ešon - torši

ešon (ترشی‌ها)، ešon - qonče (غنچه‌ها)، ešon - âqâ (آقایان)، ešon - kijâ (دخترها)، ešon - zenâ

۱. کلمه «مرد» در این گویش به صورت mardi است ولی با نشانه جمع kon - به صورت merdâ - kon

(مردها) می‌آید که احتمالاً به قیاس zenâ - kon (زن‌ها) ساخته شده است.

۲. کردهای کلاردشت «بیچه» را ayl و «بیچه‌ها» را aylivil می‌نامند، رک. سید فرهود میرچراغی (۱۳۶۹)،

šon - (زنها)، ba:zi - šon (بعضی‌ها)، šon - ?u (آنها)، šon - ?i (اینها)، - mardi šon (مردها).

ملاحظه می‌گردد که ešon - پس از کلمات مختوم به همخوان می‌آید و šon - پس از کلمات مختوم به واکه.

این نشانه در فارسی نیز در کلمه «ایشان» دیده می‌شود.

گاهی دو نشانه جمع -kon - ešon - به دنبال هم می‌آیند، مانند merdâ - kon - ešon (مردها).

۲ - ۱ - ۲ - معرفه و تکره (شناختگی)

در این گویش اسم وقتی بیانگر جنس باشد نکره (ناشناخته) است و هیچ نشانه‌ای به آن اضافه نمی‌شود (zenâ زن، mardi مرد، kijâ دختر، rikâ پسر)، در غیر اینصورت یا نکره است یا معرفه (شناخته).

اسم اگر نکره باشد دو نشانه دارد: یکی i [ʔ] - (بدون تکیه) که در پایان آن اضافه می‌شود (i - ?i - kijâ دختری، i - ?i - zenâ زنی، i - vaxt وقتی) و دیگری کلمات ye(k) و tâ - ya (یک) که در آغاز آن می‌آیند:

ye nafar

یک نفر

yatâ zenâ bimâ.

یک زن (زنی) آمد.

yatâ mardi bimâ.

یک مرد (مردی) آمد.

yatâ kijâ bimâ.

یک دختر (دختری) آمد.

اسم اگر معرفه باشد یا در پایان نشانه e [ʔ] - (همراه با تکیه) می‌گیرد (e - ?e - kijâ

دختره، e - ?e - rikâ پسر، e - piyar پدره) یا بدون نشانه است:

kijâ bimâ.

دختر (دختره) آمد.

۱. چنانکه از مثالهای فوق برمی‌آید نشانه‌های ?i - و ?e - پس از واکه ظاهر می‌شوند و i - و e - پس از همخوان.

zenâ bimâ.	زن (زنه) آمد.
mardi bimâ.	مرد (مَرده) آمد.
باید یاد آور شد که کلمهٔ mardi در این گویش هم معرفه و هم نکره است:	
mardi bimâ.	مرد (مَرده، مردی) آمد.
کلمات اشارهٔ ?on (آن) و ?in (این) نیز اسم را معرفه می‌کنند:	
?on kijâ	آن دختر
?in rikâ	این پسر

۲ - ۱ - ۳ - نشانهٔ اضافه

نشانهٔ اضافه در این گویش به صورت‌های e - یا (e) [y] - است که اولی پس از همخوان می‌آید و دومی پس از واکه.

این نشانه در موارد زیر ظاهر می‌شود:

یک - بین مضاف‌الیه اسمی^۱ و مضاف (در پایان مضاف‌الیه):

?anâr - e	?u	آب انار
?angur - e	dâr	درخت انگور
rostan - e	rikâ	پسر رستم
taxt - e	sar	روی تخت
piyar - e	das	دست پدر
mardi - ye	vače	بچهٔ مرد
xone - ye	zenâ	زنِ خانه
xone - ye	mardi	مرد خانه
mâ - ye	sar	آخر ماه
zenâ - y	xone	خانهٔ زن

۱. مضاف‌الیه ممکن است اسم یا ضمیر باشد.

zenâ - y	rikâ	پسرزن
دو - بین صفت و موصوف (در پایان صفت):		
gat - e	xone	خانه بزرگ
gattar - e	berâr	برادر بزرگتر
get - e	berâron	برادران بزرگ
qašang - e	kijâ	دختر قشنگ
kâl - e	golâbišon	گل‌بیه‌های کال
pišin - e	dâr	درخت جلویی
ziyâd - e	bedâštan	زائیدن زیاد
سه - بین اسم یا ضمیر و حروف اضافه (در پایان اسم یا ضمیر):		
divâr - e	sardari	از دیوار
kuh - e	sardari	از کوه
dâr - e	sardari	از درخت
daryâ - ye	dele	در دریا
habs - e	dele	در حبس
xone - ye	dele	در خانه
?un - e	?amrâ	با او
?ušon - e	?amrâ	با ایشان
چهار - بین ضمیر و مضاف (در پایان ضمیر):		
hamdigar - e	xone	خانه همدیگر
?un - e	duxt	دوخت آن
?un - e	riš	ریش او
?un - e	ĵens	جنس آن

باید یاد آور شد که ضمایر فاعلی (من)، to (تو)، ?amâ (ما)، šomâ (شما) و نیز

ضمیر مشترک šer (خود) وقتی در حالت مضاف‌الیه قرار می‌گیرند یا با حروف اضافه همراه می‌شوند به جای اینکه نشانه اضافه بگیرند صدای پایانی خود را یا حذف کرده (me من; še خود) یا تغییر می‌دهند (te تو، ame ما، šeme شما):

me	qalb	قلب من
še	harf	حرف خود
te	šokrâne	عبادت تو
?ame	das	دست ما
šeme	?amrâ	با شما

ضمیر ?un (او، آن) نیز در حالت مضاف‌الیه یا همراه با حرف اضافه، علاوه بر گونه ?un - e، دارای گونه‌ای به صورت ve است.

ve	piš	پیش او
ve	duxt	دوخت آن
ve	dasdari	از او
ve	?âmuzen	زن عمومی او

در کلمات مرکب گاهی نشانه اضافه حذف می‌شود.

?âmu - zen	زن عمومی
xâle - pesar	پسر خاله
gow - zur	فضله گاو
gerze - zur	فضله شتر

و نیز در کلماتی که به واکه‌های e, i یا â پایان می‌پذیرند گاهی نشانه اضافه حذف می‌گردد:

bapise	levâs	لباس پوشیده
pelle	sardari	از پله
hudi	xone	خانه همدیگر

siyâ mar مار سیاه

در این گویش مانند فارسی تابع اضافات نیز وجود دارد:

še xâlepesar - e xone خانهٔ پسر خالهٔ خود

me pâ - ye ben زیر پای من

me zenâ - ye rikâ پسر زن من

še harf - e dele در حرف خود

me gerden - e pešt پشت گردن من

še piyar - e ?âsere برای پدر خود

pellekon - e ben - e kafš کفش زیر پلکان

marz - e sar - e ?alâle لالهٔ روی زمین

me piyar - e das دست پدر من

ve sedâ - y (e) ?amrâ با صدای او

še jâ - y (e) sardari از جای خود

گاهی ترتیب مضاف و مضاف الیه یا صفت و موصوف مثل فارسی است ولی این نوع

ترکیب اضافی کاربردش بسیار کم است:

sâq - e - pâ ساق پا

dar - e - dig درِ دیگ

kelâs - e qabli کلاس قبلی

hafte - y (e) ba:d هفتهٔ بعد

me:ve - y (e) bakeni میوهٔ کنده شده

kijâ - y (e) xob دختر خوب

sargarm - e še kâr سرگرم کار خود

۲-۱-۴ - نشانه ندا

نشانه ندا در این گویش مانند فارسی و غالب گویشهای ایرانی \hat{a} - (پس از همخوان) و \hat{a} [y] - (پس از واکه) است که پس از اسم می آیند، مانند \hat{a} - \hat{a} (شاهها)، \hat{a} - \hat{a} $xod\hat{a}$ - $y\hat{a}$ (خدایا).

کلمات $\hat{a}y$? (آی) و ey ? (ای) نیز قبل از اسم می آیند و آن را منادا می کنند، مانند $\hat{a}y$ detar? (آی دختر)، ey pesar? (ای پسر).

۲-۲-۴ - ضمیر

انواع ضمیر در این گویش به صورتهای زیرند:

۲-۲-۱ - ضمایر شخصی^۱

در این گویش ضمایر شخصی تنها به صورت آزاد^۲ به کار می روند و ضمایر شخصی پیوسته^۳ در آن دیده نمی شوند. تنها ضمیر شخصی پیوسته به صورت $emon$ - در کلمه i - $emon$ - xod (خودمانی) است که آن هم احتمالاً از فارسی به این گویش راه یافته است.

ضمایر شخصی آزاد در کاربردهای زیر از نظر صورت تا حدی با یکدیگر متفاوتند:
یک - در حالت فاعلی:

men	من
to	تو
?un/?on	او

1. personal pronoun
2. independent personal pronoun
3. dependent personal pronoun

?amâ	ما
šomâ	شما
?ušon	آنها

مثال:

?un	bimâ.	او آمد.
?un	zenâ - ?a.	او زن است.
?un	mardi - ya.	او مرد است.

دو - همراه با حرف اضافه (r) e با مفاهیم «را»، «به» و «از»:

men - e	مرا، به من، از من
te - re	ترا، به تو، از تو
?un - e/ve - re	او را، به او، از او
?amâ - re	ما را، به ما، از ما
šomâ - re	شما را، به شما، از شما
?ušon - e	آنها را، به آنها، از آنها

صورت‌های ضمیری اخیر با حرف اضافه پیشین ?az نیز به کار می‌روند:

?in - e	?az men bapors.	این را از من پرس.
?in - e	?az te porseme.	این را از تو می‌پرسم.

سه - همراه با سایر حروف اضافه، همچنین در نقش مضاف الیه یا معادل «مالی...» در

فارسی:

me
te
?un - e /ve
?ame
šeme

?ušon - e

مثال:

me	?amrâ	با من
te	?amrâ	با تو
?un - e /ve	?amrâ	با او
?ame	?amrâ	با ما
šeme	?amrâ	با شما
?ušon - e	?amrâ	با آنها

me	dasdari	از من
te	dasdari	از تو
?un - e /ve	dasdari	از او
?ame	dasdari	از ما
šeme	dasdari	از شما
?ušon - e	dasdari	از آنها

me	vâsere	برای من
te	vâsere	برای تو
?un - e /ve	vâsere	برای او
?ame	vâsere	برای ما
šeme	vâsere	برای شما
?ušon - e	vâsere	برای آنها

me	qalb	قلب من
----	------	--------

te	qalb	قلب تو
?un - e/ve	qalb	قلب او
?ame	qalb	قلب ما
šeme	qalb	قلب شما
?ušon - e	qalb	قلب آنها
me	?asse	مالی من است.
te	?asse	مالی تو است.
?un - e/ve	?asse	مالی او است.
?ame	?asse	مالی ما است.
šeme	?asse	مالی شما است.
?ušon - e	?asse	مالی آنها است.

۲-۲-۲ - ضمائر اشاره

ضمائر اشاره در این گویش به صورتهای زیرند:

?un/?on	آن
?in	این
?un - e/ve - re	آن را
?in - e	این را
?ušon (- e)	آنها (را)
?išon(- e)	اینها (را)

«آن» در حالت فاعلی (نهاد) به صورت ?un/?on و در نقش مضاف‌الیه به صورت ve

یا un - e به کار می‌رود:

?un čī - ya?	آن چیست؟
ve pišqes	پیش قسط آن
?un - e pišpes	پیش قسط آن

۲-۲-۳ - ضمائر اشاره تأکیدی

ضمائر اشاره تأکیدی شامل دو ضمیر زیرند:

ham - un/ham - on	همان
ham - in	همین

۲-۲-۴ - ضمیر متقابل

ضمائر متقابل در این گویش عبارتند از:

hudi	همدیگر، یکدیگر
hamdigar	همدیگر، یکدیگر
yekdigar	همدیگر، یکدیگر

این ضمائر معمولاً قبل از حروف اضافه یا مضاف می آیند:

hudi ?amrâ bimânne.	با یکدیگر آمدند.
hudi re badiyami.	همدیگر را دیدیم.
hudi xone beyšami.	خانه همدیگر رفتیم.
hamdigar - e xone šomi.	خانه همدیگر می رویم.

«هم» نیز که نوعی ضمیر متقابل است در بعضی از افعال مرکب ظاهر می شود:

be - ham - bezân	به هم زدن
be - ham - boxordan	به هم خوردن

۲-۲-۵- ضمیر مشترک

ضمیر مشترک دو گونه به صورت še و šer (خود) دارد. še معمولاً در نقش مضاف‌الیه ظاهر می‌شود و šer در جاهای دیگر:

še harf - e dele	در حرف خود
še jâj - e sardari	از جای خود
še piyar	پدر خود
še xone	خانه خود
še xâle	خاله خود
še dowr	دور خود
men šer bimâme.	من خود آمدم.
men šer - e badiyame.	من خود را دیدم.

۲-۲-۶- ضمائر پرسشی

ضمایر پرسشی عبارتند از:

kodom	کدام
če/či	چه
ki	کی (چه کسی)

۲-۲-۷- ضمایر مبهم

felun	فلان
feluni	فلانی
kas	کس
kasi	کسی

čiz	چیز
čizi	چیزی
ba:zi	بعضی
hame	همه
har	هر
hič	هیچ
diyari	دیگری
yek(k)i	یکی
čandi	چندی

۲-۳- صفت

در این گویش مانند فارسی، بعضی از صفات به صورت وابسته قبل از اسم قرار می‌گیرند و بعضی پس از اسم. انواع صفت در این گویش به قرار زیرند:

۲-۳-۱- صفت قاموسی

صفت قاموسی از نظر ساخت تصریفی سه نوع است: ساده، تفضیلی، عالی.

یک - صفت ساده

صفت ساده بدونِ وند تصریفی است، مانند gat (بزرگ). این نوع صفت در این گویش معمولاً قبل از اسم قرار می‌گیرد و نشانه‌ی اضافه به دنبال آن می‌آید:

gat - e berâr

برادر بزرگ

kâl - e golâbi

گلایی کال

دو - صفت تفضیلی (برتر)

صفت تفضیلی با وند tar - ساخته می شود، مانند gat - tar (بزرگتر)، kam - tar (کمتر)، jor - tar (بالا تر).

پسوند tar - پس از همخوانهای بیواک گاهی به dar - تبدیل می شود، مانند dar - biš (بیشتر).

این نوع صفت نیز همراه با نشانه اضافه معمولاً قبل از اسم قرار می گیرد:

gattar - e berâr

برادر بزرگتر

سه - صفت عالی (برترین)

صفت عالی در این گویش معمولاً از همان صفت تفضیلی به اضافه «از همه» ساخته می شود:

بزرگترین برادر (از همه برادران بزرگتر) az hame berâron gattar ?

۲ - ۳ - ۲ - صفت اشاره

صفت اشاره همان ضمائر اشاره مفردند (نگاه کنید به ضمائر اشاره) که قبل از اسم مفرد یا جمع قرار می گیرند:

?on mardi

آن مرد

?on xone

آن خانه

?in zenâ

این زن

?in zenâšon

این زنها

۲-۳-۳- صفت اشاره تأکیدی

صفات اشاره تأکیدی همان ضمائر اشاره تأکیدی‌اند (نگاه کنید به ضمائر اشاره

تأکیدی) که قبل از اسم قرار می‌گیرند:

hamun xone

همان خانه

hamin zenâ

همین زن

۲-۳-۴- صفت پرسشی

صفات پرسشی همان ضمائر یا قیود پرسشی‌اند (نگاه کنید به ضمائر پرسشی یا قیود) که

قبل از اسم قرار می‌گیرند:

če zenâ?i

چه زنی؟

kodom kijâ

کدام دختر؟

čand zenâ

چند زن؟

čeqadr pul

چقدر پول؟

۲-۳-۵- صفت مبهم

صفات مبهم همان ضمائر مبهمند (نگاه کنید به ضمائر مبهم) که قبل از اسم قرار

می‌گیرند:

hame čiz

همه چیز

hič mardi

هیچ مردی

ba:zi zenâšon

بعضی زن‌ها

felun xone

فلان خانه

har kijâ?i

هر دختری

yatâ zenâ?i

یک زنی

čand xone

چند خانه

۲-۳-۶ - صفت تعجبی

صفات تعجبی همان قیود تعجب‌اند (نگاه کنید به قید) که قبل از اسم قرار می‌گیرند:

če zenâ?i

چه زنی!

?aĵab kijâ?i

عجب دختری!

۲-۳-۷ - صفت عددی

صفات عددی قبل یا بعد از اسم قرار می‌گیرند (نگاه کنید به عدد و انواع آن).

۲-۴ - عدد

عدد بر سه نوع است: اصلی، ترتیبی، کسری.

یک - اعداد اصلی

اعداد اصلی معمولاً همراه با کلمهٔ ممیز tâ (تا) به کار می‌روند و قبل از اسم قرار می‌گیرند:

ya - tâ mardi

یک مرد

do - tâ kijâ

دو دختر

اعداد ترکیبی مانند فارسی یا از توالی دو عدد ساخته می‌شوند (si hezâr tâ سی هزار)

یا به کمک «و» عطف (o - do - tâ - o - cel - o - do - tâ) «چهل و دو».

اعداد از «یک» تا «میلیون» در فهرست واژگان آمده‌اند.

دو - اعداد ترتیبی

اعداد ترتیبی از اعداد اصلی همراه با پسوند‌های تصریفی om - و omin - ساخته

می‌شوند و قبل از اسم قرار می‌گیرند. عدد ترتیبی همراه با om - معمولاً با نشانه اضافه همراه می‌شود:

dah - om - e ketâb کتاب دهم

dah - omin ketâb دهمین کتاب

در آغازِ وندهای om - و omin -، بسته به نوع واکه پایانی عدد، همخوانهای y یا v (به صورت مشدد یا غیر مشدد) اضافه می‌شوند:

si - yom سی‌ام

do - vwom دوّم

do - vvomin دوّمین

se - vwom سوّم

se - vvomin سوّمین

عدد ترتیبی که از «یک» ساخته می‌شود به صورت avval (اوّل) و in - avval (اوّلین) است:

?avval - e ketâb کتاب اوّل

?avval - in ketâb اوّلین کتاب

سه - اعداد کسری

اعداد کسری از توالی دو عدد اصلی (معمولاً اوّلی کوچکتر از دوّمی) به اضافه پسوند om - ساخته می‌شوند و به کمک نشانه اضافه، قبل از اسم قرار می‌گیرند. عدد «یک» معمولاً با کلمه ممیز tâ همراه می‌شود:

yatâ - panj - om - e zamin یک پنجم زمین

do - se - vwom - e xone دو سوّم خانه

بین عدد کسری و معدود وابسته‌های پیشرو دیگر نیز قرار می‌گیرند:

do - sevvom - e ?in xone دو سوم این خانه

گاهی به تبعیت از فارسی عدد کسری از عدد بزرگتر به اضافه عدد کوچکتر ساخته می شود که در این صورت بین آنها نشانه اضافه قرار می گیرد، مانند hašt - e - yak (هشت یک).

این نوع عدد کسری گاهی با yatâ نیز همراه می شود:
 zenâ yatâ hašt - e yak barne.. زن هشت یک می برد..

۲-۵- قید

قید در این گویش شامل انواع زیر است:
 قید مکان:

?iĵe	اینجا
?u(n)ĵe	آنجا

قید زمان:

fardâ	فردا
diruz	دیروز
?emruz	امروز
?emšow	امشب

قید مقدار:

xeyli	خیلی
besyâr	بسیار
kam	کم
ziyâd	زیاد

قید نفی:

nâ	نه
hič(ĉi)	هیچ

قید کیفیت یا حالت:

zi	زود
tond	تند
sari	سریع
xob	خوب
bad	بد
šâd	شاد

قید تکرار یا افزایش:

hamiše	همیشه
(?az) devâre	دوباره
do dafê	دوباره
?adi	دوباره
(h)am	هم

قید پرسش:

magar	مگر
?ine	آیا
čand	چند
čan(ni)	چند
key	کی (چه وقت)
koje	کجا
čejuri	چطور
čegune	چگونه
či	چه

čevax	چه وقت
čer(â)	چرا
čiyâsere	چرا
	برای چه ← چرا
čeqadr	چقدر
	قید شک و تردید:
?engâr	انگار
mese?inke	مثل اینکه
šâyad	شاید
	قید استثنا:
faqat	فقط
bežoz	بجز
tanhâ	تنها
	قید تأکید:
vene	باید
hatman	حتماً
	قید تعجب:
če	چه
čeqadr	چقدر
?ajâb	عجب
	قید تمنی و آرزو:
kâš	کاش
kâški	کاشکی

قید ترتیب:

?avval	اوّل
ba: d	بعد

۲-۶- نقش نماها

نقش نماها کلماتی هستند که همراه با کلمات دیگر به کار می‌روند و نقش دستوری آنها را مشخص می‌کنند. نقش نماها عبارتند از حروف اضافه، حروف ربط، حروف تعریف و حروف ندا.

حروف تعریف و حروف ندائی که در این گویش به کار می‌روند در بخش‌های ۱-۲ (معرفه و نکره) و ۲-۱-۲ (نشانه ندا) توضیح داده شدند. در اینجا حروف اضافه و حروف ربط به ترتیب مورد بحث قرار می‌گیرند:

۲-۶-۱- حروف اضافه

حروف اضافه کلماتی هستند که معمولاً با اسم یا ضمیر همراه می‌شوند و نقش مفعولی یا قیدی به آنها می‌دهند. حروف اضافه در این گویش شامل انواع زیرند:

(das) dari	از
sardari	از
?az	از
	از ← را
be	به
	به ← را
	با ← همراه
duni	بخاطر
barâ	برای

vâsere	برای
?âsere	برای
yâsere	برای
bi	بی
bedun - e	بدون
tâ	تا
dele	تو
	در ← تو
(r) e	را
	راجع به ← بخاطر
- e/ - y (e)	کسره اضافه
hamrâ	همراه
?amrâ	همراه

ملاحظه می‌گردد که بعضی از حروف اضافه در این گویش چند صورت دارند. توضیحات زیر راجع به حروف اضافه ضروری به نظر می‌رسند:

یک - راجع به حرف اضافه «از» مطالب زیر قابل ذکر است:

۱ - صورت *dasdari* تنها با ضمائر شخصی و اسامی اشخاص همراه می‌شود و آن

وقتی است که مفهوم «دست» با «از» همراه باشد:

ketâb - e te *dasdari beytème*. کتاب را از (دست) تو گرفتم.

ketâb - e šivâ *dasdari beytème*. کتاب را از (دست) شیوا گرفتم.

?un - e ve *dasdari xâyme*. آن را از (دست) او می‌خواهم.

۲ - صورت *sardari* معمولاً وقتی به کار می‌رود که مفهوم «روی» یا «سر» با «از»

همراه باشد:

pelle *sardari beyšame*. از (روی) پله رفتیم.

dâr - e sardari	از (روی) درخت
divâr - e sardari	از (روی) دیوار
kuh - e sardari	از (روی) کوه
še jâ - y sardari	از (سر) جای خود

۳ - صورت dari در مواقع دیگر بجز دو مورد فوق به کار می‌رود:

xow dari peres.	از خواب برخیز.
?uĵe dari beysame.	از آنجا رفتم.

۴ - re (را) به معنی «از» نیز با ضمائر شخصی و اسامی اشخاص به کار می‌رود:

ve re beš.	از او تقلید کن.
šivâ re porseme.	از شیوا می‌پرسم.
te re porseme.	از تو می‌پرسم.
te re naterseme.	از تو نمی‌ترسم.
?amâ šomâ re bad ?ine.	ما از شما بدمان می‌آید.
?amâ šomâ re xoš ?ine.	ما از شما خوشمان می‌آید.

۵ - دو e (r) با دو مفهوم «از» و «را» به دنبال هم نمی‌آیند:

این سؤال را از تو می‌پرسم. ?in so?âl - e ?az te porseme.

ملاحظه می‌گردد که در جمله گویشی فوق همراه با کلمه so?âl حرف اضافه پسین e - (را) و

با کلمه te حرف اضافه پیشین ?az (از) آمده است.

۶ - dari, sardari, dasdari و e (r) به مفهوم «از» حروف اضافه پسین اند و ?az

(از) حرف اضافه پیشین.

دو - درباره حرف اضافه «به» مطالب زیر باید ذکر شود:

۱ - غالباً در مقابل «به» فارسی در این گویش e (r) (را) قرار می‌گیرد:

te re deme.	به تو می‌دهم.
?amâ re gone.	به ما می‌گوید.
šivâ re hâdâme.	به شیوا دادم.

?un - e mačesb.	به او نجسب.
ve re gone.	به او می گوید.
?un - e men - e hâden.	آن را به من بده.
šomâ re dene.	به شما می دهد.
?ušon - e boteme.	به آنها گفتم.
del - e neyri.	به دل نگیری.
?in xone re te re deme.	این خانه را به تو می دهم.
?in - e te re gome.	این را به تو می گویم.
te re ?un - e deme.	تو را به او می دهم.
?un - e sag - e hâdâ.	آن را به سگ داد.
?un dâz - e men - e hâden.	آن داس را به من بده.

۲- چون e (r) در این گویش برای «را»، «از» و «به» هر سه به کار می رود مفهوم آن را

باید از بافت جمله فهمید:

te re gireme.	ترا می گیرم.
te re xâyme.	ترا می خواهم.
men ve re bad ?ine.	من از او بدم می آید.
men ve re xoš ?ine.	من از او خوشم می آید.
ve re bad ?ine.	به او بد می آید (او بدش می آید).
ve re xoš ?ine.	به او خوش می آید (او خوشش می آید).

۳- «به» وقتی قید می سازد در این گویش به صورت be است ولی آنهم معمولاً حذف

می شود.

gov - e baberdeme (be) kolom.	گاو را به طویله بردم.
?un - e baberdeme (be) xone.	آن را به خانه بردم.

سه - چنانکه قبلاً گفته شد (نگاه کنید به ۲ - ۱ - ۳ - نشانه اضافه) قبل از حروف اضافه

پسین معمولاً نشانه اضافه e - یا (e) y - می آید که به پایان اسم یا ضمیر می چسبد:

sedâ - y ?amrâ با صدا

?un - e hamrâ با او

habs - e dele در حبس

daryâ - ye dele در دریا

čamedon - e dele در چمدان

še harf - e dele در حرف خود

še piyar - e ?âsere برای پدر خود

ولی گاهی نشانه اضافه فوق پس از کلمه مختوم به واکه حذف می گردد.

te duni بخاطر تو

hudi hamrâ با یکدیگر

?ali yâsere برای علی

te ?âsere برای تو

me ?âsere برای من

ملاحظه می گردد که تفاوت صدای آغازی کلمه گویشی اخیر (yâsere یا ?âsere) به

دلیل تفاوت واکه پایانی کلمه قبل از آن است.

چهار - در حالی که فارسی تنها دو حرف اضافه پسین «را» و «کسره اضافه» دارد در

این گویش غالب حروف اضافه پسین هستند، به این معنی که به همراه نشانه اضافه یا بدون

آن پس از اسم یا ضمیر قرار می گیرند (نگاه کنید به مثالهای این بخش).

ولی بعضی از حروف اضافه مثل فارسی قبل از اسم یا ضمیر قرار می گیرند:

bi pul بی پول

bi men بی من

tâ xone

تاخانه

bedun - e jâ

بدون جا

پنج - این گویش مانند فارسی حروف اضافه ترکیبی نیز دارد (برای آنها نگاه کنید به فهرست واژگان).

۲-۶-۲- حروف ربط

حروف ربط کلماتی هستند که معمولاً در جملات مرکب بین دو بند قرار می‌گیرند و نقش دستوری بندها را نسبت به یکدیگر نشان می‌دهند.

حروف ربط در این گویش عبارتند از:

(?)o

و

va

و

ke

که

čon

چون

(h)am

هم

yâ

یا

?agar

اگر

tâ

تا

na

نه

حرف ربط o (?) مانند فارسی بین دو اسم، دو ضمیر و دو صفت قرار می‌گیرد:

piyar - o mâr

پدر و مادر

men - o to

من و تو

xob - o bad

خوب و بد

حرف ربط ke نیز مانند فارسی بین اسم یا ضمیر و جملهٔ موصولی قرار می‌گیرد و به

عبارتی حرف ربط مرکب می‌سازد:

?unke beyša bimâ. آنکه رفت آمد.

?unĵeke beyšame ?un - e badiyame. آنجا که رفتم او را دیدم.

hamuĵeke beyšame ?un - e badiyame همانجا که رفتم او را دیدم. برای سایر حروف ربط مرکب نگاه کنید به فهرست واژگان.

۲-۷-اصوات

اصوات که حالات روحی و عاطفی انسان را نشان می‌دهند شامل موارد زیرند:

?â (h)	آه
?ây/?âx	آخ
?ây	آی
bah	به
vây	وای
?ey	ای

۲-۸-فعل

در این گویش مانند سایر گویشهای ایرانی هر فعل دارای ریشه‌ای است که ستاک و ستاک گذشته از آن ساخته می‌شوند. ریشه فعل جزء تجزیه ناپذیر فعل است، مانند در bevâressan (باریدن).

۲-۸-۱- ستاک حال

ستاک حال - دو طریق از ریشه فعل به دست می‌آید:

یک - ستاک حال کاملاً شبیه ریشه فعل است:

ستاک حال	مصدر	
baxš -	be - baxš - i - yan	بخشیدن

xor -	bo - xor - d - an	خوردن
vâr -	be - vâ - r - ess - an	باریدن
		دو - ستاک حال با فرایند تغییر آوایی همراه است:
bâz -	bâx - t - an	باختن
dâr -	dâš - t - an	داشتن
duj -	ba - du - t - an	دوختن

در افعال اخیر ملاحظه می‌گردد که ریشه‌های فعلی - bân , - dâš و - du به ستاکهای حال - bân , - dâr و - du تبدیل شده‌اند. برای اطلاع از تغییرات آوایی سایر ستاکهای حال در این گویش به فهرست افعال ساده و مشتق (بخش ملحقات) مراجعه شود.

۲-۸-۲ - ستاک گذشته

ستاک گذشته در این گویش از ریشه فعل به اضافه وند زمان گذشته به دست می‌آید. وند زمان گذشته دارای گونه‌های [- d] , [- t] , [- i] , [- â] , [- ass] , [- ess] , [- ss] , [- s] و [- Ø] است که کاربرد آنها مشروط به شرایط دستوری است:

[: - d]

ستاک گذشته	مصدر	
šur - d -	ba - šur - d - an	شستن
kor - d -	hâ - kor - d - an	کردن
xor - d -	bo - xor - d - an	خوردن

[: - t]

pâ - t -	be - pâ - t - an	پاشیدن
vâf - t -	bu - vâf - t - an	بافتن
kuš - t -	ba - kuš - t - an	کُشتن

[: i]

endâz - i -	b - endâz - i - yan	انداختن
-------------	---------------------	---------

baxš - i - be - baxš - i - yan بخشیدن

ešnâs - i - b - ešnâs - i - yan شناختن

:[- â]

im - â - b - im - â - n آمدن

ess - â - b - ess - â - n ایستادن

:[- ass]

(h) - ass - (h) - ass - an هستن

لازم به یادآوری است که فعل اخیر در زمان حال به کار می‌رود و نه در گذشته.

:[- ess]

tâb - ess - be - tâb - ess - an تاییدن

tun - ess - ba - tun - ess - an توانستن

vâr - ess - be - vâr - ess - an باریدن

:[- ss]

ešno - ss - b - ešno - ss - an شنیدن

:[- s]

pâ - s - be - pâ - s - an پائیدن

eškes - s - b - eškes - s - an شکستن

:[- Ø]

bi - Ø - bi - Ø - yan بودن

či - Ø - ba - či - Ø - yan چیدن

dâ - Ø - hâ - dâ - Ø - n دادن

ša - Ø - bey - ša - Ø - n رفتن

بعضی از ستاکهای گذشته دارای وند سببی نیز می‌باشند که به صورت ân - بین ریشه

فعل و وند زمان گذشته قرار می‌گیرد:

gerd - ân - i - da - gerd - ân - i - yan برگردانیدن

puš - ân - i -	ba - puš - ân - i - yan	پوشانیدن
pič - ân - i -	da - pič - ân - i - yan	بیجانیدن

۲-۸-۳- مصدر

مصدر از ستاک گذشته به اضافهٔ پسوند مصدری ساخته می‌شود. پسوند مصدری که وندی است اشتقاقی و نه تصریفی در این گویش به صورتهای [- an] (پس از همخوان)، [-yan] (پس از واکهٔ i) و [- n] (پس از سایر واکه‌ها) است. بعضی از مصادر دارای پیشوندهای تصریفی یا اشتقاقی نیز می‌باشند:

مصدر بدون پیشوند:

bi - yan	بودن
duness - an	دانستن
dâšt - an	داشتن
farmud - an	فرمودن
bâxt - an	باختن

مصدر با پیشوند تصریفی:

hâ - kord - an	کردن
ba - kušt - an	کشتن
be - kâšt - an	کاشتن

مصدر با پیشوند اشتقاقی:

da - vest - an	بستن
pe - dâšt - an	بیدار کردن
per - essâ - n	برخاستن

مصدر با پیشوند تصریفی و اشتقاقی:

par - (h)â - dâ - n	پرانیدن
dar - bey - ša - n	در رفتن
dar - b - imâ - n	در آمدن
dim - (h)â - dâ - n	انداختن
dim - hâ - kord - an	انداختن

در مصادر اخیر جزء اول پیشوند اشتقاقی و جزء دوم پیشوند تصریفی است. پیشوندهای تصریفی مصدر مانند پیشوندهای اشتقاقی در حقیقت پیشوندهای فعلی اند که در مصدر نیز ظاهر می‌شوند (انواع پیشوندهای تصریفی یا اشتقاقی فعل بعداً مورد بحث قرار می‌گیرند).

۲ - ۸ - ۴ = اسم مفعول (صفت مفعولی)

اسم مفعول در این گویش ساختی شبیه مصدر دارد که به جای پسوند مصدری، نشانه اسم مفعول قرار می‌گیرد.

نشانه اسم مفعول پسوندی است اشتقاقی که به صورت‌های [-e] (پس از ستاک گذشته مختوم به همخوان) و [-∅] (پس از ستاک گذشته مختوم به واکه) ظاهر می‌شود:
[-e]

مصدر	اسم مفعول	
baberd - an	baberd - e	برده
biyârd - an	biyârd - e	آورده
baket - an	baket - e	افتاده
baništ - an	baništ - e	نشسته
dâšt - an	dâšt - e	داشته
bapis - an	bapis - e	پوسیده

boxord - an خوردن boxord - e خورده

beškess - an شکستن beškess - e شکسته

[-∅]:

baxeri - yan خریدن baxeri - ∅ خزیده

badi - yan دیدن badi - ∅ دیده

babiri - yan بریدن babiri - ∅ بریده

bakeni - yan کندن bakeni - ∅ کنده

baresi - yan رسیدن baresi - ∅ رسیده

bimâ - n آمدن bimâ - ∅ آمده

bessâ - n ایستادن bessâ - ∅ ایستاده

beyša - n رفتن beyša - ∅ رفته

گاهی گونه [-∅] پس از همخوان نیز قرار می‌گیرد:

bomoness - an مانده bomones - ∅ مانده

bapet - an پختن bapet - ∅ پخته

۲-۸-۵. وندهای تصریفی فعل

وندهای تصریفی فعل شامل موارد زیرند: وند زمان گذشته، وند وجه^۱، وند نمود^۲،

وند نفی، وند سببی^۳، وند شخصی^۴.

یک - وند زمان گذشته

انواع این وند در بحث «ستاک گذشته» توضیح داده شدند.

1. mood
2. aspect
3. causative
4. personal affix

دو - وند وجه

وند وجه (امری، التزامی، اخباری) به صورت پیشوند با افعال امر، حال التزامی، گذشته ساده، گذشته دور، گذشته التزامی و نیز با مصادر آنها همراه می‌شود.
این وند دارای دوگونه اصلی [be -] و [hâ -] است:

الف - [be -]

این وند خود دارای گونه‌های زیر است:

۱ - [be -]: قبل از ستاک فعلی می‌آید که واکهٔ اولین هجای آن [â] یا [a:] باشد:

be - pâč پباش

be - pâčam پباشم

be - pâteme پاشیدم

be - pâte - biyame پاشیده بودم

be - pâte - bum پاشیده باشم

be - pâtan پاشیدن

be - fa: m بفهم

be - fa: mam بفهمم

be - fa: messeme فهمیدم

be - fa: messe - biyame فهمیده بودم

be - fa: messe - bum فهمیده باشم

be - fa: messan فهمیدن

۲ - [bo -]: قبل از ستاک فعلی می‌آید که واکهٔ اولین هجای آن [o] باشد:

bo - xor بخور

bo - xoram بخورم

bo - xordeme	خوردم
bo - xorde - biyame	خورده بودم
bo - xorde - bum	خورده باشم
bo - xordan	خوردن

ولی در تعداد زیادی از این گونه افعال به جای [bo -] پیشوند [ba -] قرار می‌گیرد:

ba - koton	بتکان
ba - kotoniyan	تکانیدن
ba - xos	بخواب
ba - xotan	خوابیدن
ba - ččo	بمک
ba - ččotan	مکیدن
ba - pors	پیرس
ba - porsiyān	پرسیدن
ba - doz	بدزد
ba - dozziyan	دزدیدن
ba - so	بسای
ba - ssotan	سائیدن
ba - šo	برو
ba - šom	بروم

۳ - [be: -] قبل از ستاک فعلی می‌آید که واکهٔ اولین هجای آن [e] باشد و همخوان

قبل از این واکه حذف شده باشد:

* be - hel → be: - l	بگذار
* be - helam → be: - lam	بگذارم
* be - hešteme → be: - šteme	گذاشتم

*be - hešte → be: - šte - biyame گذاشته بودم

*be - hešte → be: - šte - bum گذاشته باشم

*be - heštan → be: - štan گذاشتن

ملاحظه می‌گردد که در مثالهای اخیر همخوان [h] از آغاز ستاک فعلی حذف شده است.

۴ - [ba -]: قبل از ستاک فعلی می‌آید که واکهٔ اولین هجای آن [i], [u], [e] یا [a]

باشد:

ba - pis بیوس

ba - pisam بیوسم

ba - piseme پوسیدم

ba - pise - biyame پوسیده بودم

ba - pise - bum پوسیده باشم

ba - pisan پوسیدن

ba - puš پوش

ba - pušam پوشم

ba - pušiyame پوشیدم

ba - puši - biyame پوشیده بودم

ba - puši - bum پوشیده باشم

ba - pušiyān پوشیدن

ba - res برس

ba - resam برسم

ba - resiyame رسیدم

ba - resi - biyame	رسیده بودم
ba - resi - bum	رسیده باشم
ba - resiyan	رسیدن
* ba - tars → ba - ters	بترس
* ba - tarsam → ba - tersam	بترسم
* ba - tarsiyame → ba - tersiyame	ترسیدم
* ba - tarsi → ba - tarsi - biyame	ترسیده بودم
* ba - tarsi → ba - tarsi - bum	ترسیده باشم
* ba - tarsiyan → ba - tersiyan	ترسیدن

در مثالهای اخیر ملاحظه می‌گردد که واکه [a] در اولین هجای ستاک فعلی پس از پیشوند [ba-] به [e] تبدیل شده است. این نوع ابدال یکی از ویژگیهای آوائی این گویش است که به طور فراوان روی می‌دهد.

افعال «بخشیدن، فرمودن، تراشیدن» گرچه واکه اولین هجای ستاک فعلی آنها در این گویش [a] یا [e] است، پیشوند فوق در آنها به جای [ba-] به صورت [be-] می‌آید:

be - baxš	ببخش
be - baxšam	ببخشم
be - baxšiyam	بخشیدن
be - farmâ	بفرما
be - farmâyam	بفرمایم
be - t (e) râš	بتراش
be - t (e) râšam	بتراشم
be - t (e) râšiyam	تراشیدن

۵ - [b -]: قبل از ستاک فعلی می آید که با واکه های [i], [e], یا [o] آغاز شده باشد:

b - iyam	بیایم
b - imâme	آمدم
b - imâ - biyame	آمده بودم
b - imâ - bum	آمده باشم
b - imân	آمدن

b - es	بایست
b - essam	بایستم
b - essâme	ایستادم
b - essâ - biyame	ایستاده بودم
b - essâ - bum	ایستاده باشم
b - essân	ایستادن

b - o	بگو
b - om	بگویم
b - oteme	گفتم
b - ote - biyame	گفته بودم
b - ote - bum	گفته باشم
b - otan	گفتن

۶ - [bi -]: قبل از ستاک فعلی می آید که با واکه های [â] یا [a] آغاز شده باشد:

bi - [y] âfarin	بیافرین
bi - [y] âfarinam	بیافرینم
bi - [y] âfariyame	آفریدم

bi - [y] âfari - biyame	آفریده بودم
bi - [y] âfari - bum	آفریده باشم
bi - [y] âfariyan	آفریدن

bi - [y] andâziyame	انداختم
bi - [y] andâziyan	انداختن

در مثالهای فوق [y] همخوان میانجی است که بین دو واکه قرار گرفته است. فعل «دزدیدن» گرچه ستاک فعلی اش در این گویش با واکه [a] آغاز می شود، پیشوند فوق در آن به جای [-bi] به صورت [-b] است:

b - angen	بدزد
b - angenam	بدزدم
b - angenesseme	دزدیدم
b - angenesse - biyame	دزدیده بودم
b - angenesse - bum	دزدیده باشم
b - angenessan	دزدیدن

۷ - [-bu]: این وند تنها در فعل «بافتن» که در این گویش با [v] آغاز می شود، دیده

شده است:

bu - vâf	بیاف
bu - vâfam	بیافم
bu - vâfteme	بافتم
bu - vâfte - biyame	بافته بودم
bu - vâfte - bum	بافته باشم
bu - vâftan	بافتن

۸ - [-bey]: این وند تنها در زمان گذشته و مصدر فعل «رفتن» دیده شده است (برای

وجه امری و حال التزامی این فعل نگاه کنید به پیشوند [-bo]:

bey - šame	رفتم
bey - ša - biyame	رفته بودم
bey - ša - bum	رفته باشم
bey - šan	رفتن

ب - [-hâ]

این وند با افعال بسیط «دادن، گرفتن، کردن» به کار می‌رود (برای افعال مشتقی که

دارای این پیشوند نیز هستند نگاه کنید به پیشوندهای اشتقاقی فعل، ۲ - ۸ - ۱۳):

hâ - den	بده
hâ - denam	بدهم
hâ - dâme	دادم
hâ - dân	دادن
hâ - yteme	گرفتم
hâ - ytan	گرفتن
hâ - kon	بکن
hâ - konam	بکنم
hâ - kordeme	کردم
hâ - kordan	کردن

در وجه امری و حال التزامی فعل «گرفتن» به جای [-hâ] پیشوند [-b] می‌آید:

b - eyr/b - ay	بگیر
b - eyram	بگیرم

گرچه وند وجه و گونه‌های آن که در اینجا توضیح داده شدند معمولاً در افعال حال

ساده به کار نمی‌روند ولی آنها را در حال ساده بعضی از افعال می‌توان دید:

b - angeme	می‌دزدم
------------	---------

b - espâreme	می سپارم
bu - vâfeme	می بافم
hâ - kome	می کنم

وند وجه در این گویش جای خود را به وند نفی می دهد ولی با وندهای اشتقاقی همراه می شود (نگاه کنید به وند نفی و پیشوندهای اشتقاقی فعل).

سه - وند نمود (استمرار)

«نمود» از کامل بودن یا کامل نبودن انجام فعل بحث می کند و به دو دسته «نمود کامل»^۱ و «نمود ناقص»^۲ تقسیم می گردد. استمرار فعل بیانگر نمود ناقص فعل است. در این گویش پسوند [-(i) mi] نشان استمرار فعل است که تنها در گذشته استمراری ظاهر می شود:

xar - imi - ya	می خریدم
bar - imi - yame	می بردم
za - mi - ya	می زدم
?i - mi - ya	می آمدم
vi - mi - yame	می دیدم
hâko - mi - yanne	می کردند

ملاحظه می گردد که [-(i) mi] پس از همخوان و [-(i) mi] پس از واکه ظاهر می شود (برای ساخت افعال فوق نگاه کنید به انواع فعل از نظر زمان، وجه و نمود گذشته استمراری)).

چهار - وند نفی

وند نفی که در این گویش معمولاً به جای وند تصریفی وجه می‌نشیند، دارای گونه‌های زیر است:

۱ - [ne -]: در موارد زیر ظاهر می‌شود:

- به جای وند تصریفی [be -] می‌نشیند:

be - pãč → ne - pãč نپاش

be - pãtan → ne - pãtan نپاشیدن

be - fa: m → ne - fa: m نفهم

be - fa: messan → ne - fa: messan نفهمیدن

be - zãn → ne - zãn نزدن

be - zãme → ne - zãme نزدم

- با حال و گذشته استمراری افعال به کار می‌رود که وجه امری آنها با [ne -] منفی

می‌شود:

pãčeme → ne - pãčeme نمی‌پاشم

pãčimiyame → ne - pãčimiyame نمی‌پاشیدم

fa: meme → ne - fa: meme نمی‌فهمم

- در مصدر و زمان گذشته افعال «دادن، پرانیدن، انداختن» به جای وند تصریفی [hã -]

می‌نشیند (برای وجه امری و زمان حال این افعال نگاه کنید به [na -]):

hã - dân → ne - dân ندادن

par - (h) â - dân → par - ne - dân نپرانیدن

par - (h) â - dãm → par - ne - dãm نپرانیدم

dĩm - (h) â - dân → dim - ne - dân نینداختن

dĩm - (h) â - dãm → dim - ne - dãm نینداختم

- با افعال «داشتن، بودن» که مصدر آنها بدون پیشوند است، به کار می‌رود:

dâštan → ne - dâštan نداشتن

dâšteme → ne - dâšteme نداشتم

be - dâr → ne - dâr ندار، نداشته باش

dâreme → ne - dâreme ندارم

biyan → ne - biyan نبودن

biyame → ne - biyame نبودم

برای وجه امری و حال ساده فعل «بودن» نگاه کنید به [na -] و [ni -].

- با افعال مشتق پس از پیشوندهای اشتقاقی [da -] و [pe -] می‌آید:

da - ketan → da - ne - ketan نیفتادن

da - keteme → da - ne - keteme نیفتادم

da - kef - eme → da - ne - kefeme نمی‌افتم

da - kef → - da - ne - kef نیفت

pe - dâštan → pe - ne - dâštan بیدار نکردن

pe - dâšteme → pe - ne - dâšteme بیدار نکردم

pe - dâreme → pe - ne - dâreme بیدار نمی‌کنم

pe - dâr → pe - ne - dâr بیدار نکن

پیشوند اشتقاقی [pe -] در افعال «برخاستن» و «برخیزانیدن» به صورت [per -] است.

این وند با اضافه شدن وند نفی [ne -] برخلاف قاعده حذف می‌گردد:

per - essân → ner - essân برخاستن

per - essâme → ner - essâme برخاستم

per - esseme → ner - esseme برنمی‌خیزم

per - es → ner - es برنخیز

per - essâniyan → ner - essâniyan برنخیزانیدن

ملاحظه می‌گردد که [ne-] در مثالهای اخیر به صورت [ner-] آمده است. [ner -] به تبعیت [per -] ساخته شده است.

افعال فوق اگر طبق قاعده ساخته می‌شدند باید به صورت‌های زیر منفی می‌شدند:

* per - n - essân برنخاستن

* per - n - essâme برنخاستم

* per - n - esseme برنمی‌خیزم

* per - n - es برنخیز

* per - n - essâniyan برنخیزانیدن

۲ - [no -]: در موارد زیر ظاهر می‌شود:

- به جای وند تصریفی [bo -] می‌نشیند:

bo - mon → no - mon نمان

bo - monessan → no - monessan نماندن

bo - xor → no - xor نخور

bo - xordan → no - xordan نخوردن

- با حال و گذشته استمراری افعالی به کار می‌رود که وجه امری آنها با [no -] منفی

می‌شود:

xoreme → no - xoreme نمی‌خورم

xorimiyame → no - xorimiyame نمی‌خوردم

moneme → no - moneme نمی‌مانم

چون وجه امری فعل «آمدن» و حال و گذشته استمراری آن از دو ریشه فعلی مختلف

است، در نتیجه وند نفی در آنها متفاوت است:

bo - ro → no - ro نیا

?ime → ni - yame نمی‌آیم

?imiyame → ni - miyame

نمی‌آدم^۱

۳- [ne: -]: در موارد زیر به کار می‌رود:

- به جای وند تصریفی [be: -] می‌نشیند:

be: - l → ne: - l

نگذار

be: - šteme → ne: - šteme

نگذاشتم

- با حال و گذشته استمراری افعالی به کار می‌رود که وجه امری آنها با [ne: -] منفی

می‌شود:

?eleme → ne: - leme

نمی‌گذارم

?elimiyame → ne: - limiyame

نمی‌گذاشتم

۴- [na -]: در موارد زیر به کار می‌رود:

- به جای وند تصریفی [ba -] می‌نشیند:

ba - tun → na - tun

نتوان

ba - puš → na - puš

نپوش

ba - pušijan → na - pušijan

نپوشیدن

ba - ters → na - ters

نترس

ba - tersijan → na - tersijan

نترسیدن

ba - kef → na - kef

نیفت

ba - ber → na - ber

نبر

- با حال و گذشته استمراری افعالی به کار می‌رود که وجه امری آنها با [na -] منفی

می‌شود:

tome → na - tome

نمی‌توانم

pušimiyame → na - pušimiyame

نمی‌پوشیدم

۱. این فعل به صورت زیر نیز شنیده شده است:

pušeme → na - pušeme	نمی پوشم
tarseme → na - terseme	نمی ترسم
kafeme → na - kefeme	نمی افتم
bareme → na - bereme	نمی برم

ملاحظه می گردد که در سه مثال اخیر واکه [a] در ستاک فعلی پس از پیشوند نفی [-na] به [e] تبدیل شده است.

- در مصدر، زمان گذشته، زمان حال و امر فعل «کردن» به جای پیشوند تصریفی [-hâ]

می نشیند:

hâ - kordan → na - kordan	نکردن
hâ - kordeme → na - kordeme	نکردم
hâ - kome → na - kome	نمی کنم
hâ - kon → na - kon	نکن

- در زمان حال ساده، التزامی و امر افعال «دادن، پراتیدن، انداختن» به کار می رود

(برای مصدر و زمان گذشته این افعال نگاه کنید به [-ne]):

deme → na - deme	نمی دهم
hâ - denam → na - denam	ندهم
hâ - den → na - den	نده
par - deme → par - na - deme	نمی پرانم
par - (h) â - denam → par - na - denam	نپرّانم
par - (h) â - den → par - na - den	نپرّان
dim - deme → dim - na - deme	نمی اندازم
dim - (h) â - denam → dim - na - denam	نیندازم
dim - (h) â - den → dim - na - den	نینداز

- با حال ساده، التزامی و امر فعل «رفتن» به کار می رود (برای مصدر و زمان گذشته این

فعل نگاه کنید به [-ney]:

šome → na - šome	نمی‌روم
ba - šom → na - šom	نروم
ba - šo → na - šo	نرو

- با افعال «باختن، دانستن» که مصدر آنها بدون پیشوند است، به کار می‌رود:

bâxtan → na - bâxtan	نباختن
bâxteme → na - bâxteme	نباختم
bâzeme → na - bâzeme	نمی‌بازم
be - bâz → na - bâz	نباز

dunessan → na - dunessan	ندانستن
dunesseme → na - dunesseme	ندانستم
dome → na - dome	نمی‌دانم
ba - dun → na - dun	ندان

- با وجه امری فعل «بودن» به کار می‌رود (برای سایر وجوه این فعل نگاه کنید به [-ne]

و [-ni]):

bâš → na - bâš	نباش
----------------	------

- با حال التزامی، امر و استمراری (حال و گذشته) فعل «زدن» به کار می‌رود (برای

مصدر و زمان گذشته نگاه کنید به [-ne]):

zamiyame → na - zamiyame	نمی‌زدم
zame → na - zame	نمی‌زنم
ba - zenam → na - zenam	نزنم
ba - zen → na - zen	نزن

ملاحظه می‌گردد که در مثالهای اخیر واژه [a] در ستاک فعلی [-za] پس از وندهای

[ba -] و [na -] به [e] تبدیل شده است.

۵ - [n -]: در موارد زیر ظاهر می شود:

- به جای وند تصریفی [b -] می نشیند:

b - iyam → n - iyam	نیایم
b - imân → n - imân	نیامدن
b - es → n - es	نایست
b - essân → n - essân	نایستادن
b - eytan → n - eytan	نگرفتن
b - eyr → n - eyr	نگیر
b - endâz → n - endâz	نینداز
b - ešno → n - ešno	نشنو
b - o → n - o	نگو
b - otan → n - otan	نگفتن

- با حال و گذشته استمراری افعالی به کار می رود که وجه امری آنها با [n -] منفی

می شود:

?eseme → n - eseme	نمی ایستم
gireme → n - eyreme	نمی گیرم
?endâzeme → n - endâzeme	نمی اندازم
?ešnome → n - ešnome	نمی شنوم
gome → n - ome	نمی گویم
gomiyame → n - omiyame	نمی گفتم

- با افعال مشتقی به کار می رود که سٹاک فعلی آنها با واکه [e] آغاز شده باشد:

da - (e) ngetan → da - n - engetan	نگذاشتن
da - (e) ngen → da - n - engen	نگذار

da - (e) ngeme → da - n - engeme نمی‌گذارم

- در فعل «گرفتن» به جای وند تصریفی [hâ -] قرار می‌گیرد:

hâ - (e) ytan → n - eytan نگرفتن

hâ - (e) yteme → n - eyteme نگرفتم

۶ - [ni -]: در موارد زیر ظاهر می‌شود:

- به جای پیشوند تصریفی [bi -] می‌نشینند:

bi - yâfarin → ni - yâfarin نیافرین

bi - yâfaridan → ni - yâfaridan نیافریدن

bi - yâr → ni - yâr نیاور

bi - yârdan → ni - yârdan نیاوردن

bi - yandâziyan → ni - yandâziyan نینداختن

bi - yandâziyame → ni - yandâziyame نینداختم

- با حال و گذشته استمراری افعالی به کار می‌رود که وجه امری آنها با [ni -] منفی

می‌شود:

?âfarime → ni - yâfarime نمی‌آفرینم

?âreme → ni - yâreme نمی‌آورم

?ârimiyame → ni - yârimiyame نمی‌آوردم

- با حال ساده افعال «آمدن، بودن، بودن در مکان» به کار می‌رود (برای مصدر، زمان

گذشته، حال التزامی و امر این افعال نگاه کنید به [n -]، [no -]، [ne -] و [na -]:

?ime → ni - yame نمی‌آیم

xob - eme → xob - ni - yame خوب نیستم

xone - dar - eme → xone - da - ni - yame خانه نیستم

در مثالهای اخیر ملاحظه می‌گردد که واکهٔ پس از نشانهٔ نفی [ni -] به صورت [a]

آمده که همراه با همخوان میانجی [y] به کار رفته است. ضمناً همخوان [r] در پیشوند اشتقاقی [-dar] قبل از همخوان دیگر حذف می‌شود.

۷ - [nu -]: به جای پیشوند تصریفی [-bu] در فعل «بافتن» می‌نشیند:

bu - vâf → nu - vâf نباف

bu - vâfam → nu - vâfam نبافم

bu - vâfeme → nu - vâfeme نبافتم

bu - vâftan → nu - vâftan نبافتن

bu - vâfeme → nu - vâfeme نمی‌بافم

۸ - [-ney]: در زمان گذشته و مصدر فعل «رفتن» به کار می‌رود (برای حال ساده،

التزامی و امر این فعل نگاه کنید به [-na]):

bey - šame → ney - šame نرفتم

bey - ša - biyame → ney - ša - biyame نرفته بودم

bey - šan → ney - šan نرفتن

۹ - [-ma]: گونه آزادی از [-na] است که تنها در فعل امر به کار می‌رود:

ba - česb → na/ma - česb نچسب

ba - česbân → na/ma - česbân نچسبان

واکه هجای آغازی ستاکهای فعلی فوق در اصل [a] بوده (česb چسب، česbân

چسبان) که پس از پیشوندهای [-ba]، [-na] و [-ma] به [e] تبدیل شده است.

پنج - وند سببی

وند سببی ساز در این گویش به صورت پسوند [-ân] است که پس از ریشه بعضی از افعال لازم یا متعدی قرار می‌گیرد و آنها را به افعال «سببی» تبدیل می‌کند. این وند در حقیقت یک مفعول به فعل اضافه می‌کند، به این معنی که فعل بدون مفعول را مفعولدار

و فعل مفعولدار را دو مفعولی می‌کند:

peress - ân	برخواستن	peress - ân - iyan	برخیزانیدن
dager - essan	برگشتن	dagerd - ân - iyan	برگرانیدن
bape - tan	پختن	bapeč - ân - iyan	پزانیدن
bapuš - iyan	پوشیدن	bapuš - ân - iyan	پوشانیدن
dapič - iyan	پیچیدن	dapič - ân - iyan	پیچانیدن
baters - iyan	ترسیدن	baters- ân - iyan	ترسانیدن
bačer - essan	چریدن	bačer - ân - iyan	چرانیدن
bačesb - essan	چسبیدن	bačesb - ân - iyan	چسبانیدن
baček - essan	چکیدن	baček - ân - iyan	چکانیدن
baxen - essan	خندیدن	baxen - ân - iyan	خندانیدن
baxo - tan	خوابیدن	baxos - ân - iyan	خوابانیدن
bares - iyan	رسیدن	bares - ân - iyan	رسانیدن
basu - tan	سوختن	basuĵ - ân - iyan	سوزانیدن
bešnâs - iyan	شناختن	bešnâs - ân - iyan	شناسانیدن
befa:m - essan	فهمیدن	befa:m - ân - iyan	فهمانیدن
bogzaš - tan	گذشتن	bogzar - ân - iyan	گذرانیدن
balerz - iyan	لرزیدن	balerz - ân - iyan	لرزانیدن
baniš - tan	نشستن	baniš - ân - iyan	نشانیدن

شش - وند شخصی

وندهای شخصی در این گویش همان «شناسه‌های فعلی» اند^۱ که دارای انواع زیرند:

۱ - وندهایی که با حال ساده (اخباری یا استمراری) افعال به کار می‌روند:

پس از مواکه	پس از همخوان	
- me	- e me	اول شخص مفرد
- ne'	- (e) ne	دوم شخص مفرد
- ne	- (e) ne	سوم شخص مفرد
- mi	- e mi	اول شخص جمع
- nne	- enne	دوم شخص جمع
- nne	- enne	سوم شخص جمع

یادآوری می‌گردد که وند دوم و سوم شخص مفرد پس از همخوان [r] به صورت -ne و پس از سایر همخوانها به صورت ene - است:

پس از همخوان:

xor - eme	می خورم
xor - ne	می خوری
xor - ne	می خورد
xor - emi	می خوریم
xor - enne	می خورید
xor - enne	می خورند

niš - eme	می نشینم
niš - ene	می نشینی
niš - ene	می نشیند
niš - emi	می نشینیم
niš - enne	می نشینید
niš - enne	می نشینند

۱. واکه پایانی وند دوم شخص مفرد در اصل به صورت [i] بوده که به تدریج به [e] تبدیل شده است.

پس از واکه:

?i - me ^۱	می آیم
?i - ne	می آیی
?i - ne	می آید
?i - mi	می آییم
?i - nne	می آیدید
?i - nne	می آیند

ستا که های فعلی که با همخوان [y] پایان می پذیرند نیز با گروه وندهای شخصی

(گروه پس از واکه) به کار می روند:

xây - me	می خواهم
xây - ne	می خواهی
xây - ne	می خواهد
xây - mi	می خواهیم
xây - (n) ne	می خواهید
xây - (n) ne	می خواهند

۲ - وندهائی که با حال التزامی افعال به کار می روند:

پس از واکه i پس از واکه پس از همخوان

اول شخص مفرد -yam -m - am

۱. برخلاف لهجه رشتی که در آن معمولاً واکه ها بسته تر و مرکزی تر می شوند (مانند تبدیل a یا e به @) معمولاً در کلاردشتی تمایل به بازتر شدن واکه ها وجود دارد. مثلاً واکه [i] در آغاز و پایان واژه بازتر از [i] در فارسی تلفظ می شود و در نتیجه گاهی به [e] تبدیل می گردد:

?ime → ?eme	می آیم
?ini → ?ene	می آیی
xorni → xorne	می خوری
nišeni → nišene	می نشینی

- i	- y	- yey	دوّم شخص مفرد
- e	- y	- ye	سوّم شخص مفرد
- im	- ym	- yeym	اوّل شخص جمع
- in	- yn	- yeyn	دوّم شخص جمع
- an	- n	- yan	سوّم شخص جمع

پس از همخوان:

baxor - am	بخورم
baxor - i	بخوری
baxor - e	بخورد
baxor - im	بخوریم
baxor - in	بخورید
baxor - an	بخورند

پس از واکه:

bašo - m	بروم
bašo - y	بروی
bašo - y	برود
bašo - ym	برویم
bašo - yn	بروید
bašo - n	بروند

پس از واکه i:

bi - yam	بیایم
----------	-------

bi - yey	بیایی
bi - ye	بیاید
bi - yeym	بیاییم
bi - yeyn	بیایید
bi - yan	بیایند

۳ - وندهائی که با زمان گذشته افعال به کار می‌روند:

پس از خوان	پس از واکه	پس از واکه i	
- eme	- me	- yame	اول شخص مفرد
- e	- y	- Ø	دوم شخص مفرد
- e	- Ø	- ya	سوم شخص مفرد
- emi	- mi	- yami	اول شخص جمع
- enne	- nne	- yanne	دوم شخص جمع
- enne	- nne	- yanne	سوم شخص جمع

پس از همخوان:

baxord - eme	خوردم
baxord - e	خوردی
baxord - e	خورد
baxord - emi	خوردیم
baxord - enne	خوردید
baxord - enne	خوردند

پس از واکه:

bimâ - me	آمدم
bimâ - y ¹	آمدی
bimâ - Ø	آمد
bimâ - mi	آمدیم
bimâ - nne	آمدید
bimâ - nne	آمدند

پس از واکهٔ i:

badi - yame	دیدم
badi - Ø	دید
badi - ya	دید
badi - yami	دیدیم
badi - yanne	دیدید
badi - yanne	دیدند

۴ - وندی که با دوّم شخص مفرد فعل امر به کار می‌رود به صورت Ø - است:

bašo - Ø	برو
boro - Ø	بیا
boxor - Ø	بخور

۲ - ۸ - ۶ - انواع فعل از نظر زمان، وجه و نمود

فعل از نظر زمان، وجه و نمود در این گویش به انواع زیر تقسیم می‌گردد:

۱. [y] پس از واکهٔ [a] همراه با حذف این واکه، به صورت [i] در می‌آید:

beyša - y → beyš - i رفتی

یک - آینده

فعل آینده شبیه حال ساده ساخته می‌شود (نگاه کنید به حال ساده).

دو - حال ساده (استمراری، اخباری)

«حال ساده» در این گویش در افعال لازم و متعدی از ترکیب ستاک حال به اضافه شناسه‌های فعلی مخصوص این وجه (نگاه کنید به وندهای شخصی گروه ۱) و طبق فرمول زیر ساخته می‌شود:

حال ساده → شناسه فعلی + ستاک حال

مثال:

bar - eme	می‌برم
bar - ne	می‌بری
bar - ne	می‌برد
bar - emi	می‌بریم
bar - enne	می‌برید
bar - enne	می‌برند

منفی:

na - ber - eme	نمی‌برم
----------------	---------

سه - حال التزامی

«حال التزامی» در این گویش در افعال لازم و متعدی از ترکیب وند وجه و ستاک حال به اضافه شناسه‌های فعلی مخصوص این وجه (نگاه کنید به وندهای شخصی گروه ۲) و طبق فرمول زیر ساخته می‌شود:

حال التزامی → شناسه فعلی + ستاک حال + وند وجه

مثال:

ba - ber - am	ببرم
ba - ber - i	ببری
ba - ber - e	ببرد
ba - ber - im	ببریم
ba - ber - in	ببرید
ba - ber - an	ببرند

منفی:

na - ber - am	نبرم
---------------	------

چهار - حال در حال انجام

«حال در حال انجام» در این گویش در افعال لازم و متعدی از ترکیب حال ساده فعل «بودن در مکان» به اضافهٔ حال ساده فعل مورد نظر طبق فرمول زیر ساخته می‌شود:
 حال در حال انجام → حال ساده فعل اصلی + حال ساده «بودن در مکان»

مثال:

dareme - bar eme	دارم می‌برم
dare - bar ne	داری می‌بری
dare - bar ne	دارد می‌برد
daremi - bar emi	داریم می‌بریم
darenne - bar enne	دارید می‌برید
darenne - bar enne	دارند می‌برند

منفی:

dareme - na - bereme	دارم نمی‌برم
----------------------	--------------

پنج - امر

«امر» ساختی شبیه حال التزامی دارد و طبق فرمول زیر ساخته می‌شود:

امر → شناسهٔ فعلی + ستاک حال + وند وجه

مثال:

ba - bar - Ø ببر

ba - ber - in ببرید

منفی:

na - ber - Ø نبر

na - ber - in نبرید

ملاحظه می‌گردد که شناسهٔ فعلی دوّم شخص مفرد در این نوع فعل Ø - است.

شش - گذشته ساده

«گذشته ساده» در این گویش در افعال لازم و متعدّی از ترکیب وند وجه و ستاک گذشته به اضافهٔ شناسه‌های فعلی مخصوص زمان گذشته (نگاه کنید به وندهای شخصی گروه ۳) و طبق فرمول زیر ساخته می‌شود:

گذشته ساده → شناسهٔ فعلی + ستاک گذشته + وند وجه

مثال:

ba - berd - eme بردم

ba - berd - e بردی

ba - berd - e برد

ba - berd - emi بردیم

ba - berd - enne بردید

ba - berd - enne بردند

منفی:

na - berd - eme

نبردم

هفت - گذشته استمراری

«گذشته استمراری» در این گویش در افعال لازم و متعدی از ترکیب ستاک حال و وند نمود به اضافه شناسه های فعلی مخصوص زمان گذشته (نگاه کنید به وندهای شخصی گروه ۳، پس از واکهٔ i) و طبق فرمول زیر ساخته می شود:

گذشته استمراری → شناسه فعلی + وند نمود + ستاک حال

مثال:

bar - imi - yame

می بردم

bar - imi - Ø

می بردی

bar - imi - ya

می برد

bar - imi - yami

می بردیم

bar - imi - yanne

می بردید

bar - imi - yanne

می بردند

منفی

na - ber - imi - yame

نمی بردم

هشت - گذشته نقلی

«گذشته نقلی» در این گویش شبیه «گذشته ساده» است (نگاه کنید به گذشته ساده) ۱.

۱. در این گویش و نیز در غالب گویشهای کناره دریای مازندران یک صورت قدیمی برای گذشته نقلی وجود دارد که امروزه کاربرد خود را از دست داده است، رکه، ایران کلباسی (۱۳۷۱ - الف)، ص ۹۴۲.

نه - گذشته در حال انجام

«گذشته در حال انجام» در این گویش در افعال لازم و متعدی از ترکیب گذشته ساده فعل «بودن در مکان» به اضافه گذشته استمراری فعل مورد نظر طبق فرمول زیر ساخته می‌شود:

گذشته در حال انجام → گذشته استمراری فعل اصلی + گذشته ساده «بودن در مکان»
مثال:

dabiyame - barimiyame	داشتم می‌بردم ^۱
dabi - barimi	داستی می‌پردی
dabiya - barimiya	داشت می‌برد
dabiyami - barimiyami	داشتیم می‌بردیم
dabiyanne - barimiyanne	داشتید می‌پردید
dabiyanne - barimiyanne	داشتند می‌بردند

منفی:

dabiyame - na - berimiyame	داشتم نمی‌بردم ^۲
----------------------------	-----------------------------

ده - گذشته التزامی

«گذشته التزامی» در این گویش در افعال لازم و متعدی از ترکیب اسم مفعول فعل مورد نظر به اضافه حال التزامی فعل «بودن» طبق فرمول زیر ساخته می‌شود:

گذشته التزامی → حال التزامی «بودن» + اسم مفعول فعل اصلی

مثال:

baberde - bum	برده باشم
baberde - buy	برده باشی

۱. دکتر یدالله ثمره ساخت افعال «گذشته استمراری» و «گذشته در حال انجام» را به گونه دیگر آورده است، رک. یدالله ثمره (۱۳۶۷)، ص ۱۸۳ - ۱۸۴.

۲. منفی این نوع فعل معمولاً در فارسی کاربرد ندارد.

baberde - buy (e)	برده باشد
baberde - buym	برده باشیم
baberde - buyn	برده باشید
baberde - bun	برده باشند

منفی:

na - berde - bum	نبرده باشم
------------------	------------

یازده - گذشته دور (بعید)

«گذشته دور» در این گویش در افعال لازم و متعدی از ترکیب اسم مفعول فعل مورد نظر به اضافه گذشته ساده فعل «بودن» طبق فرمول زیر ساخته می‌شود:
گذشته دور → گذشته ساده «بودن» + اسم مفعول فعل اصلی

مثال:

baberde - biyame	برده بودم
baberde - bi	برده بودی
baberde - biya	برده بود
baberde - biyami	برده بودیم
baberde - biyanne	برده بودید
baberde - biyanne	برده بودند

منفی:

na - berde - biyame	نبرده بودم
---------------------	------------

۲ - ۸ - ۷ - فعل معلوم و مجهول

فعل از نظر جهت^۱ دو نوع است: معلوم و مجهول.

در فعل معلوم گوینده به فاعل منطقی فعل اهمیت می‌دهد و آنرا مشخص می‌کند. مثالهایی که تاکنون در این کتاب آمده بیانگر فعل معلومند، مانند ba - berd - eme (بردم) که eme - شناسهٔ سوّم شخص مفرد است و فاعل فعل را مشخص می‌کند.

در فعل مجهول به مفعول اهمیت بیشتری داده می‌شود. فعل مجهول در این گویش از اسم مفعول یا صفت به اضافهٔ فعل *babiyān* (شدن) ساخته می‌شود:

خورده شد *boxorde babiya*

خاموش شد *xāmuš babiya*

برای تصریف کامل این فعل نگاه کنید به «افعال خاص» (شدن).

۲-۸-۸- فعل لازم و متعدی

در این گویش افعال لازم و متعدی از نظر تصریف ساختمانی شبیه به یکدیگر دارند (نگاه کنید به انواع فعل از نظر زمان، وجه و نمود).

۲-۸-۹- فعل سببی

برای ساخت افعال سببی نگاه کنید به «وند سببی».

۲-۸-۱۰- افعال خاص

چهار فعل «بودن»، «بودن در مکان»، «شدن» و «هستن» در این گویش نسبت به یکدیگر و سایر افعال از نظر ساخت تفاوتی دارند. در زیر تصریف کامل این چهار فعل همراه با صفت *xob* (خوب) و اسم *xone* (خانه) می‌آید:

یک- بودن (bi - Ø - yan)

حال ساده:

xob - eme

خوبم

xob - e	خوبی
xob - e	خوب است
xob - emi	خوبیم
xob - enne	خوبید
xob - enne	خوبند

منفی:

xob ni - yame	خوب نیستم
xob ni - ya	خوب نیستی
xob ni - ya	خوب نیست
xob ni - yami	خوب نیستیم
xob ni - yanne	خوب نیستید
xob ni - yanne	خوب نیستند

فعل [- e] پس از کلمات مختوم به واکه در دوّم شخص مفرد تبدیل به [- i] و در سوّم شخص مفرد تبدیل به [- a] می‌گردد که همراه با همخوان میانجی [y] یا [ʔ] به کار

می‌رود:

ki - yi	که‌ای (که هستی)
ki - ya	کیست
vašnâ - ?i	گرسنه‌ای
vašnâ - ?a	گرسنه است
bi?orze - ?i	بی‌عرضه‌ای
bi?orze - ?a	بی‌عرضه است

واکه آغازی [e] در افعال [- eme], [- emi] و [- enne] پس از [i] تبدیل به [a] و

پس از سایر واکه‌ها حذف می‌گردد:

vašnâ - me	گرسته‌ام
vašnâ - mi	گرسته‌ایم
vašnâ - nne	گرسته‌اید / اگرسته‌اند
ki - yame	که هستم
ki - yami	که هستیم
ki - yanne	که هستید / هستند

حال التزامی:

xob bu - m	خوب باشم
xob bu - y	خوب باشی
xob bu - y (e)	خوب باشد
xob bu - ym	خوب باشیم
xob bu - yn	خوب باشید
xob bu - n	خوب باشند

منفی:

xob na - bu - m	خوب نباشم
-----------------	-----------

امر:

xob bâš - Ø	خوب باش
xob bâš - in	خوب باشید

منفی:

xob na - bâš - Ø	خوب نباش
xob na - bâš - in	خوب نباشید

گذشته ساده:

xob bi - yame	خوب بودم
xob bi - Ø	خوب بودی
xob bi - ya	خوب بود
xob bi - yami	خوب بودیم
xob bi - yanne	خوب بودید
xob bi - yanne	خوب بودند

منفی:

xob na - bi - yame	خوب نبودم
--------------------	-----------

دو = بودن در مکان (da - bi - Ø - yan)

حال ساده:

xone dar - eme	در خانه‌ام
xone dar - e	در خانه‌ای
xone dar - e	در خانه است
xone dar - emi	در خانه‌ایم
xone dar - enne	در خانه‌اید
xone dar - enne	در خانه‌اند

منفی:

xone da - ni - yame	در خانه نیستم
xone da - ni (- ya)	در خانه نیستی
xone da - ni (- ya)	در خانه نیست

xone da - ni - yami	در خانه نیستیم
xone da - ni - yanne	در خانه نیستید
xone da - ni - yanne	در خانه نیستند

ملاحظه می‌گردد که پیشوند اشتقاقی [- da] به معنی «درون» در مثالهای فوق قبل از واکه به صورت [- dar] و قبل از همخوان به صورت [- da] ظاهر شده است.

حال التزامی:

xone da - bu - m	در خانه باشم
xone da - bu - y	در خانه باشی
xone da - bu - y (e)	در خانه باشد
xone da - bu - ym	در خانه باشیم
xone da - bu - yn	در خانه باشید
xone da - bu - n	در خانه باشند

منفی:

xone da - ni - bu - m ¹	در خانه نباشم
------------------------------------	---------------

امرو:

xone da - bâš - Ø	در خانه باش
xone da - bâš - in	در خانه باشید

منفی:

xone da - ni - bâš - Ø	در خانه نباش
xone da - ni - bâš - in	در خانه نباشید

۱. وند نفی [- ni] پس از وند اشتقاقی [- da] به صورت [- ne] نیز شنیده می‌شود، بویژه وقتی پس از آن همخوان [y] یا واکه [i] قرار نگرفته باشد.

گذشته ساده:

xone da - bi - yame	در خانه بودم
xone da - bi - Ø	در خانه بودی
xone da - bi - ya	در خانه بود
xone da - bi - yami	در خانه بودیم
xone da - bi - yanne	در خانه بودید
xone da - bi - yanne	در خانه بودند

منفی:

xone da - ni - bi - yame	در خانه نبودم
--------------------------	---------------

سه - شدن (ba - bi - Ø - yan)

حال ساده:

xob bu - me	خوب می شوم
xob bu - ne	خوب می شوی
xob bu - ne	خوب می شود
xob bu - mi	خوب می شویم
xob bu - nne	خوب می شوید
xob bu - nne	خوب می شوند

منفی:

xob na - bu - me	خوب نمی شوم
------------------	-------------

حال التزامی:

xob ba - bu - m	خوب بشوم
-----------------	----------

xob ba - bu - y	خوب بشوی
xob ba - bu - y(e)	خوب بشود
xob ba - bu - ym	خوب بشویم
xob ba - bu - yn	خوب بشوید
xob ba - bu - n	خوب بشوند

منفی:

xob na - bu - m	خوب نشوم
-----------------	----------

امر:

xob ba - bâš - Ø	خوب بشو
xob ba - bâš - in	خوب بشوید

منفی:

xob na - bâš - Ø	خوب نشو
xob na - bâš - in	خوب نشوید

گذشته ساده:

xob ba - bi - yame	خوب شدم
xob ba - bi - Ø	خوب شدی
xob ba - bi - ya	خوب شد
xob ba - bi - yami	خوب شدیم
xob ba - bi - yanne	خوب شدید
xob ba - bi - yanne	خوب شدند

منفی:

xob na - bi - yame	خوب نشدم
--------------------	----------

چهار = هستن (h) - ass - an

حال ساده:

(h) ass - eme	هستم
(h) ass - e	هستی
(h) ass - e	هست
(h) ass - emi	هستیم
(h) ass - enne	هستید
(h) ass - enne	هستند

منفی:

ni - yame	نیستم
ni - ya	نیستی
ni - ya	نیست
ni - yami	نیستیم
ni - yanne	نیستید
ni - yanne	نیستند

باید توجه شود که «افعال پی‌بستی» که در حال ساده افعال «بودن» و «بودن در مکان» به کار می‌روند در حقیقت شناسه‌های فعل «هستن» می‌باشند.

۲-۸-۱۱ = افعال معین

افعال معین که در ساخت افعال دیگر به کار می‌روند در این گویش شامل انواع زیرند:

یک - بودن

این فعل علاوه بر کاربردش به صورت فعل اصلی، به صورت فعل معین نیز در ساخت

«گذشته التزامی» و «گذشته دور» افعال دیگر به کار می‌رود:

baberde - bum برده باشم

baberde - biyame برده بودم

برای اطلاع کامل از این فعل نگاه کنید به «انواع فعل از نظر زمان، وجه و نمود» (گذشته التزامی و گذشته دور) و «افعال خاص» (بودن).

دو - بودن در مکان

این فعل علاوه بر کاربردش به صورت فعل اصلی، به صورت فعل معین نیز در ساخت «حال در حال انجام» و «گذشته در حال انجام» افعال دیگر به کار می‌رود:

dareme - bareme دارم می‌برم

dabiyame - barimiyame داشتم می‌بردم^۱

برای اطلاع کامل از این فعل نگاه کنید به «انواع فعل از نظر زمان، وجه و نمود» (حال در حال انجام و گذشته در حال انجام) و «افعال خاص» (بودن در مکان).

۲ - ۸ - ۱۲ - افعال شبه معین

دو فعل (be -) xâys - Ø - an (خواستن) و ba - tun - ess - an (توانستن) در این گویش مانند فارسی، علاوه بر کاربردشان به صورت فعل اصلی، همراه با حال التزامی افعال دیگر به کار می‌روند و وجوه مختلفی در زمان حال و گذشته می‌سازند:

xâyme - boxoram می‌خواهم بخورم

xâyne - boxori می‌خواهی بخوری

(be -) xâyseme - boxoram خواستم بخورم

(be -) xâyse - boxori خواستی بخوری

tome - boxoram می‌توانم بخورم

۱. ملاحظه می‌گردد که در فارسی برای ساخت این دو نوع فعل از فعل «داشتن» استفاده می‌شود.

tone - boxori	می توانی بخوری
batunesseme - boxoram	توانستم بخورم
batunesse - boxori	توانستی بخوری

وند نفی در مثالهای فوق مانند فارسی، هم قبل از فعل شبه معین و هم قبل از فعل اصلی قرار می‌گیرد:

ne - xâyme - boxoram	نمی‌خواهم بخورم
xâyme - no - xoram	می‌خواهم نخورم
na - tome - boxoram	نمی‌توانم بخورم
tome - no - xoram	می‌توانم نخورم

در زیر تصریف کامل این دو فعل به عنوان فعل اصلی می‌آید:

یک - خواستن

حال ساده:

xây - me	می‌خواهم
xây - ne	می‌خواهی
xây - ne	می‌خواهد
xây - mi	می‌خواهیم
xây - (n) ne	می‌خواهید
xây - (n) ne	می‌خواهند

منفی:

ne - xâ y - me	نمی‌خواهم
----------------	-----------

حال التزامی:

be - xâ - m	بخوام
be - xâ - y	بخوایی

be - xâ - y	بخواهد
be - xâ - ym	بخواهیم
be - xâ - yn	بخواهید
be - xâ - n	بخواهند

منفی:

ne - xâ - m	نخواهم
-------------	--------

امر:

be - xâ	بخواه
be - xâ - yn	بخواهید

منفی:

ne - xâ	نخواه
ne - xâ - yn	نخواهید

گذشته ساده:

(be -) xâys - eme	خواستم
(be -) xâys - e	خواستی
(be -) xâys - e	خواست
(be -) xâys - emi	خواستیم
(be -) xâys - enne	خواستید
(be -) xâys - enne	خواستند

منفی:

ne - xâys - eme	نخواستم
-----------------	---------

دو - توانستن

حال ساده:

to - me	می توانم
to - ne	می توانی
to - ne	می تواند
to - mi	می توانیم
to - nne	می توانید
to - nne	می توانند

منفی:

na - to - me	نمی توانم
--------------	-----------

حال التزامی:

ba - tun - am	بتوانم
ba - tun - i	بتوانی
ba - tun - e	بتواند
ba - tun - im	بتوانیم
ba - tun - in	بتوانید
ba - tun - an	بتوانند

منفی:

na - tun - am	نتوانم
---------------	--------

امر:

ba - tun	بتوان
----------	-------

ba + tun - in	بتوانید
	منفی:
na - tun	نتوان
na - tun - in	نتوانید

گذشته ساده:

ba - tuness - eme	توانستم
ba - tuness - e	توانستی
ba - tuness - e	توانست
ba - tuness - emi	توانستیم
ba - tuness - enne	توانستید
ba - tuness - enne	توانستند

منفی:

na - tuness - eme	نتوانستم
-------------------	----------

۲-۸-۱۳ - فعل از نظر ساخت اشتقاقی

فعل از نظر ساخت اشتقاقی در این گویش سه نوع است: ساده^۱، مشتق^۲، مرکب^۳.

یک - فعل ساده

فعل ساده (بسیط) تنها از یک عنصر فعلی تشکیل می‌شود که ممکن است در این گویش با پیشوند تصریفی وجه همراه باشد یا نباشد:

1. Simple
2. Complex
3. Compound

bi - yâfariyan	آفریدن
b - imân	آمدن
be - baxšiyân	بخشیدن
ba - ketan	افتادن
hâ - kordan	کردن
dunessan	دانستن

برای اطلاع از انواع پیشوندهای تصریفی وجه نگاه کنید به «وند وجه» و «مصدر».

دو - فعل مشتق

فعل مشتق علاوه بر عنصر فعلی دارای یک وند اشتقاقی^۱ است:

da - vestan	بستن
pe - dâştan	بیدار کردن
dîm - hâdân	انداختن

برای اطلاع از انواع وندهای اشتقاقی فعل نگاه کنید به «پیشوندهای اشتقاقی فعل».

سه - فعل مرکب

فعل مرکب علاوه بر عنصر فعلی دارای عناصر غیر فعلی به صورت اسم، ضمیر، صفت، حرف اضافه، پیشوند اشتقاقی و جز آن است^۲:

kure - dar - bey - šan	از کوره در رفتن
?az - šir - b - eytan	از شیر گرفتن
?az - kâr - ba - ketan	از کار افتادن

1. derivational affix

۲. بعضی از دستور نویسان گروهی از ترکیبات فعلی را «عبارتهای فعلی» نامیده‌اند، ولی در اینجا همه ترکیبات فعلی با عنوان «فعل مرکب» آمده‌اند.

از راه به در کردن az - râ - be - dar - hâ - kordan?

برای اطلاع از انواع عناصر غیر فعلی در فعل مرکب نگاه کنید به «انواع جزء غیر فعلی در فعل مرکب».

۲-۸-۱۴ - پیشوندهای اشتقاقی فعل

پیشوندهای اشتقاقی با فعل همراه می‌شوند و تغییری در مفهوم آن می‌دهند. این پیشوندها که غالباً جهت یا موقعیت مکانی فعل را تعیین می‌کنند در این گویش شامل انواع زیرند:

[dar -] که دارای گونه‌ای به صورت [da -] و معنی آن «درون، بیرون یا برعکس»

است:

da - ketan	افتادن (در چیزی)
da - vestan	بستن
da - čijan	چیدن (سفره و میز)
da - pičâniyan	پیچانیدن
da - pičijan	پیچیدن
da - kordan	داخل کردن
da - ngetan	گذاشتن (در چیزی)
da - metan	لگد زدن
da - geressan	برگشتن
da - gerdâniyan	برگردانیدن
da - biyan	بودن (در مکان)
dar - bimân	در آمدن (بیرون آمدن)
dar - beyšan	در رفتن (بیرون رفتن)

پیشوند فعل da - biyan (بودن در مکان) در زمان حال ساده تبدیل به [dar -]

می شود:

dar - eme	آم (هستم)
dar - e	ای (هستی)
dar - e	است (هست)
dar - emi	ایم (هستیم)
dar - enne	اید (هستید)
dar enne	آند (هستند)

باید توجه کرد که [r] همخوان پایانی [dar -] قبل از همخوان دیگر حذف می‌گردد:

da - biyame	بودم
da - biya	بود

[par -]: که دارای گونه‌هائی به صورت [per -] و [pe -] و معنی آن «بالا، به سوی

بالا» است:

par - (h)âdân	پرانیدن
per - es(s)ân	برخاستن
per - es(s)âniyan	برخیزانیدن
pe - dâştan	بیدار کردن

ملاحظه می‌گردد که [r] همخوان پایانی این وند نیز قبل از همخوان دیگر حذف

می‌گردد.

[dim -]: که معنی آن «پائین، به سوی پائین» است:

dim - (h)âdân	انداختن (پائین)
dim - hâkordan	انداختن (پائین)

[furu -]: معنی آن نیز «پائین، به سوی پائین» است:

furu - beyšan	فرو رفتن
furu - bimân	فرو آمدن

furu - biyârdan فرو آوردن

furu - hâkordan فرو کردن

دو پیشوند اشتقاقی دیگر را که در فارسی نیز به کار می‌روند، به صورت [bâz -] به معنی «دوباره، برعکس» و [var -] به معنی «بالا، به سوی بالا» می‌توان در کلمات زیر در این گویش دید: bâz - did (باز دید)، var - šekast (ورشکسته).

راه شناخت پیشوندهای اشتقاقی از پیشوندهای تصریفی وجه در افعال این گویش این است که پیشوندهای تصریفی معمولاً با حال ساده (استمراری، اخباری) افعال به کار نمی‌روند، در صورتی که پیشوندهای اشتقاقی در همهٔ زمانها و وجوه با فعل همراه می‌شوند. از طرف دیگر وند نفی به جای پیشوند تصریفی می‌نشیند ولی همراه با پیشوند اشتقاقی به کار می‌رود:

فعل با پیشوند تصریفی:

ba - ketan	افتادن
na - ketan	نیفتادن
kafeme	می‌افتم
na - kafeme	نمی‌افتم
ba - keteme	افتادم
na - keteme	نیفتم
ba - kef	بیفت
na - kef	نیفت

فعل با پیشوند اشتقاقی:

da - ketan	افتادن (در چیزی)
da - ne - ketan	نیفتادن

da - kefeme	می اتم
da - ne - kefeme	نمی اتم
da - keteme	افتادم
da - ne - keteme	نیفتادم
da - kef	بیفت
da - ne - kef	نیفت
pe - dêr	بیدار کن
pe - ne - dêr	بیدار نکن

بعضی از افعال مشتق دارای هم پیشوند اشتقاقی و هم پیشوند تصریفی اند، پیشوند تصریفی معمولاً بعد از پیشوند اشتقاقی قرار می گیرد:

par - (h)â - dân	پرانیدن
par - (h)â - den	پیران
dar - bey - šan	در رفتن
dar - ba - šo	در برو
dar - b - imân	در آمدن
dar - bo - ro	در بیا
dim - (h)â - dân	انداختن
dim - (h)â - den	بینداز
dim - hâ - kordan	انداختن
dim - hâ - kon	بینداز
furu - bi - yârdan	فرو آوردن
furu - bi - yâr	فرو بیاور
furu - hâ - kordan	فرو کردن
furu - bey - šan	فرو رفتن

furu - b - imân

فرو آمدن

۲- ۸- ۱۵ - انواع جزء غیر فعلی در فعل مرکب

جزء غیر فعلی در افعال مرکب این گویش شامل انواع زیر است:

اسم: u - bakešīyan (آب کشیدن)، taš - bezân (آتش زدن)، tanu - bezân

(آب تنی کردن).

صفت: rušan - hâkordan (روشن کردن)، âgâ - babiyan (آگاه

شدن)، âbpaz-hâkordan (آب پز کردن).

ضمیر: šer - besâtan (از خود در آوردن).

اسم + اسم: u - pas - hâdân (آب پس دادن).

اسم + پیشوند اشتقاقی: kure - dar - beyšan (از کوره در رفتن)، - dar - esm

hâkordan (اسم در کردن).

حرف اضافه + اسم: az - kêr - baketan (از کار افتادن)، az - yâd - beyšan (از

یاد رفتن)، az - šir - beytan (از شیر گرفتن).

حرف اضافه + ضمیر: be - ham - bezân (به هم زدن)، be - ham - boxordan

(به هم خوردن).

حرف اضافه + اسم + حرف اضافه + پیشوند اشتقاقی: az - râ - be - dar

hâkordan - (از راه به در کردن).

۲- ۹ - واژه‌های غیر فعلی از نظر ساخت اشتقاقی

واژه‌های غیر فعلی مانند فعل از نظر ساخت اشتقاقی به سه دسته تقسیم می‌گردند:

ساده، مشتق، مرکب.

«واژه ساده» (بسیط) از یک واژک آزاد^۱ تشکیل می‌شود، مانند rikâ (پسر)، u?

(آب).

«واژه مشتق» علاوه بر یک یا چند واژگ آزاد دارای یک یا چند وند اشتقاقی^۱است، مانند *u - pāč - i* (آب پاشی)، *ârây - eš - gar - i* (آرایشگری). در مثالهای اخیر *i-gar* و *eš* - وند اشتقاقی اند.«واژه مرکب» بیش از یک واژگ آزاد دارد، مانند *zerešk - u* (آب زرشک)، *zan**piyar* - (پدر زن).

۲-۹-۱- انواع واژه‌های مرکب

واژه‌های مرکب در این گویش از نظر ساخت اشتقاقی دارای انواع زیرند. غالب این

انواع در فارسی نیز یافت می‌شوند:

اضافه‌ای: که کسره اضافه‌ای بین مضاف و مضاف الیه یا موصوف و صفت به صورت

بالفعل یا بالقوه قرار می‌گیرد، مانند *pošd - e - bom* (پشت بام)، *manqal - e - taš*(آتشدان، منقل)، *âb - gušt* (آبگوشت)، *toxm - e - siyâ* (تخمه آفتاب گردان)،*pešt - e - sar - e - ham* (پشت سرهم). مثال اخیر دارای تتابع اضافات است.

این نوع ساخت (اضافه‌ای) در این گویش کاربرد کمتری دارد چون به طور کلی در

گویشهای کناره دریای مازندران (گیلکی و مازندرانی) غالباً مضاف الیه یا صفت قبل از

مضاف یا موصوف قرار می‌گیرد.

اضافه مقلوبی: که مضاف الیه یا صفت قبل از مضاف یا موصوف قرار می‌گیرد. این

نوع ساخت در گویشهای کناره دریای مازندران به وفور به کار می‌رود، مانند *âš - ?**xone* (آشپزخانه)، *tan - u* (آب تنی)، *namak - u* (آب نمک)، *kerk - ole* (آبلهمرغان)، *bez - vač(č)e* (بیچه بز)، *zan - piyar* (پدر زن)، *torš - âš* (آش ترش)،*garm - u* (آب گرم)، *siyâ - hali* (آلو سیاه)، *bom - e - sar* (پشت بام)، *gat - e -**berâr* (برادر بزرگ)، *gat - e - vače* (بیچه بزرگ).

۱. برای اطلاع از وند اشتقاقی و تفاوت آن با وند تصریفی رک. ایران کلباسی (۱۳۷۱ - ب)، ص ۲۳ - ۲۴.

ملاحظه می‌گردد که در این ساخت نیز گاهی کسره اضافه بین مضاف الیه و مضاف یا صفت و موصوف قرار می‌گیرد.

همراه با عنصر فعلی: که یکی از اجزاء واژه به صورت فعل یا مشتق از فعل باشد. موارد زیر از عنصر فعلی در کلمات مرکب این گویش دیده شده است:

۱ - ستاک حال فعل: ?u - pâč (آپاش)، ?u - dâr (آبدار)، ?u - kaš (آبکش)، ?ole - dâr (آبله رو)، sar - gardon (سرگردان).

۲ - ستاک گذشته فعل: piš - âmad (پیشامد)، piš - raft (پیشرفت)، gel - âlud (گیل آلود)، sarjîr - enget (فروتن، سر پائین انداخته).

۳ - صفت فاعلی مرخم: xoš - âyand (خوش آیند).

۴ - صفت مفعولی: ?emâm - zâde (امامزاده)، ?oftâde - jâ (جا افتاده)، dâq - dide (داغ دیده)، šoxm - bezâ (شخم زده)، zang - bezâ (زنگ زده).

۵ - صفت مفعولی مرخم: xâxor - zâ (خواهر زاده)، berâr - zâ (برادر زاده).

۶ - فعل امر: mez - begir (مزد بگیر)، aql - beras (عاقل)، xodâ - biyâmorz (خدا بیامرز).

پیش وابسته‌ای: که یکی از وابسته‌های پیشرو در آغاز واژه قرار گرفته باشد. وابسته‌های پیشرو در کلمات مرکب این گویش شامل موارد زیرند:

۱ - صفت اشاره: ?un - dunyâ (آخرت)، ?i - ter (اینطور)، ?i - jê (اینجا)، ?in - var (اینطرف).

۲ - صفت تأکیدی: ham - in (همین)، ham - on (همان).

۳ - صفت عددی: çâr - guš (چهار گوش)، çâr - fasl (چهار فصل)، çâr - pâ (چهار پا)، ye - jâ (یک جا)، ye - jûr (یک جور).

۴ - صفت مبهم: har - çî (هرچه)، har - ki (هرکه)، hiš - kêr (هیچکار)، kas (هیچکس)، hame - rang (رنگارنگ، همه رنگ).

۵ - صفت پرسشی: çe - qadr (چقدر)، çe - kêr (چکار)، çe - juri (چطور).

پیوند دار: نوعی کلمهٔ مرکب است که واژه یا واژگی دو جزء اصلی واژه را به هم پیوند می‌دهد. این عنصر پیوند دهنده در این گویش به صورتهای زیر دیده شده است:

do: r - o - var (رنگ و رو)، rang - o - ru (آمد و رفت)، bim - o - beyši (دور و بر)، ?âb - o - havâ (آب و هوا).

در بعضی از واژه‌ها پیوند o حذف می‌گردد، مانند atfâr - ?adâ (ادا و اطوار).

be: dar - be - dar (در بدر)، ru - be - ru (رو برو)، ?â - be - ?â (جابجا).

tâ: dowr - tâ - dowr (دور تا دور).

az: piš - az - in (پیش از این)، r: piš - az - zo (پیش از ظهر).

â: jir - â - sar (سرازیر)، bar - â - bar (برابر)، vari - â - var (کج)، gun - â -

gun (گوناگون)، varz - â - keš (کشاورز).

a: juri - a - sar (سربالائی)، rešte - a - kašk (آش کشک و رشته).

vâ: pas - vâ - del (نگران، دلواپس).

حرف اضافه‌دار: که یکی از حروف اضافه در آغاز یا پایان واژه قرار گیرد. حروف

اضافه زیر در واژه‌های مرکب این گویش دیده شده است:

bâ: bafâ - bâ (باوفا)، ham - bâ (با هم)، m: fa - bâ (با فهم).

bi: ?adab - bi (بی ادب)، boxâr - bi (بی بخار).

az: ?az - bar (از بر)، ?az - bas (از بس).

be: ?â - be (بجا)، joz - be (بجز)، qeyre - be (بغیر)، qeyraz - be (بغیر از).

çen: çen - ân (چنان)، in - çen (چنین).

in: ?in - barâ (برای این).

dari: dari - sar (از روی)، dari - piš (از پیش)، dari - das (از دست).

yâsere: yâsere - çi (برای چه).

ملاحظه می‌گردد که dari (از) و yâsere (برای) حروف اضافه پسین اند که پس از اسم

قرار می‌گیرند.

حرف ربط دار: که حرف ربطی در آغاز یا پایان واژه قرار گرفته باشد: ke - anne? (از بسکه)، ke - in?barâ (برای اینکه)، ke - bal (بلکه)، ke - pišazin (پیش از اینکه)، ke - čenon (چنانکه)، na - gar - va (وگر نه).

مکثّر: به ترکیبی گفته می‌شود که واژه‌ای در آن تکرار شود: kol - kol (سرفه)، veher - veher (سوراخ سوراخ)، viz - viz (وزوز)، baqu - baqu (بقبوق).

اتباع: به ترکیبی گفته می‌شود که یک جزء در آن بی‌معنی باشد: ĵake - ĵarš (آت آشغال).

۲ - ۹ - ۲ - پیشوندهای اشتقاقی

پیشوندهای اشتقاقی که با اسم، صفت، قید یا مشتقات فعلی همراه می‌شوند، در این گویش شامل انواع زیرند:

[ham -]: که به معنی «اشتراک یا شباهت» است با اسم ترکیب می‌شود و صفت یا اسم می‌سازد: ham - dard (همدرد)، ham - râ (همراه).

[nâ -]: که معنی آن «نفی» است در کلمات زیر با صفت یا ستاک حال فعل ترکیب شده و صفت ساخته است: nâ - ?amn (نا امن)، nâ - bâleq (نابالغ)، nâ - xoš (ناخوش)، nâ - don (نادان).

[na -]: که معنی آن «نفی» است در کلمات زیر با اسم، صفت یا ستاک حال فعل ترکیب شده و صفت یا اسم ساخته است: na - frin (نفرین)، na - pete (نپخته)، na - resi (نرسیده)، na - yâb (نایاب).

[šâ -]: به معنی «بزرگ» در کلمات زیر با اسم ترکیب شده و اسم ساخته است: šâ - rag (شاه‌رگ)، šâ - tare (شاه‌تره).

[xar -]: به معنی «بزرگ» در کلمات زیر با اسم ترکیب شده و اسم ساخته است: xar - čang (خرچنگ)، xar - guš (خرگوش)، xar - magas (خرمگس).

دو وند اخیر (- šâ و - xar) در حقیقت شبه وند هستند که در بعضی از کلمات ترکیبی در غیر معنی اصلی خود به کار می‌روند.^۱

۲-۹-۳- پسوندهای اشتقاقی

پسوندهای اشتقاقی که با اسم، صفت، قید یا مشتقات فعلی همراه می‌شوند، در این گویش دارای انواع زیرند:

[- â]: که دارای معانی «فاعلی، مصدری یا نسبت» است در کلمات زیر با اسم، صفت یا ستاک حال فعل ترکیب شده و اسم یا صفت ساخته است: â - tavân (توانا)، â - zib (زیبا)، â - derâz (درازا)، â - dun (دانا)، â - čer (چرا).

[- âd]: به معنی «نسبت» در کلمات زیر با اسم یا عدد ترکیب شده و صفت، اسم یا عدد ساخته است: âd - âb (آباد)، âd - ?âsemonqor (آسمان غرنبه)، âd - haft (هفتاد)، âd - hašt (هشتاد).

[- âk]: در کلمه زیر معنی «نسبت» دارد و اسم ساخته است: âk - puš (پوشاک).

[- âl]: به معنی «نسبت یا شباهت» در کلمات زیر به کار رفته و اسم یا صفت ساخته است: âl - merd (مردنی)، âl - neh (نهال)، âl - dem (دنبال)، âl - gowd (گودال)، âl - čang (چنگال).

[- ân]: این وند به معنی «فاعلی، مفعولی یا نسبت» با اسم یا ستاک حال فعل ترکیب می‌شود و اسم یا صفت می‌سازد: ân - âb (آبان)، ân - deraxš (درخشان)، ân - tirbâr (تیرباران).

[- âne]: این وند به معنی «شباهت یا نسبت» در کلمات زیر به کار رفته و اسم، صفت یا قید ساخته است: âne - ?âšeq (عاشقانه)، âne - šokr (شکرانه)، âne - hendev (هندوانه).

[- âni]: معنی این وند «نسبت» است که در کلمه زیر اسم ساخته است: âni - ?âbâd

۱. برای اطلاع بیشتر از «شبه وند» رک. ایران کلباسی (۱۳۷۱ - ب)، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.

(آبادانی).

[- âni]: این وند که عربی است به معنی «نسبت» در کلمه زیر دیده می شود: asab-âni?

(عصبانی).

[- âr]: این وند به معنی «فاعلی، مفعولی یا مصدری» در کلمات زیر به کار رفته و اسم

یا صفت ساخته است: xarid - âr (خریدار)، mord - âr (مردار)، goft - âr (گفتار).

[- âvand]: این وند به معنی «نسبت» در کلمه زیر به کار رفته و اسم ساخته است: xiš -

âvand (خویشاوند).

[- ây]: گونه ای از پسوند [- i] است: iter - ây (اینطوری).

[- abon]: گونه ای از پسوند [- bon] است: me:r - abon (مهربان).

[- ak]: این وند به معنی «تصغیر، شباهت یا نسبت» به کار می رود و اسم نمی سازد:

angol - ak (انگولک)، bâdkon - ak (بادکونک)، badkonk، bolbol - ak (پروانه)،

kowh - ak (کاهو)، poson - ak (پستانک)، mard - ak (شوهر)، râh - ak (راه

کوتاه)، zofon - ak (زبان کوچک).

[- aki]: این وند به معنی «نسبت» در کلمات زیر به کار رفته و اسم، صفت یا قید ساخته

است: poz - aki (افاده ای)، dozz - aki (دزدکی)، mâdd - aki (ماده)، nar - aki (نر)،

nalb - aki (نعلبکی).

[- al]: این وند در کلمات زیر به معنی «نسبت» به کار رفته و اسم یا صفت ساخته است:

domb - al (دنبلان)، čap - al (چپه).

[- an]: این وند عربی است و قید می سازد: as - an (اصلاً)، ba: d - an (بعداً).

[- an]: این وند نشانه مصدر است: baperess - an (پریدن)، bapet - an (پختن).

[- ande]: این وند به معنی «فاعلی» باستاک حال فعل ترکیب می شود و اسم یا صفت

می سازد: par - ande (پرنده)، xân - ande (خواننده).

[- ar]: به معنی «نسبت یا مکان» در کلمات زیر به کار رفته است: angušd - ar

(انگشتر)، sang - ar (سنگر).

- [- at]: پسوندی عربی است که اسم می‌سازد: at - šojâ? (شجاعت).
- [- avon]: گونه‌ای از پسوند [- bon] است: avon - kâr (کاروان).
- [- e]: گونه‌ای از پسوند [- at] عربی است: e - vâqe? (واقعه)، e - jez mo: (معجزه).
- [- e]: نشانه صفت مفعولی یا اسم مفعول است: e - bapet (پخته)، e - koft (کوفته)، e - pâlud (پالوده).
- [- e]: این وند در کلمات زیر دارای معانی «نسبت یا ابزار» است و اسم یا صفت ساخته است: e - gis (گیسو)، e - par (پژه)، e - tâb (تابه)، e - alafčîn (داس)، e - yetaraf (یکطرفه).
- [- egâ]: گونه‌ای از پسوند [- gâh] است: egâ - jây (جایگاه).
- [- eĵâr]: گونه‌ای از پسوند [- zâr] است: eĵâr - pelem (علفزار).
- [- emon]: گونه‌ای از پسوند [- mon] است که در کلمات زیر معنی «شبهات یا نسبت» دارد: emon - ?âs (آسمان)، emon - sâxt (ساختمان).
- [- en]: این وند به معنی «نسبت» است و اسم می‌سازد: en - darz (سوزن)، en - duzard (دو زرده در تخم دو زرده).
- [- enâ]: در کلمه زیر به معنی «قابلیت» باستاک حال فعل ترکیب شده و صفت ساخته است: enâ - pač (پزا).
- [- ende]: گونه‌ای از پسوند [- ande] است: ende - kuš (کُشنده).
- [- esson]: گونه‌ای از پسوند [- estân] است: esson - bimâr (بیمارستان)، esson - zam (زمستان).
- [- estân]: به معنی «مکان» در کلمه زیر به کار می‌رود: estân - kord (کردستان).
- [- eš]: به معنی «مصدری یا نسبت» به کار می‌رود و اسم می‌سازد: eš - riz (ریزش)، eš - sefâr (سفارش)، eš - xor (خورش).
- [- evâ]: گونه‌ای از پسوند [- bon] است: evâ - nun (نانوا).

[- evar]: گونه‌ای از پسوند [- var] است: jân - evar (جانور).

[- evon]: گونه‌ای از پسوند [- bon] است: bâq - evon (باغبان)، pešt - evon

(پشتیبان).

[- i]: این وند به معنی «نسبت یا مصدری» به کار می‌رود و اسم یا صفت می‌سازد:

zirgis - i (بالش)، aftâb - i (آفتابی)، asâskeš - i (اسباب‌کشی)، upâč - i (آب

پاشی)، âbrudâr - i (آبروداری).

[- iče]: گونه‌ای از پسوند [- če] است: dar - iče (دریچه).

[- igar]: گونه‌ای از پسوند [- gar] است: barz - igar (برزگر).

[- ijē]: گونه‌ای از پسوند [- če] است: zard - ijē (زرد چوبه).

[- ik]: این وند به معنی «نسبت» در کلمات زیر دیده می‌شود: târ - ik (تاریک)، naz

- ik (نزدیک).

[- in]: این وند به معنی «نسبت» است و اسم یا صفت می‌سازد: sar - in (بالش)، pus

in (پوستین)، rang - in (رنگین)، sang - in (سنگین).

[- ine]: معنی این وند «نسبت» است: pelek - ine (پاتوق).

[- iyâne]: گونه‌ای از پسوند [- âne] است: mur - iyâne (موریانه).

[- iyâr]: گونه‌ای از پسوند [- yâr] است که به معنی «دارندگی» در کلمه زیر به کار

می‌رود: huš - iyâr (هوشیار).

[- i(y)at]: پسوند عربی است که به معنی «مصدری» به کار می‌رود: qâbel - iyyat

(قابلیت).

[- iye]: پسوندی است عربی که به معنی «نسبت» به کار می‌رود: našr - iye (نشریه).

[- ole]: به معنی «نسبت» در کلمه زیر دیده می‌شود: zang - ole (زنگوله).

[- on]: گونه‌ای از پسوند [- ân] است: âviz - on (آویزان)، negar - on (نگران)،

arz - on (ارزان)، larz - on (لرزان)، yaxband - on (بیخ‌بندان).

[- one]: گونه‌ای از پسوند [- âne] است: morq - one (نخم مرغ)، zan - one

- (زنانه)، angošd - one (انگشتانه)، sâl - one (سالانه)، mard - one (مردانه).
- [- ow]: این وند به معنی «نسبت» در کلمهٔ زیر دیده می‌شود: vel - ow (ولو).
- [- u]: به معنی «نسبت، فاعلی یا دارندگی» به کار می‌رود و صفت یا اسم می‌سازد: tars - u (ترسو)، kerm - u (کرمو)، kand - u (کندو)، šekam - u (شکمو).
- [- ulu]: گونه‌ای از پسوند [- ole] است: čâq - ulu (چغاله)، zâq - ulu (زاغولو).
- [- umand]: گونه‌ای از پسوند [- mand] است: tan - umand (تنومند).
- [- un]: گونه‌ای از پسوند [- ân] است: aftâb gard - un (آفتاب گردان).
- [- uni]: این وند گونه‌ای از پسوند [- âni] است: piš - uni (پیشانی).
- [- bon]: این وند به معنی «محافظ یا مسؤل» به کار می‌رود و اسم یا صفت می‌سازد: sâye - bon (سایه‌بان)، kešti - bon (کشتی‌بان).
- [- če]: این وند به معنی «تصغیر، نسبت یا شباهت» به کار می‌رود و اسم می‌سازد: bâq - če (باغچه)، mây - če (ماهیچه)، me: x - cě (میخچه)، qâlî - če (قالیچه).
- [- čî]: این وند به معنی «شغلی، فاعلی یا نسبت» به کار می‌رود و اسم یا صفت می‌سازد: qa: ve - čî (قهوه‌چی)، jâr - čî (جارچی)، šekâr - čî (شکارچی)، noxo - čî (نخودچی).
- [- don]: به معنی «مکان یا نسبت» است: nâv - don (ناودان)، gol - don (گلدان)، qan - don (قندان).
- [- gâ]: گونه‌ای از پسوند [- gâh] است: xotan - gâ (خوابگاه)، der - gâ (بیرون)، part - gâ (پرتگاه)، gozar - gâ (گذرگاه).
- [- gâh]: این وند معنی «مکان» دارد: tafri - gâh (تفریحگاه).
- [- gâne]: معنی این وند «نسبت» است: ye - gâne (یگانه).
- [- gâni]: گونه‌ای از پسوند [- âni] است که پس از کلمهٔ مختوم به واکنهٔ e ظاهر می‌شود: možde - gâni (مژدگانی).
- [- gâr]: این وند به معنی «فاعلی یا نسبت» به کار می‌رود و اسم یا صفت می‌سازد: yâd

gâr - (یادگار)، pa: rez - gâr (پرهیزگار)، xâst - gâr (خواستگار)، sâz - gâr (سازگار).

[gar -]: معنی این وند «فاعلی یا شغلی» است: kuze - gar (کوزه گر)، šuxi - gar (شوخ)، gâr - âhen? (آهنگر).

[gi -]: گونه‌ای از پسوند [- i] است که پس از کلمهٔ مختوم به واکه e می‌آید: vače - gi (بچگی)، tašne - gi (تشنگی)، tâze - gi (تازگی).

[gin -]: معنی این وند «آمیختگی» است: qam - gin (غمگین).

[gone -]: گونه‌ای از پسوند [- âne] است که پس از کلمهٔ مختوم به واکه e به کار می‌رود: vače - gone (بچگانه).

[kâ -]: این وند که در فارسی امروز به کار نمی‌رود در این گویش به معنی «نسبت یا تضعیف» کاربرد نسبتاً فراوان دارد: hasse - kâ (استخوان)، kâ - halipate (ترشی آلو)، kut - kâ (بچهٔ سگ)، var - kâ (بچهٔ گوسفند)، kâ - âyne? (آینه).

[kâr -]: این وند به معنی «فاعلی یا شغلی» اسم یا صفت می‌سازد: kâr - gonâ (گناهکار)، kâr - tama (طمع کار)، kâr - doros (درستکار)، kâr - xetmat (خدمتکار)، kâr - bede: (بدهکار).

[kar -]: گونه‌ای از پسوند [- kâr] یا [- gar] است: kar - nemâz (نمازگزار)، kar - pišbini (پیشگو)، kar - mes (مسگر).

[kon -]: گونه‌ای از پسوند [- ân] است که پس از کلمهٔ مختوم به واکه e می‌آید: kon - pelle (پلهٔ کان).

[man(d) -]: این وند به معنی «دارندگی» است که با اسم ترکیب می‌شود و صفت می‌سازد: man(d) - âbru? (آبرومند)، man(d) - dard (دردمند).

[mon -]: گونه‌ای از پسوند [- mân] در فارسی است که در کلمهٔ زیر به معنی «مصدری» با ستاک حال فعل ترکیب شده و اسم ساخته است: mon - zây (زایمان).

[nâk -]: به معنی «آمیختگی» با اسم ترکیب می‌شود و صفت می‌سازد: nâk - xatar

(خطر ناک)، qam - nâk (خطر ناک).

[- re]: کوتاه شدهٔ پسوند [- vâre] در فارسی است که در کلمهٔ زیر به معنی «شبهت» به کار رفته است: ga: - re (گهواره).

[- sir]: به معنی «مکان» در کلمهٔ زیر به کار می‌رود: garm - sir (گرمسیر).

[- son]: گونه‌ای از پسوند [- estân] است: qaver - son (قبرستان).

[- šâr]: این وند به معنی «مکان» است که در کلمهٔ زیر دیده می‌شود: ?âb - šâr (آبشار).

[- zâr]: این وند به معنی «مکان» با اسم ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد: kešt - zâr (کشتزار)، laĵan - zâr (لجتران)، ney - zâr (نیزار).

[- vâr]: این وند به معنی «دارندگی یا نسبت» در کلمات زیر به کار رفته و اسم یا صفت ساخته است: ?emid - vâr (آبستن، امیدوار)، xone - vâr (خانوار)، guš - vâr (گوشواره).

[- vand(i)]: این وند به معنی «نسبت» در کلمهٔ زیر دیده می‌شود: xoĵ - vand(i) (نام گروهی از کردان).

[- var]: این وند به معنی «دارندگی» در کلمهٔ زیر دیده می‌شود: sar - var (سرو).
[- von]: گونه‌ای از پسوند [- bon] است: ?âsiyo: - von (آسیابان)، dar - von (دربان)، šotor - von (شتربان).

[- (v)uni]: گونه‌ای از پسوند [- âni] است: ?cerâq - (v) uni (چراغانی).

[- yâr]: این وند به معنی «محافظ یا مسؤل» در کلمهٔ زیر با پسوند [- î] ترکیب شده و اسم مصدر ساخته است: ?âb - yâri (آبیاری).

[- ya]: گونه‌ای از پسوند [- e]، نشانهٔ صفت مفعولی است که پس از واکهٔ i ظاهر می‌شود: biyâmorzi - ya (آمرزیده).

[- yan]: گونه‌ای از پسوند [- an]، نشانهٔ مصدر است که پس از واکهٔ i ظاهر می‌شود: biyâmorzi - yan (آمرزیدن).

[- yon]: گونه‌ای از پسوند [- ân] است که در کلمهٔ زیر به معنی «نسبت» به کار رفته و اسم ساخته است: mâdi - yon (مادیان).

www.tabarestan.info
تبرستان

فصل سوم - نحو (ساخت جمله) ۱

در این فصل جمله و اجزاء آن مورد بحث قرار می‌گیرند:

۳- ۱- انواع گروه در جمله

«گروه»^۲ به واحدی از زبان گفته می‌شود که از یک کلمه یا بیشتر تشکیل شده باشد و در ساختمان جمله به کار رود.^۳

انواع گروه در این گویش مانند فارسی شامل اسمی، قیدی و فعلی است:

یک - گروه اسمی

گروه اسمی حداقل دارای یک هسته و تعدادی وابسته (یک یا بیش از آن) پیشرو و پیرو است. «هسته» معمولاً اسم یا ضمیر و «وابسته» اسم، ضمیر یا صفت است. وابسته پیشرو قبل از هسته قرار می‌گیرد و وابسته پیرو پس از آن. وابسته‌های پیشرو در این گویش شامل انواع زیرند:

1. syntax
2. phrase

۳. برای اطلاع بیشتر در این باره رک. محمد رضا باطنی (۱۳۴۸)، ص ۱۱۰.

۱ - مضاف الیه اسمی:

piyar - e das	دست پدر
xone - ye mardi	مرد خانه

piyar (پدر) و xone (خانه) در این مثالها وابسته پیشرواند که همراه با نشانه اضافه قبل از هسته (das دست، mardi مرد) قرار گرفته‌اند.

۲ - مضاف الیه ضمیری:

?ušon - e var	پیش ایشان
?un - e riš	ریش او

?ušon (ایشان) و ?un (او) در این مثالها وابسته پیشرواند که همراه با نشانه اضافه قبل از هسته (var پیش، riš ریش) قرار گرفته‌اند.

۳ - صفت قاموسی:

gat - e berâr	برادر بزرگ
kâl - e golâbi	گلایی کال
siyâ mar	مار سیاه

در مثالهای اخیر صفات gat (بزرگ)، kâl (کال) و siyâ (سیاه) وابسته پیشرواند که قبل از هسته (berâr برادر، golâbi گلایی، mar مار) قرار گرفته‌اند. ملاحظه می‌گردد که نشانه اضافه پس از کلمه مختوم به واژه â (siyâ سیاه) حذف شده است.

۴ - صفت دستوری که شامل صفات اشاره، پرسشی، مبهم، تعجبی و عددی است:

?on mardi	آن مرد
?in zenâ	این زن
kodom kijâ	کدام دختر
har čiz	هر چیز
če zenâ?i	چه زنی!
do(tâ) xone	دو خانه

در مثالهای اخیر کلمات ?on (آن) و ?in (این) صفت اشاره و kodom (کدام)، har (هر)، ?e (چه)، dotâ (دو تا) به ترتیب صفت پرسشی، مبهم، تعجبی و عددی اند که به صورت وابسته پیشرو قبل از هسته (mardi مرد، zenâ زن، kijâ دختر، ?i چیز، zenâ زنی، xone خانه) قرار گرفته‌اند (برای مثالهای بیشتری از صفات دستوری فوق نگاه کنید به فصل دوم، صفت).

وابسته‌های پیرو در این گویش تعدادشان بسیار کم است، به این دلیل که مضاف الیه یا صفت غالباً قبل از مضاف یا موصوف قرار می‌گیرند. ولی گاهی به تبعیت از فارسی، مضاف الیه یا صفت پس از هسته نیز قرار می‌گیرند:

sargarm - e kâr سرگرم کان

kijâ - ye xob دختر خوب

گاهی هسته در گروه اسمی به صورت ساخت همپایه و همراه با حرف ربط ?o (و) یا yâ (یا) به کار می‌رود:

men - o to من و تو

?in yâ ?on این یا آن

گروه اسمی در جایگاه فاعل (مسند الیه)، مفعول یا متمم فعل^۱ قرار می‌گیرد:

ve ?âmuzen bimâ. زن عمومی او آمد.
فاعل

gat - e xone dus nedâreme. خانه بزرگ دوست ندارم.
مفعول

?un me xâlepesar - e. او پسر خاله من است.
متمم

دو - گروه قیدی

گروه قیدی که در جایگاه قید جمله قرار می‌گیرد در این گویش شامل انواع زیر است:

۱. متمم فعل به بخشی از جمله گفته می‌شود که با فعل (بسیط یا مرکب) همراه باشد ولی فاعل، مفعول یا قید نباشد.

۱ - اسم، ضمیر یا گروه اسمی همراه با حرف اضافهٔ بالفعل یا بالقوه (یادآوری می‌گردد که در این گویش غالب حروف اضافهٔ پسین هستند، نگاه کنید به فصل دوم، حروف اضافه):

dangen čamedon dele.
بگذار در چمدان.
قید

me pâ - ye ben - e.
زیر پای من است.
قید

men te hamrâ ?ime.
من با تو می‌آیم.
قید

۲ - کلمات یا ترکیباتی که به اعتبار معنی خود می‌توانند نقش قیدی داشته باشند (نگاه کنید به فصل دوم، قید).

سه - گروه فعلی

گروه فعلی در جایگاه فعل جمله قرار می‌گیرد:

men befa: messe - biyame.
من فهمیده بودم.
فعل

فعل و انواع آن در این گویش قبلاً مورد بحث قرار گرفته‌اند (نگاه کنید به فصل دوم، فعل).

۳ - ۲ - جمله و اجزاء آن

جمله در این گویش مانند فارسی یک رشتهٔ آوایی است که حداقل دارای یک فعل است.

جمله علاوه بر فعل می‌تواند دارای فاعل (مسند الیه)، مفعول، قید یا متمم باشد. قبلاً گفته شد که «متمم» بخشی از جمله است که با فعل (بسیط یا مرکب) همراه می‌شود ولی نقش فاعلی، مفعولی یا قیدی ندارد:

vašná -?a. گرسنه است.
فعل متمم

xejli gat - e.
فعل متمم فعل خیلی بزرگ است.

gezâ - ye bapet xâyme.
مفعول فعل غذای پخته می‌خواهم.

men faqat te re xâyme.
فاعل قید مفعول فعل من فقط تو را می‌خواهم.

šuxi hâkordeme.
متمم فعل شوخی کردم.

۳-۳ - تطابق فاعل و فعل از نظر شخص و شمار

فاعل (جاندار و غیر جاندار) و فعل در این گویش مانند فارسی از نظر شخص و شمار با یکدیگر مطابقت می‌کنند، به این معنی که فاعل (مسند الیه) مفرد با فعل مفرد می‌آید و فاعل جمع با فعل جمع:

qonče vâ babiya. غنچه شکفت (باز شد).

qonče - šon vâ babiya - nne. غنچه‌ها شکفتند (باز شدند).

۳-۴ - جمله با فعل اسنادی

فعل «اسنادی» آن است که کیفیت یا صفتی را به نهاد جمله نسبت می‌دهد و بر عمل، حرکت یا تغییر کیفیتی دلالت نمی‌کند. سه فعل biyan (بودن)، da - biyan (بودن در مکان) و hassan (هستن) در این گویش افعال اسنادی‌اند.

جمله با فعل اسنادی «جمله اسنادی» نامیده می‌شود. به اجزاء جمله اسنادی، «مسند الیه»، «مسند» و «رابطه» گویند. «مسند» کیفیت یا صفتی است که همراه با فعل رابطه به مسند الیه نسبت داده می‌شود.

جایگاه «مسند الیه» را اسم، ضمیر یا گروه اسمی و جایگاه «مسند» را متمم، قید یا گروه قیدی اشغال می‌کنند:

<u>ve jens</u>	<u>xob</u>	<u>biya.</u>	جنس آن خوب بود.
مسند الیه (گروه اسمی)	مسند (متمم)	رابطه	

<u>?un</u>	<u>me zenâ - ye rikâ</u>	<u>- ?a.</u>	او پسر زن من است.
مسند الیه (ضمیر)	مسند (متمم)	رابطه	

<u>firuz</u>	<u>xone</u>	<u>daniya.</u>	فیروز در خانه نیست.
مسند الیه (اسم)	مسند (قید)	رابطه	

گروه‌های اسمی، قیدی و متمم فعل قبلاً توضیح داده شده‌اند (نگاه کنید به انواع گروه در جمله، فصل سوم). سه فعل «بودن»، «بودن در مکان» و «هستن» نیز در فصل دوم (بخش افعال خاص) به طور کامل تصریف شده‌اند.

۳-۵- انواع مفعول

مفعول که همراه فعل متعدی می‌آید در این گویش مانند فارسی بر دو نوع مستقیم (بی‌واسطه) و غیرمستقیم (با واسطه) تقسیم می‌گردد:

۱- مفعول مستقیم به اسم، ضمیر یا گروه اسمی گفته می‌شود که پس از آن حرف اضافهٔ (r)e به صورت بالفعل یا بالقوه قرار گیرد. باید توجه داشت که (r)e در این گویش در مقابل «را»، «از» و «به» فارسی، هر سه قرار می‌گیرد:

?un - e hâden. آن را بده.

šivâ re porseme. از شیوا می‌پرسم.

te re deme. به تو می‌دهم.

gattar - e berâr -e badiyame. برادر بزرگتر را دیدم.

gat - e xone dus nedâreme. خانه بزرگ دوست ندارم.

۲- مفعول غیر مستقیم به اسم، ضمیر یا گروه اسمی گفته می‌شود که قبل یا بعد از آن

حرف اضافه‌ای بجز e (r) قرار بگیرد:

ketâb - e ?ame dasdari beyte.

کتاب را از دست ما (از ما) گرفت.

še piyar - e ?âsere baxeriyame.

برای پدر خود خریدم.

?in - e ?az men so?âl hâkon.

این را از من سؤال کن.

te ?âsere gome.

برای تو می‌گویم.

ve re ?az šir beyteme.

او را از شیر گرفتم.

در این گویش گاهی حرف اضافه e (r) بیش از یک بار در یک جمله ظاهر می‌شود.

در این صورت جای قرار گرفتن آن نشان می‌دهد که این حرف اضافه مفعول مستقیم

ساخته است یا غیر مستقیم، به این معنی که اولی مفعول مستقیم و دومی مفعول غیر

مستقیم است:

?in xone re te re deme.
مستقیم غیر مستقیم

این خانه را به تو می‌دهم.

?un - e hâden men - e.
مستقیم غیر مستقیم

آن را بده به من.

۳-۶- انواع جمله از نظر تعداد فعل

جمله در این گویش مانند فارسی از نظر تعداد فعل بر دو نوع ساده و مرکب تقسیم

می‌شود:

۳-۶-۱- جمله ساده (بند) ۱

جمله ساده که به آن «بند» نیز گفته می‌شود، علاوه بر اجزاء دیگر، تنها دارای یک فعل

است:

ve re bidâr nakordeme.

او را بیدار نکردم.

۳-۶-۲ - جمله مرکب

جمله مرکب از دو یا چند جمله ساده (بند) تشکیل می‌شود. در این نوع جمله به بندی که منظور اصلی گوینده را بیان می‌کند «هسته» و به سایر بندها «وابسته» گفته می‌شود. بند وابسته می‌تواند قبل یا بعد از هسته قرار بگیرد.

جمله مرکب به دو نوع «همپایه» و «نا همپایه» تقسیم می‌گردد:

یک - مرکب همپایه

در جمله مرکب همپایه بندها همه هسته‌اند، به این معنی که هر یک به تنهایی می‌توانند به کار روند:

men ?in - e te re deme va te dasdari neyreme.

هسته

هسته

من این را به تو می‌دهم و از تو نمی‌گیرم.

?ine ?o šone.

هسته

هسته

می‌آید و می‌رود.

men fardâ šome , me xâxor - am me hamrâ ?ine.

هسته

هسته

من فردا می‌روم، خواهر من هم با من می‌آید.

men šome ?o dagerdeme.

هسته

هسته

من می‌روم و برمی‌گردم.

to bašo , men - am ?ime.

هسته

هسته

تو برو، من هم می‌آیم.

beyšame va ?un - e badiyame.

هسته

هسته

رفتم و او را دیدم.

چنانکه در جمله‌های فوق دیده می‌شود، نشانه جمله مرکب همپایه غالباً حرف ربط «و» یا وجود «مکت» است.

در این نوع جمله گاهی بعضی از اجزاء یکسان در یکی از بندها حذف می‌شود. به این نوع جمله «انشعابی» گویند:

ham me piyar beyša , ham me mâr.
هم پدر من رفت، هم مادرم.
هسته هسته

ملاحظه می‌گردد که در جمله اخیر فعل beyša (رفت) در بند دوم حذف شده است. ضمناً در این جمله «هم» به عنوان حرف ربط به کار رفته است.

دو - مرکب ناهمپایه

جمله مرکب ناهمپایه از تعدادی بند هسته و وابسته ساخته می‌شود. بند وابسته معمولاً دارای نقشهای وصفی، مفعولی یا قیدی است:

۱ - بند وابسته وصفی که فاعل (مسند الیه)، مفعول یا قید جمله مرکب را توصیف می‌کند:

davâ - ?i ke kušene , xatar dârne.
بند توصیف کننده فاعل

دوایی که می‌کشد، خطر دارد.

vačeville - ?i ke dars noxonenne , dar ?emtehân qabul nabunne.
بند توصیف کننده فاعل

بچه‌هایی که درس نمی‌خوانند، در امتحان قبول نمی‌شوند.

gattar - e berâr - e ke bimâ , badiyame.
بند توصیف کننده مفعول

برادر بزرگتر را که آمد، دیدم.

ĵuri harf zamiya ke ?engâr rostam - e rikâ - ?a.
بند توصیف کننده قید

جوری حرف می‌زد که انگار پسر رستم است.

?ušon hudi re ?unjur ke gonne , dus dârenne.
بند توصیف کننده قید

آنها همدیگر را آنطور که می‌گویند، دوست دارند.
ملاحظه می‌گردد که بند وابسته وصفی در همه جمله‌های اخیر دارای حرف ربط «که» است.

۲ - بند وابسته مفعولی که مفعول جمله مرکب را می‌سازد:
pišbinikar gone , te mâr rikâ ?ârne.
بند وابسته مفعولی

پیشگو می‌گوید، مادر تو پسر می‌آورد (می‌زاید).
to harči boy , te berâr me ?âsere gone.
بند وابسته مفعولی

تو هر چه بگویی، برادرت برای من می‌گوید.
۳ - بند وابسته قیدی که قید جمله مرکب را می‌سازد:
dagerd , men - e beš.
بند وابسته قیدی

تو داشتی می‌بردی که من آمدم.
to dabi barimi ke men bimâme.
بند وابسته قیدی

رفتم تا او را ببینم.
beyšame tâ ve re bavinam.
بند وابسته قیدی

وقتی که آمدم، او آمده بود.
vaxtike bimâme , ?un bimâ biya.
بند وابسته قیدی

دیروز نیامدم چون کار داشتم.
diruz nimâme çon kâr dâšteme
بند وابسته قیدی

še darsešon - e noxonesseme barâ?inke mariz biyame.
بند وابسته قیدی

درسهای خود را نخواندم برای اینکه مریض بودم.

?uĵeke beyšame, ?un - e badiyame. آنجا که رفتیم، او را دیدم.
بند وابسته قیدی

hamuĵeke to bote, beyšame. همانجا که تو گفتی، رفتیم.
بند وابسته قیدی

har mowqe te re bavinam, te ?āsere gome. هر موقع ترا ببینم، برای تو می‌گویم.
بند وابسته قیدی

?anne ?un ketâb - e boxonesseme, ?azbar - eme. از بس آن کتاب را خواندم، از بزم (از بر هستم).
بند وابسته قیدی

چنانکه در جمله‌های اخیر مشاهده می‌شود نشانهٔ بند وابستهٔ قیدی وجود «مکث» یا حروف ربط «که»، «تا»، «وقتی که»، «چون»، «برای اینکه»، «آنجا که»، «همانجا که»، «هر موقع»، «از بس» و جز آن است.

۳-۷- جملهٔ شرطی

جملهٔ شرطی نوعی جملهٔ مرکب ناهمپایه است که از یک بند هسته و یک بند وابسته تشکیل می‌شود. بند وابسته معمولاً با حرف ربط «اگر» همراه است و نوعی وابستهٔ قیدی است.

جملهٔ شرطی اگر مربوط به زمان حال یا آینده باشد «شرط ممکن» است و اگر مربوط به زمان گذشته باشد «شرط غیر ممکن»:

?agar be: li و men te hamrâ ?ime. اگر بگذاری، من با تو می‌آیم (شرط ممکن).

?agar vačeville - ye xob - i biyanne و ?un - e šomâ re demiyame. بند وابسته قیدی

اگر بچه‌های خوبی بودید، آن را به شما می‌دادم (شرط غیر ممکن).
لازم است ذکر شود که جملهٔ شرطی یکی از انواع جملات التزامی است (نگاه کنید به

فصل سوم، جمله التزامی).

۳-۸- انواع جمله از نظر وجه

جمله در این گویش مانند فارسی از نظر وجه به چهار نوع خبری، پرسشی، امری و التزامی تقسیم می‌گردد:

یک - خبری

در جمله خبری مطلبی به صورت خبر بیان می‌شود:

gat - e xone dus nedâreme.

?un me duni harf bezâ.

خانه بزرگ دوست ندارم.

او راجع به من حرف زد.

دو - پرسشی

در جمله پرسشی مطلبی همراه با یکی از کلمات پرسشی یا بدون آنها به صورت

پرسش بیان می‌شود:

čan kilu baxeri?

چند کیلو خریدی؟

či xâyne?

چه می‌خواهی؟

kodom - e xâyne?

کدام را می‌خواهی؟

key bimây?

کی آمدی؟

ki bimâ?

کی (چه کسی) آمد؟

koĵe šone?

کجا می‌روی؟

čeĵuri bimây?

چطور آمدی؟

te qad čann - e?

قد تو چقدر است؟

čer bimânne?

چرا آمدید؟

tamon babiya?

تمام شد؟

سه - امری

جمله امری مطلبی را به صورت امر بیان می‌کند:

ben - e sar be:l. روی زمین بگذار.
dangen čamedon dele. بگذار در چمدان.

چهار - التزامی

در جمله التزامی به کمک افعال شبه معین، حرف ربط «اگر» و بعضی از قیود، مفاهیمی چون تمایل، امکان، شرط، لزوم، تأکید، شک، تمنی و جز آن بیان می‌شوند:

xâyme boxoram. می‌خواهم بخورم.

tome boxoram. می‌توانم بخورم.

?agar batunesse ?in kâr - e hâkon. اگر توانستی این کار را بکن.

hame mardom vene be še kešvar xedmat hâkonan.

همه مردم باید به کشور خود خدمت کنند.

hatman bašo. حتماً برو.

šâyad baberde bun شاید برده باشند.

kâš babere. کاش ببرد.

در جملات فوق افعال شبه معین «خواستن» و «توانستن»، حرف ربط «اگر»، قیود «باید»، «حتماً»، «شاید» و «کاش» به ترتیب مفاهیم تمایل، امکان، شرط، لزوم، تأکید، شک و تمنی را القا می‌کنند.

۳- ۹ - انواع جمله از نظر آهنگ

جمله در این گویش مانند فارسی از نظر آهنگ سه نوع است: افتان، خیزان، خیزان

افتان.

یک - افتان

جمله‌های زیر با آهنگ «افتان» بیان می‌شوند:

۱ - خبری:

še piyar - e ?âsere baxeriyame.

برای پدر خود خریدم.

۲ - امری:

?u bepâč.

آب پاش.

۳ - التزامی (بجز جمله‌های شرطی):

hatman boro.

حتماً بیا.

۴ - پرسشی (همراه با کلمه پرسشی بجز «آیا»):

?amâ re čer ĵodâ hâkorde?

ما را چرا جدا کرد؟

این نوع جمله پرسشی اگر خود مورد پرسش قرار بگیرد آهنگ آن خیزان می‌شود:

to gone ?amâ re čer ĵodâ hâkorde?

تو می‌گویی ما را چرا جدا کرد؟

دو - خیزان

جمله‌های زیر با آهنگ «خیزان» بیان می‌شوند:

۱ - پرسشی (بدون کلمه پرسشی):

?in ketâb te hasse?

این کتاب مال تو است؟

۲ - پرسشی (همراه با کلمه پرسشی «آیا»):

?ine šone?

آیا می‌روی؟

سه - خیزانِ افتان

جمله‌های شرطی که با حرف ربط «اگر» همراهند، معمولاً آهنگ آنها «خیزانِ افتان»

است، به این معنی که بند همراه با «اگر» دارای آهنگ «خیزان» و بند هسته دارای آهنگ

«افتان» است:

?agar be: li, / ?ime.

اگر بگذاری، می‌آیم.

ملحقات

- ۱ - dangen čamedon dele. یک - تعدادی جمله بگذار در چمدان.
- ۲ - xeyli kučikak - e. خیلی کوچک است.
- ۳ - yatâ ?angur - e dâr bekâštme. یک درخت انگور کاشتم.
- ۴ - ben - e sar be: l. روی زمین بگذار.
- ۵ - bay , biyâr. بگیر، بیار.
- ۶ - ve riš ?esfe - ?a. ریش او سفید است.
- ۷ - ziyâd - e bedâštan bad - e. زائیدن زیاد بد است.
- ۸ - zenâ šir duše. زن شیر می دوشد.
- ۹ - me pâ - ye ben - e. زیر پای من است.
- ۱۰ - ben - e sar - e. روی زمین است.
- ۱۱ - se: r - e. سیر است.
- ۱۲ - vašnâ - ?a. گرسنه است.
- ۱۳ - xow dari neres. از خواب بلند نشو.
- ۱۴ - habs - e dele dakete. در حبس افتاده است.

- ۱۵ - šeme - ye ša: n daniya. شان شما نیست.
- ۱۶ - xeyli gat - e. خیلی بزرگ است.
- ۱۷ - gat - e xone dus nedâreme. خانه بزرگ دوست ندارم.
- ۱۸ - xodâ te šokrâne re xeyr hâkone. (قبول بکنند). خدا عبادت تو را خیر کند
- ۱۹ - me: ve - ye bakeni re biyâr. میوه کننده شده را بیاور.
- ۲۰ - še harf - e ðele daketeme. (از گفتن باز ماندم). در حرف خود افتادم
- ۲۱ - ve ?eškam daveste. شکم او بسته است (بیوست دارد).
- ۲۲ - qezâ - ye bomones nexâyme. غذای مانده نمی خواهم.
- ۲۳ - qezâ - ye bapet xâyme. غذای پخته می خواهم.
- ۲۴ - taxt - e sar nište. روی تخت نشسته است.
- ۲۵ - taxt - e sar baniš. روی تخت بنشین.
- ۲۶ - ?išâllâ to tâbut - e ben bašoy. انشاءالله تو زیر تابوت بروی.
- ۲۷ - me qalb kote. قلب من می تپد.
- ۲۸ - men tašnâ - me. من تشنه ام.
- ۲۹ - tir boxorde re biyârdenne. تیر خورده را آوردند.
- ۳۰ - beqeyraz te hiškas - e nexâyme. بغیر از تو هیچکس را نمی خواهم.
- ۳۱ - faqat te re xâyme. فقط تو را می خواهم.
- ۳۲ - ve ĵens xob - e. جنس آن خوب است.
- ۳۳ - šuxi hâkordeme. شوخی کردم.
- ۳۴ - dele - e neyri. به دل نگیری.
- ۳۵ - ?un me xâlepesar - e. او پسر خاله من است.
- ۳۶ - ?un me zenâ - ye rikâ - ?a. او پسر زن من است.
- ۳۷ - ve pišbomones - e hâdâme sag - e. پس مانده آن را دادم به سگ.
- ۳۸ - me gerden - e pešt bezâ. پشت گردن من زد.

- ۳۹ - pellekon - e ben - e kafš - e biyar. کفش زیر پله کان را بیاور.
- ۴۰ - men bapise levâs dus nedâreme. من لباس پوشیده دوست ندارم.
- ۴۱ - me pa:li baniš. پهلوئی من بنشین.
- ۴۲ - ve pišqes čanni bune? پیش قسط آن چقدر می شود؟
- ۴۳ - pišbinikar gone , te mâr rikâ ?ârne. پیشگو می گوید، مادر تو پسر می آورد (می زاید).
- ۴۴ - pišin - e dâr ?aqoz - e. درخت جلوهئی گردو است.
- ۴۵ - davâ - ?i ke kušene , xatar dârne. دوائی که می کشد، خطر دارد.
- ۴۶ - ?un me duni harf bezâ. او راجع به من حرف زد.
- ۴۷ - to - no me mâr hamdard - enne. تو و مادر من همدردید.
- ۴۸ - yatâ sevvom - e ?in zamin me hasse. یک سوّم این زمین مال من است.
- ۴۹ - zenâ yatâ hašteyak barne. زن هشت یک می برد.
- ۵۰ - ve ?âmuzen bimâ. زن عموی او آمد.
- ۵۱ - me piyar - e das beškesse. دست پدر من شکست.
- ۵۲ - xone - ye mardî bimâ. مرد خانه آمد.
- ۵۳ - xone - ye zenâ bimâ. زن خانه آمد.
- ۵۴ - to me pâband babi. تو پای بند من شدی.
- ۵۵ - ba: zi zenâšon beyšanne. بعضی زنهار رفتند.
- ۵۶ - har zenâ - ?i vene badone. هر زنی باید بداند.
- ۵۷ - felun mardî re badiyame. فلان مرد را دیدم.
- ۵۸ - feluni re badiyame. فلانی را دیدم.
- ۵۹ - ?un zenâ - y xone - ?a. آن خانه زن است.
- ۶۰ - mardî - ye vače bimâ. بچه مرد آمد.
- ۶۱ - gattar - e berâr - e badiyame. برادر بزرگتر را دیدم.

- ۸۶ - čanni baxeri? چند خریدی؟
- ۸۷ - čan kilu baxeri? چند کیلو خریدی؟
- ۸۸ - či xâyne? چه می‌خواهی؟
- ۸۹ - ham me piyar beyša, ham me mâr. هم پدر من رفت، هم مادر من.
- ۹۰ - to bašo, men - am ?ime. تو برو، منم می‌آیم.
- ۹۱ - vačeville - ?i ke dars noxonenne , dar ?emtehân qabul nabunne.
بچه‌هایی که درس نمی‌خوانند، در امتحان قبول نمی‌شوند.
- ۹۲ - to dabi barimi ke men bimâme. تو داشتی می‌بردی که من آمدم.
- ۹۳ - kijâ ?o rikâ vene kâr hâkonan. پسر و دختر باید کار کنند.
- ۹۴ - zenâ ?o mardî vene ra: y hâdenan. زن و مرد باید رأی بدهند.
- ۹۵ - hame mardom vene be še kešvar xedmat hâkonan.
همه مردم باید به کشور خود خدمت کنند.
- ۹۶ - ?amâ re gone. به ما می‌گوید.
- ۹۷ - ketâb - e ?ame dasdari beyte. کتاب را از (دست) ما گرفت.
- ۹۸ - šeme dasdari xâyme. از (دست) شما می‌خواهم.
- ۹۹ - šeme dasdari gireme. از (دست) شما می‌گیرم.
- ۱۰۰ - ?az ?ijê tâ xone do: hâkordeme. از اینجا تا خانه دویدم.
- ۱۰۱ - ?az ?ijê tâ madrese piyâde beyšame. از اینجا تا مدرسه پیاده رفتم.
- ۱۰۲ - beyšame tâ ve re bavnam. رفتم تا او را ببینم.
- ۱۰۳ - beyšame ke ?un - e bavnam. رفتم که او را ببینم.
- ۱۰۴ - har ruz kâr hâkordeme tâ movaffaq babiyame.
هر روز کار کردم تا موفق شدم.
- ۱۰۵ - vaxtike bimâme , ?un bimâ biya. وقتی که آمدم، او آمده بود.
- ۱۰۶ - diruz nimâme čon kâr dâštme. دیروز نیامدم چون کار داشتم.

- ۱۰۷ - beyšame va ?un - e badiyame. رفتیم و او را دیدم.
- ۱۰۸ - še darsešon - e noxonesseme barâ?inke mariz biyame. درسهای خود را نخواندم برای اینکه مریض بودم.
- ۱۰۹ - bašo xone - ye dele. برو توی خانه.
- ۱۱۰ - to vene kijâ - ye xob - i buy. تو باید دختر خوبی باشی.
- ۱۱۱ - hudi xone beyšami. خانه همدیگر رفتیم.
- ۱۱۲ - hamdiğar - e xone re badiyami. خانه همدیگر را دیدیم.
- ۱۱۳ - me zenâ bimâ. زن من آمد.
- ۱۱۴ - kodom - e xâyne? کدام را می خواهی؟
- ۱۱۵ - key bimây? کی آمدی؟
- ۱۱۶ - ki bimâ? کی (چه کسی) آمد؟
- ۱۱۷ - koje šone? کجا می روی؟
- ۱۱۸ - čežuri bimây? چگونه آمدی؟
- ۱۱۹ - čan tâ mardi bimânne? چند تا مرد آمدند؟
- ۱۲۰ - men hičči naxeriyame. من هیچ نخریدم.
- ۱۲۱ - men hičči pul nadâreme. من هیچ پول ندارم.
- ۱۲۲ - hame re baxeriyame. همه را خریدم.
- ۱۲۳ - hame jâ re badiyame. همه جا را دیدم.
- ۱۲۴ - ba: zišon beyšanne. بعضی ها رفتند.
- ۱۲۵ - ba: zi mardomešon beyšanne. بعضی مردمان رفتند.
- ۱۲۶ - ?agar be: li , men te hamrâ ?ime. اگر بگذاری، من با تو می آیم.
- ۱۲۷ - men ?in - e te re deme va te dasdari neyreme. من این را به تو می دهم و از (دست) تو نمی گیرم.
- ۱۲۸ - me dasdari či xâyne? از (دست) من چه می خواهی؟

- ۱۲۹ - ?amon ?az dass - e ?un vače , magar bune ?ârom beyre.
 امان از دست آن بیچه، مگر می شود آرام بگیرد.
- ۱۳۰ - te qad čann - e?
 قد تو چقدر است؟
- ۱۳۱ - juri harf zamiya ke ?engâr rostam - e rikâ - ?a.
 جوری حرف می زد که انگار پسر رستم است.
- ۱۳۲ - ve dim kelâč - e.
 صورت او آبله رو است.
- ۱۳۳ - čerâq xâmuš babiya.
 چراغ خاموش شد.
- ۱۳۴ - ?un me hasse.
 آن مال من است.
- ۱۳۵ - ?unke beyša , bimâ.
 آنکه رفت، آمد.
- ۱۳۶ - ?uĵeke beyšame , ?un - e badiyame.
 آنجا که رفتم او را دیدم.
- ۱۳۷ - hamuĵeke to bote , beyšame.
 همانجا که تو گفتی، رفتم.
- ۱۳۸ - še dower bageresse.
 دور خود گشت.
- ۱۳۹ - pelle sardari ĵor beyša.
 از (روی) پله بالا رفت.
- ۱۴۰ - divâr - e sardari ĵor beyšame.
 از (روی) دیوار بالا رفتم.
- ۱۴۱ - še piyar - e ?âsere baxeriyame.
 برای پدر خود خریدم.
- ۱۴۲ - ?in - e ?az men so?âl hâkon.
 این را از من سؤال کن.
- ۱۴۳ - me piyar hamiše ?az men râzi - ya.
 پدر من همیشه از من راضی است.
- ۱۴۴ - har mowqe te re bavinam , te ?âsere gome.
 هر موقع تو را ببینم، برای تو می گویم.
- ۱۴۵ - ?un ?in xone re te re dene.
 او این خانه را به تو می دهد.
- ۱۴۶ - te re naterseme.
 از تو نمی ترسم.
- ۱۴۷ - te berar hamiše sargarm - e še kâr - e.
 برادر تو همیشه سرگرم کار خود است.
- ۱۴۸ - te xâxor koje ?ine , te re bavine?
 خواهر تو کجا می آید، تو را ببیند؟

۱۴۹ vaxtike vače bi , ?išon te hamrâ bâzi hâkomiyanne.

وقتی که بچه بودی، اینها با تو بازی می‌کردند.

۱۵۰ - men - e še hamrâ baber.

مرا با خود ببر.

۱۵۱ - boro , me hamrâ bašoym ?unvar.

بیا، با من برویم آنطرف.

۱۵۲ - ?un dâz - e hâden men - e.

آن داس را بده به من.

۱۵۳ - ?uĵe dari me ?âsere ye nâme banevis..

از آنجا برای من یک نامه بنویس.

۱۵۴ - te berâr diruz men - e badiya.

برادر تو دیروز مرا دید.

۱۵۵ - men fardâ šome , me xâxor - am me hamrâ ?ine.

من فردا می‌روم، خواهر من هم با من می‌آید.

۱۵۶ - to harči boy , te berâr me ?âsere gone.

تو هر چه بگویی، برادرت برای من می‌گوید.

۱۵۷ - to koĵe šone?

تو کجا می‌روی؟

۱۵۸ - men te hamrâ niyame.

من با تو نمی‌آیم.

۱۵۹ - ?anne ?un ketâb - e boxonesseme , ?azbar - eme.

از بس آن کتاب را خواندم، از بزم (از بر هستم)

۱۶۰ - ?in qevâ te hamrâ ?ine.

این قبا به تو می‌آید.

۱۶۱ - še fini?u re bay.

آب دماغ خود را بگیر.

۱۶۲ - čer bimânne?

چرا آمدیدی؟

۱۶۳ - dar - e davesteme.

در را بستم.

۱۶۴ - ?u bepâč.

آب پاش.

۱۶۵ - mardî - ye ?âbrudâr bimâ.

مرد آبرو دار آمد.

۱۶۶ - tamon babiya.

تمام شد.

۱۶۷ - fardâ dareme.

فردا هستم.

۱۶۸ - xone dareme.

خانه هستم.

- ۱۶۹ - xob - eme. خوبم.
- ۱۷۰ - xob hasseme. خوب هستم.
- ۱۷۱ - ?ušon - e var bejšame. پیش آنها رفتم.
- ۱۷۲ - me yâd bimâ. یاد من آمد.
- ۱۷۳ - me yâd biyarde. یاد من آورد.
- ۱۷۴ - miz - e sar bakete. روی میز افتاد.
- ۱۷۵ - ben - e sar bakete. روی زمین افتاد.
- ۱۷۶ - hafte - y(e) ba: d te re porseme. هفته بعد از تو می‌پرسم.
- ۱۷۷ - še jâ - y(e) sardari bapper. از (سر) جای خود بپر.
- ۱۷۸ - qezâ re bapeteme. غذا را پختم.
- ۱۷۹ - men bapeteme. من پختم (گرم شد).
- ۱۸۰ - har ruz ?ušon ?âsere nun barimiyame. هر روز برای آنها نان می‌بردم.
- ۱۸۱ - dabiyame barimiyame ke to bimây. داشتم می‌بردم که تو آمدی.
- ۱۸۲ - ?in kijâ me ?amrâ ?âšnâ - ?a. این دختر با من آشناست.
- ۱۸۳ - me rikâ boro me kaš - e. پسرم بیا (به) بغل من.
- ۱۸۴ - ve re kaš - e beyte. او را (به) بغل گرفت.
- ۱۸۵ - ?un ?âqâšon bimânne. آن آقایان آمدند.
- ۱۸۶ - še sar - e dagerdân. سر خود را برگردان.
- ۱۸۷ - ?ine ?o šone. می‌آید و می‌رود.
- ۱۸۸ - bexâšt babiya. آمیخته شد.
- ۱۸۹ - te das ?ârdi babiya. دستت آردی شد.
- ۱۹۰ - ?in me ?amrâ ?âšnâ?i dârne. این با من آشنائی دارد.
- ۱۹۱ - ?ali yâsere xâyme. برای علی می‌خواهم.
- ۱۹۲ - ?un - e bidâr hâkon. او را بیدار کن.

- ۱۹۳ - ?un bidâr babiya. او بیدار شد.
- ۱۹۴ - ?agar xob buyn , ?ime. اگر خوب باشید، می‌آیم.
- ۱۹۵ - te ?âqâ ve sedâ darbimâ. شوهرت صدای او (صدایش) در آمد.
- ۱۹۶ - men yatâ kijâ dâreme. من یک دختر دارم.
- ۱۹۷ - kijâšon bimânne. دخترها آمدند.
- ۱۹۸ - zenâšon bimânne. زن‌ها آمدند.
- ۱۹۹ - yatâ mardî re badiyame. یک مرد را دیدم.
- ۲۰۰ - ?un mardî bimâ. آن مرد آمد.
- ۲۰۱ - čer bimây? چرا آمدی؟
- ۲۰۲ - ve boxonessan bad - e. خواندن او بد است.
- ۲۰۳ - ?un te re barne. او تو را می‌بزد.
- ۲۰۴ - ?un še xone dabiya. او خانه خود بود.
- ۲۰۵ - ču re biyandâziya. چوب را انداخت.
- ۲۰۶ - men - e laqqe nazen. مرا لگد نزن.
- ۲۰۷ - ?amâ hudi hamrâ bimâmi. ما با یکدیگر آمدیم.
- ۲۰۸ - men diruz beyšame xone. من دیروز رفتم خانه.
- ۲۰۹ - to pârsâl beyše te: run. تو پارسال رفتی تهران.
- ۲۱۰ - ?un pariruz beyša bâzâr. او پریروز رفت بازار.
- ۲۱۱ - ?amâ dišo: beyšami ĵangal. ما دیشب رفتیم جنگل.
- ۲۱۲ - šomâ ?emruz beyšanne še xâlepesar - e xone. شما امروز رفتید خانه پسر خاله خود.
- ۲۱۳ - ve re beš. او را نگاه کن (از او تقلید کن).
- ۲۱۴ - men ve re bešiyame. من او را نگاه کردم (از او تقلید کردم).
- ۲۱۵ - ?agar batunesse ?in kâr - e hâkon. اگر توانستی این کار را بکن.

- ۲۱۶ - šer - e me kaš mačesbân. خود را بغل من نچسبان.
- ۲۱۷ - ?un - e kaš mačesb. بغل او نچسب.
- ۲۱۸ - qonče vâ babiya. غنچه باز شد (شکفت).
- ۲۱۹ - qončešon vâ babiyanne. غنچه‌ها باز شدند (شکفتند).
- ۲۲۰ - vačče re bâ havâpeymâ baresâniyame.. بچه را با هواپیما فرستادم.
- ۲۲۱ - dagerdeme , te re ?ešeme. برمی‌گردم، تو را نگاه می‌کنم.
- ۲۲۲ - ?ušon parišo: beyšanne , he: me biyâran. آنها پریشب رفتند، هیزم بیاورند.
- ۲۲۳ - men ?emruz šiš tâ gat - e sef boxordeme. من امروز شش تا سیب بزرگ خوردم.
- ۲۲۴ - to ?un kâl - e golâbišon - e boxorde. تو آن گل‌لبه‌های کال را خوردی.
- ۲۲۵ - firuz zâker - e ?aqozešon - e boxorde. فیروز گردوهای ذاکر را خورد.
- ۲۲۶ - ?agar ?iterây harf bazeni , ve re bad ?ine. اگر اینطوری حرف بزنی، به او بد می‌آید (او بدش می‌آید).
- ۲۲۷ - ?amâ ?in torš - e ?angurešon - e boxordemi. ما این انگورهای ترش را خوردیم.
- ۲۲۸ - šomâ dišo: de:r šom boxordenne. شما دیشب دیر شام خوردید.
- ۲۲۹ - ?amâ šomâ re bad ?ine. (ما از شما بدمان می‌آید).
- ۲۳۰ - ?amâ šomâ re xoš ?ine. ما از شما خوش می‌آید (ما از شما خوشمان می‌آید).
- ۲۳۱ - ?ušon key ?in tal - e xiyârešon - e boxordenne? آنهاکی این خیارهای تلخ را خوردند؟
- ۲۳۲ - ?in ketâb me (h)asse. این کتاب مال من است.
- ۲۳۳ - ?in xar te (h)asse. این خر مال توست.

- ۲۳۴ - men ?un - e xeyli dus dâreme. من او را خیلی دوست دارم.
- ۲۳۵ - vene pasfardâ ?un - e hamrâ ?ije dari bašom.
باید پس فردا با او از اینجا بروم.
- ۲۳۶ - ?agar ?un kijâ - ye xob - i buy , kif - e ve re deme.
اگر او دختر خوبی باشد، کیف را به او می‌دهم.
- ۲۳۷ - ?agar šomâ vačeville - ye xob - i buyn , ?un - e šomâ re deme.
اگر شما بچه‌های خوبی باشید، آن را به شما می‌دهم.
- ۲۳۸ - taš e bay. آتش را بردار.
- ۲۳۹ - ve re ?az šir beyteme. او را از شیر گرفتم.
- ۲۴۰ - ?amâ re čer jodâ hâkorde? ما را چرا جدا کرد؟
- ۲۴۱ - me ?âsere bo. برای من بگو.
- ۲۴۲ - te re resâneme. تو را می‌رسانم.
- ۲۴۳ - devâre ?un - e bay. دوباره آن را بردار.
- ۲۴۴ - čanni šer - e doros hâkorde. چقدر خود را درست کرده است.
- ۲۴۵ - bâr - e daven. بار را ببند.
- ۲۴۶ - dar - e dig - e daven. در دیگر را ببند.
- ۲۴۷ - zaxm - e daven. زخم را ببند.
- ۲۴۸ - ?ine , bašoym? می‌آیی، برویم؟
- ۲۴۹ - key tâlâ bimây? کی تا حالا آمده‌ای؟
- ۲۵۰ - ve raftâr bad - e. رفتار او بد است.
- ۲۵۱ - bedun --e me mâr beyšame. بدون مادر من (مادرم) رفتم.
- ۲۵۲ - beyšame ve var. رفتم پیش او.
- ۲۵۳ - ve gali beyte. گلوی او گرفته است.
- ۲۵۴ - ?in šer - e bitaraf hâkone. این خود را بی طرف می‌کند.

- ۲۵۵ - xodâ ?âsere boro. برای خدا بیا.
- ۲۵۶ - te re hâdâme. به تو دادم.
- ۲۵۷ - na beyšame , na bimâme. نه رفتم، نه آمدم.
- ۲۵۸ - me ben qâli dare. زیر من قالی است.
- ۲۵۹ - boxorde me kaš - e. خورد به پهلوی من.
- ۲۶۰ - ?ije danengen. اینجا نگذار.

دو - ترانه‌های محلی

۱ - ?agar vene beyri yâr - e devâre

siyâ mar bazene , del bâbuye pâre

اگر باید بگیری یار دوباره (دیگر)

مار سیاه بزند، دل (دلت) بشود پاره

۲ - ?anne dameteme ?in banne - e pey re

koje pe: dâ hâkonam šemšâd - e ney re

اینقدر لگد کردم این بنه پی (اسم خاص) را

کجا پیدا کنم نی شمشاد (شاخ شمشاد) را

۳ - te râhak varâvari qolâmali

te gušvâr heydari qolâmali

راه فرعی (راه) تو کج (است) غلامعلی

گوشوار تو حیدری (است) غلامعلی

۴ - te zofon zargari

te sine pa: levoni

زبان تو زرگری (است)

سینه تو پهلوانی (است)

۵ - ?elâhi bamiran te piyar - o te mâr

men - o te ?âşeqi beyre qerâr

الهی بمیرند پدر تو و مادر تو
عاشقی من و تو بگیرد قرار

۶ - boro boro boro , me xânembâlâ

?anâr - e lab dârne čon haf tâ lampâ

بیا بیا بیا، خانم بالا (اسم خاص) ی من
لب انار داری چون هفت تا لامپا (چراغ لامپا)

۷ - boro boro boro , me yâr - e harruz

?anâr - e lab dârne lampâ - ye pisuz

بیا بیا بیا، یار هر روز من
لب انار داری (چون) لامپای پیه سوز

۸ - ?amir gone ĵon , daryâ - ye ?u čanni šur - e

nadome , ya: qub - e češm čer kur - e

امیر می‌گوید جان (جان من)، آب دریا چقدر شور است
نمی‌دانم، چشم یعقوب چرا کور است

۹ - ĵiri - ĵuri nakon ?ey yâr - e nâdon

te hamrâ qa: r - enne ĵuri ?âdemon

پائینی بالائی نکن ای یار نادان
با تو قهرند آدمهای بالائی

۱۰ - te hamrâ qa: r - enne beqast - e bakuštan

te duni qast dârenne men - e bakušan

با تو قهرند بقصد کشتن
بخاطر تو قصد دارن در مرا بکشند

۱۱ - daryâ - ye dele nâhâl bezâme , dâr babuye

bolbol boxone ?o hašt - o čâr babuye

در دریا نهال زدم، درخت بشود

بلبل بخواند و هشت و چهار بشود

۱۲ - ĵiri dabiame , xâyme bašom juri

delbar farmon hâdâ , befarmâ čâ?i

پائینی بودم، می خواهم بشوم بالائی

دلبر فرمان داد، بفرما چائی

۱۳ - te čâ?i hame ĵorm - o ĵarime

?agar men - e bakuštenne , xodâ karim - e

چائی تو همه جُرم و جریمه (است)

اگر مراکشتمند، خدا کریم است

۱۴ - lab - e daryâ beyšame ?ey doldol - e men

qarib - e yâr beyteme , dâq bar del - e men

لب دریا رفتم ای دُل دُل من

یار غریب گرفتم، داغ بر دل من

۱۵ - qarib soxan zane , del bune pâre

dus - o došman men - e hâkordenne ?avâre

غریب حرف می زند، دل می شود پاره (پاره می شود)

دوست و دشمن مرا کردند آواره (آواره کردند)

۱۶ - piyâle - ye dele re ?u dakordeme , zelâl babuye

me dus boxore ?o me došman lâl babuye

داخل پیاله را آب کردم، زلال بشود

دوست من بخورد و دشمن من لال بشود

۱۷ - qašang - e kijâ , marz - e sar - e ?alâlê

das - e bašurde , me ĵon - e dakorde piyâlê

دختر قشنگ، لاله روی زمین

دست را شست، جان مرا کرد در پیاله

۱۸ - men - e bakušte , me xun - e dakorde piyâlê

me xun - e boxor , me xun te re hafâl - e

مرا کشت، خون مرا کرد در پیاله

خون مرا بخور، خون من به تو حلال است

۱۹ - ?amir gone ĵon , ĵon - e xodâ , men - e zan hâden

bišdar rikâ ?o kamtar detar hâden

امیر می گوید جان (جان من)، جان خدا، مرا زن بده

بیشتر پسر و کمتر دختر بده

۲۰ - pesar marz - e sar piyar - e dam dene

detar kale - ye piš mâr - e del - e qam dene

پسر سر زمین، پدر را مهلت می دهد

دختر جلو اجاق دل مادر را غم می دهد

۲۱ - ?ây mardomon nadome men - e či - ye

qabul - e del - e men nadome ki - ye

آی مردمان نمی دانم به من چیست (به من چه می گذرد)

قبول دل من نمی دانم کیست

۲۲ - qabul - e del - e men ?un mass - e kijâ

kijâ mâl - e men - e , mardom - e či - ye

قبول دل من آن دختر مست (است)

دختر مال من است، به مردم چیست (به مردم چه ارتباط دارد)

۲۳ - boro boro boro , me mâh - e pâre

šer mâh - o te du tâ češm setâre

بیا بیا بیا، پاره ماه من

خود، ماه و دو تا چشم تو ستاره (است)

۲۴ - ?amir gone ĵon , me kâr çe zâr babiya

me xotangâ pelemejâr babiya

امیر می گوید جان (جان من)، کار من چه زار شد

خوابگاه من علفزار (جای علف هرز) شد

۲۵ - boro boro boro , te barde bume

molk solede barkande bune

بیا بیا بیا، بنده تو می شوم

ملک سولده (اسم خاص) برکنده می شود

۲۶ - čenon ?âh bakešam , na: nâ basuĵe

čenon ?âh bakešam , haf lât basuĵe

چنان آه بکشم، نعنای بسوزد

چنان آه بکشم، هفت لات (زمین کنار رودخانه) بسوزد

سه - ضرب المثل

۱ - gâleš - e meyl buy , varzâr - e dušene.

میل چوپان باشد، گاو نر (گاو نر جوان) را می دوشد.

۲ - se: r - e če qam - e vašnâ - ?a.

سیر را چه غم گرسنه است.

۳ - vene bamerdañ - o bom - e gel dakordan.

باید مردن و بام را اسفالت کردن.

۴ - doz dozz - e bangene , xodâ re girne xanne.

نزد دزد را بدزدد، خدا را می‌گیرد خنده (خنده می‌گیرد).

www.tabarestan.info
تبرستان

چهار - فهرست افعال ساده و مشتق

فعل امر	حال ساده اول شخص مفرد	گذشته ساده اول شخص مفرد	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
bi - yâfarin	?âfari - me	bi - yâfarid - eme	âfari(n) -	âfarid -	bi - yâfari - d - an آفریدن
bi - yâfarin	?âfari - me	bi - yâfari - yame	âfari(n) -	âfari -	bi - yâfari - Ø - yan آفریدن
bo - ro	?i/?e - me	b-imâ - me	i -/e -	imâ -	b - im - â - n آمدن ^۱
bi - yâmorz	?âmorz - eme	bi - yâmorzi - yame	âmorz -	âmorzi -	bi - yâmorz - i - yan آمرزیدن
bi - yâr	?âr - eme	bi - yârd - eme	âr -	ârd -	bi - yâr - d - an آوردن
b - erz	?erz - eme	bi - yarzi - yame	erz -	arzi -	bi - yarz - i - yan ارزیدن
ba - kef	kaf - eme	ba - ket - eme	kaf -	kat -	ba - ke - t - an افتادن ^۲
d _x a - kef	d _x a - kef - eme	d _x a - ket - eme	kaf -	kat -	d _x a - ke - t - an ^۳ افتادن (در چیزی)
b - engen	?enge - me	b - enget - eme	enge(n) -	enget -	b - enge - t - an انداختن

۱. فعل امر «آمدن» در این گویش از «رفتن» ساخته می‌شود.

۲. در این گویش بعضی از واژه‌ها در ریشه افعال تحت تأثیر واژه پیشوندهای فعلی قرار می‌گیرند. این موضوع در مقاله‌ای توسط نگارنده مورد بحث قرار گرفته و به زودی چاپ خواهد شد.

۳. در این فهرست وندهای اشتقاقی با نشانه ضربدر (x) مشخص شده‌اند تا از وندهای تصریفی متمایز گردند.

d _x a - ngen	d _x a - nge - me	d _x a - nget - eme	enge(n) -	enget -	d _x a-nge-t-an (در چیزی) انداختن
b - endáz	?endáz - eme	bi - yandázi - yame	endáz -	andázi -	bi - yandáz - i - yan انداختن
b - endáz	?endáz - eme	b - endázi - yame	endáz -	endázi -	b - endáz - i - yan انداختن
b - endáz	?endáz - eme	bi - yandáz - eme	endáz -	andáz -	bi - yandáz - Ø - an انداختن
				← دادن	d _x im - (h)ádán (پائین) انداختن
				← کردن	d _x im - hákordan (پائین) انداختن
b - es	?ess - eme	b - essá - me	es(s) -	essá -	b - ess - á - n ایستادن
be - dár	dár - eme	be - dášt - eme	dár -	dášt -	be - dáš - t - an ایستانیدن
be - bâz	bâz - eme	bâxt - eme	bâz -	bâxt -	bâx - t - an باختن
be - vâr	vâr - eme	be - vâress - eme	vâr -	vâress -	be - vâ - r - ess - an باریدن
bu - vâf	bu - vâf - eme	bu - vâft - eme	vâf -	vâft -	bu - vâf - t - an بافتن
be - baxš	baxš - eme	be - baxši - yame	baxš -	baxši -	be - baxš - i - yan بخشیدن
					برچیدن ← گرفتن
p _x er - es	p _x er - es(s) - eme	p _x er - es(s)â - me	es -	es(s)â -	p _x er - es(s) - â - n برخاستن
p _x er-es(s)ân	p _x er -es(s)ân -eme	p _x er-es(s)âni-yame	es(s)ân -	es(s)âni -	p _x er - es(s) - ân - i - yan برخیزانیدن
					برداشتن ← گرفتن
ba - ber	bar - eme	ba - berd - eme	bar -	bard -	ba - ber - d - an بردن
d _x a - gerdân	d _x a - gerdân - eme	d _x a - gerdâni - yame	gerdân -	gerdâni -	d _x a - gerd - ân - i - yan برگردانیدن

d _x a - gerd ba - bir d _x a - ven	d _x a - gerd - eme bir - eme d _x a - ve - me	d _x a - geress - eme ba - biri - yame d _x a - vest - eme	gerd - bir - va(n) -	geress - biri - vast -	d _x a - ger - ess - an ba - bir - i - yan d _x a - ves - t - an بلند شدن ← برخاستن بلند کردن ← گرفتن بلند کردن ← برخیزانیدن	برگشتن بریدن بستن
bâš d _x a - bâš	- eme (فعل پی‌بستی) da _x r - eme	bi - yame d _x a - bi - yame	bu -/bâš - bu -/ bâš -	bi - bi -	bi - Ø - yan d _x a - bi - Ø - yan بیدار شدن ← برخاستن	بودن بودن (در مکان)
p _x e - dâr be - pâ be - pâč ba - peč	p _x e - dâr - eme pâ - me pâč - eme pač - eme	p _x e - dâšt - eme be - pâs - eme be - pât - eme ba - pet - eme	dâr - pâ - pâč - pač -	dâšt - pâs - pât - pat - ← دادن	p _x e - dâš - t - an be - pâ - s - an be - pâ - t - an ba - pe - t - an p _x ar - (h)âdân پرتاب کردن ← انداختن پرداختن ← رسیدن	بیدار کردن پائیدن پاشیدن پختن پرانیدن
ba - pors	pors - eme	ba - pors - i - yame	pors -	pors -	ba - pors - i - yan پر کردن ← داخل کردن	پرسیدن

					پرواز دادن ← پرانیدن	
ba - pper	par - eme	ba - pperi - yame	par -	pari -	ba - p(p)er - i - yan	پریدن
ba - pper	par - eme	ba - peress - eme	par -	paress -	ba - per - ess - an	پریدن
ba - pečân	pačân - eme	ba - pečâni - yame	pačân -	pačâni -	ba - peč - ân - i - yan	پزانیدن
ba - pelâs	pelâs - eme	ba - pelâs - eme	pelâs -	pelâs -	ba - pelâs - Ø - an	پلاسیدن
ba - pisân	pisân - eme	ba - pisâni - yame	pisân -	pisâni -	ba - pis - ân - i - yan	پوسانیدن
ba - pis	pis - eme	ba - pis - eme	pis -	pis -	ba - pis - Ø - an	پوسیدن
ba - pušân	pušân - eme	ba - pušâni - yame	pušân -	pušâni -	ba - puš - ân - i - yan	پوشانیدن
					پوشانیدن ← داخل کردن	
ba - puš	puš - eme	ba - puši - yame	puš -	puši -	ba - puš - i - yan	پوشیدن
d_xa - pičân	d_xa - pičân - eme	d_xa - pičâni - yame	pičân -	pičâni -	d_xa - pič - ân - i - yan	پیچانیدن
d_xa - pič	d_xa - pič - eme	d_xa - piči - yame	pič -	piči -	d_xa - pič - i - yan	پیچیدن
d_xa - pič	d_xa - pič - eme	d_xa - pet - eme	pič -	pet -	d_xa - pe - t - an	پیچیدن
be - tâb	tâb - eme	be - tâbess - eme	tâb -	tâbess -	be - tâb - ess - an	تایدن
					تپانیدن ← داخل کردن	
					تپیدن (قلب) ← کوبیدن	
be - trâš	terâš - eme	be - trâši - yame	t(e)râš -	t(e)râši -	be - t(e)râš - i - yan	تراشیدن
ba - tersân	tarsân - eme	ba - tersâni - yame	tarsân -	tarsâni -	ba - ters - ân - i - yan	ترسانیدن

ba - ters	tars - eme	ba - tersi - yame	tars -	tarsi -	ba - ters - i - yan	ترسیدن
ba - terk	terk - eme	ba - terkess - eme	terk -	terkess -	ba - terk - ess - an	ترکیدن تقلید کردن ← نگاه کردن تکانیدن ← کوبیدن
ba - tun	to - me	ba - tuness - eme	to -/tun -	tuness -	ba - tun - ess - an	توانستن جاری شدن ← رفتن جستجو کردن ← گردیدن جستن ← پریدن
ba - ĵo	jo - me	ba - ĵĵot - eme	jo -	ĵot -	ba - ĵ(j)o - t - an	جویدن چپانیدن ← داخل کردن
ba - ččerân	čarân - eme	ba - ččerâni - yame	čarân -	čarâni -	ba - č(č)er - ân - i - yan	چرانیدن
ba - čerx	čarx - eme	ba - čerxess - eme	čarx -	čarxess -	ba - čerx - ess - an	چرخیدن
ba - ččer	čar - eme	ba - ččeress - eme	čar -	čar -	ba - č(č)er - ess - an	چریدن
ba - česbân	časbân - eme	ba - česbâni - yame	časbân -	časbâni -	ba - česb - ân - i - yan	چسبانیدن
ba - česb	časb - eme	ba - česbess - eme	časb -	časbess -	ba - česb - ess - an	چسیدن
ba - ččekân	čekân - eme	ba - ččekâni - yame	čekân -	čekâni -	ba - č(č)ek - ân - i - yan	چکانیدن
ba - ček	ček - eme	ba - čekess - eme	ček -	čekess -	ba - ček - ess - an	چکیدن
ba - čin	ci - me	ba - či - yame	či(n) -	či -	ba - či - Ø - yan	چیدن (میوه)

d _x a - čin	d _x a - či - me	d _x a - či - yame	či(n) -	či -	d _x a - či - Ø - yan (چیدن (سفره و میز) ← خارا نیدن ← خارا نیدن
ba - keláš	keláš - eme	ba - keláši - yame	keláš -	keláši -	ba - keláš - i - yan خارا نیدن
ba - xer	xar - eme	ba - xeri - yame	xar -	xari -	ba - xer - i - yan خارا نیدن
ba - xenán	xanán - eme	ba - xenáni - yame	xanán -	xanáni -	ba - xen - án - i - yan خندا نیدن
ba - xen	xan - eme	ba - xeness - eme	xan -	xaness -	ba - xen - ess - an خندا نیدن
ba - xosán	xosán - eme	ba - xosáni - yame	xosán -	xosáni -	ba - xos - án - i - yan خوا بانیدن
ba - xos	xos - eme	ba - xot - eme	xos -	xot -	ba - xo - t - an خوا بیدن
be - xâ	xây - me	(be -)xâys - eme	xâ(y) -	xâys -	(be -)xâys - Ø - an خواستن
bo - xon	xon - eme	bo - xoness - eme	xon -	xoness -	bo - xon - ess - an خواندن
bo - xor	xor - eme	bo - xord - eme	xor -	xord -	bo - xor - d - an خوردن
d _x a - kon	d _x a - ko - me	d _x a - kord - eme	ko(n) -	kord -	d _x a - kor - d - an داخل کردن
há - den	de - me	há - dá - me	de (n) -	dá -	há - dá - Ø - n دادن
be - dâr	dâr - eme	dâšt - eme	dâr -	dâšt -	dâš - t - an داشتن
ba - dun	do - me	duness - eme	do -/dun -	duness -	dun - ess - an دانستن
				← آمدن	d _x ar - bimân در آمدن
					در بر کردن ← پوشیدن
				← رفتن	d _x ar - beyšan در رفتن

ba - doz	dozz - eme	ba - dozzi - yame	doz(z) -	dozzi -	ba - dozz - i - yan	دزدیدن
b - angen	b - ange - me	b - angeness - eme	ange(n) -	angeness	-b - angen - ess - an	دزدیدن
ba - duj	duj - eme	ba - dut - eme	duj -	dut -	ba - du - t - an	دوختن
ba - duš	duš - eme	ba - duši - yame	duš -	duši -	ba - duš - i - yan	دوشیدن
ba - vin	vi - me	ba - di - yame	vi(n) -	di -	ba - di - Ø - yan	دیدن
ba - resân	resân - eme	ba - resâni - yame	resân -	resâni -	ba - res - ân - i - yan	رسانیدن
ba - res	res - eme	ba - resi - yame	res -	resi -	ba - res - i - yan	رسیدن
						رشتن ← رسیدن
ba - šo	šo - me	bey - ša - me	šo -	ša -	bey - ša - Ø - n	رفتن
ba - reqs	raqs - eme	ba - reqsi - yame	raqs -	raqsi -	ba - reqs - i - yan	رقصیدن
ba - renjân	ranjân - eme	ba - renjâni - yame	ranjân -	ranjâni -	ba - renj - ân - i - yan	رنجانیدن
ba - renj	ranj - eme	ba - renjess - eme	ranj -	ranjess -	ba - renj - ess - an	رنجیدن
be - kâl	kâl - eme	be - kâli - yame	kâl -	kâli -	be - kâl - i - yan	ریختن (متعدي)
ba - riz	riz - eme	ba - rixt - eme	riz -	rix -	ba - rix - t - an	ریختن (لازم و متعدي)
ba - kel	kal - eme	ba - keless - eme	kal -	kaless -	ba - kel - ess - an	ریختن (لازم)
						ریختن ← داخل کردن
ba - ris	ris - eme	ba - risi - yame	ris -	risi -	ba - ris - i - yan	رسیدن
						زائیدن ← ایستائیدن

ba - zen	za - me	be - zâ - me	za(n) -	zâ -	be - zâ - Ø - n	زدن
ba - so	so - me	ba - ssot - eme	so - -	sot -	ba - s(s)o - t - an	سائیدن
be - sâz	sâz - eme	be - sât - eme	sâz -	sât -	be - sâ - t - an	ساختن
b - espâr	b - espâr - eme	b - espârd - eme	espâr -	espârd -	b - espâr - d - an	سپردن
						ستدن ← گرفتن
ba - suj	suj - eme	ba - sut - eme	suj -	sut -	ba - su - t - an	سوختن
ba - sujân	sujân - eme	ba - sujâni - yame	sujân -	sujâni -	ba - suj - ân - i - yan	سوزانیدن
ba - bâš	bu - me	ba - bi - yame	bu - /bâš -	bi -	ba - bi - Ø - yan	شدن
ba - šur	šur - eme	ba - šurd - eme	šur -	šurd -	ba - šur - d - an	شستن
b - ešken	?eške - me	b - eškeni - yame	eške(n) -	eškeni -	b - ešken - i - yan	شکانیدن
b - eškef	?eškef - eme	b - eškess - eme	eškef -	eškess -	b - eškes - s - an	شکستن
b - ešmâr	?ešmâr - eme	b - ešmârd - eme	ešmâr -	ešmârd -	b - ešmâr - d - an	شمردن
b - ešmâr	?ešmâr - eme	b - ešmâress - eme	ešmâr -	ešmâress -	b - ešmâr - ess - an	شمردن
b - ešnâs	?ešnâs - eme	b - ešnâsi - yame	ešnâs -	ešnâsi -	b - ešnâs - i - yan	شناختن
b - ešnâsân	?ešnâsân - eme	b - ešnâsâni - yame	ešnâsân -	ešnâsâni -	b - ešnâs - ân - i - yan	شناسانیدن
b - ešno	?ešno - me	b - ešnoss - eme	ešno -	ešnoss -	b - ešno - ss - an	شیندن
						فرستادن ← رسانیدن
be - farmâ	شبهه فارسی استاندارد	شبهه فارسی استاندارد	farmâ -	farmud -	farmu - d - an	فرمودن

				← آمدن	fu_xru - bimân	فرو آمدن
				← آوردن	fu_xru - biyârdan	فرو آوردن
ba - ruš	ruš - eme	ba - rut - eme	ruš -	rut -	ba - ru - t - an	فروختن
				← رفتن	fu_xru - beyšan	فرو رفتن
				← کردن	fu_xru - hâkordan	فرو کردن
be - fa: mân	fa: mân - eme	be - fa: mâni - yame	fa: mân -	fa: mâni -	be - fa: m - ân - i - yan	فهمانیدن
be - fa: m	fa: m - eme	be - fa: mess - eme	fa: m -	fa: mess -	be - fa: m - ess - an	فهمیدن
be - qabulân	qabulân - eme	be - qabulâni - yame	qabulân -	qabulâni -	be - qabul - ân - i - yan	قبولانیدن
be - kâr	kâr - eme	be - kâšt - eme	kâr -	kâšt -	be - kâš - t - an	کاشتن
hâ - kon	hâ - ko - me	hâ - kord - eme	ko(n) -	kord -	hâ - kor - d - an	کردن
ba - kuš	kuš - eme	ba - kušt - eme	kuš -	kušt -	ba - kuš - t - an	کشتن
ba - keš	kaš - eme	ba - keši - yame	kaš -	kaši -	ba - keš - i - yan	کشیدن
ba - ken	kan - eme	ba - keni - yame	kan -	kani -	ba - ken - i - yan	کندن
ba - ken	kan - eme	ba - keness - eme	kan -	kaness -	ba - ken - ess - an	کنندن
ba - koton	kot - eme	ba - kotoni - yame	kot(on) -	kotoni -	ba - koton - i - yan	کوبیدن
					← کوفیدن	کوفتن
be: - l	?el - eme	be: -št - eme	(h)el -	(h)ešt -	be - (h)eš - t - an	گذاشتن
					← انداختن	گذاشتن

bo - gzarân	gozarân - eme	bo - gzarâni - yame	gozarân -	gozarâni-	bo- g(o) zar - ân - i - yan	گذرانیدن
bo - gzar	gozar - eme	bo - gzašt - eme	gozar -	gozašt -	bo - g(o)zašt - t - an	گذشتن
ba - gerđ	gerđ - eme	ba - geress - eme	gerđ -	geress -	ba - ger - ess - an	گردانیدن ← برگردانیدن
b - eyr / b - ay	gir - eme	b - eyt - eme	ey(r) -/gir	eyt -	b - ey - t - an	گردیدن
b - eyr / b - ay	gir - eme	hâ - yt - eme	ey(r) -/gir	eyt -	hâ - y - t - an	گرفتن
						گزیدن ← زدن
						گشتن ← گردیدن
b - o	go - me	b - ot - eme	(g)o -	ot -	b - o - t - an	گفتن
ba - lerzân	larzân - eme	ba - lerzâni - yame	larzân -	larzâni -	ba - lerz - ân - i - yan	لرزانیدن
ba - lerz	larz - eme	ba - lerzi - yame	larz -	larzi -	ba - lerz - i - yan	لرزیدن
d _x a - mej	d _x a - mej - eme	d _x a - met - eme	mej -	met -	d _x a - me - t - an	لگد کردن
ba - les	les - eme	ba - lesi - yame	les -	lesi -	ba - les - i - yan	لیسیدن
be - mál	mál - eme	be - máless - eme	mál -	máless -	be - mál - ess - an	مالیدن
bo - mon	mon - eme	bo - moness - eme	mon -	moness -	bo - mon - ess - an	ماندن
ba - mir	mir - eme	ba - merđ - eme	mir -	merđ -	ba - mer - đ - an	مردن
						مغلوب کردن ← کونیدن
ba - ččo	ččo - me	ba - ččot - eme	ččo -	ččot -	ba - č(č)o - t - an	مکیدن

be - nâl	nâl - eme	be - nâless - eme	nâl -	nâless -	be - nâl - ess - an	نالہ کردن ← نالیدن
ba - nišân	nišân - eme	ba - nišâni - yame	nišân -	nišâni -	ba - niš - ân - i - yan	نالیدن
ba - niš	niš - eme	ba - ništ - eme	niš -	ništ -	ba - niš - t - an	نشستن
b - eš	?eš - eme	b - eši - yame	eš -	eši -	b - eš - i - yan	نگاہ داشتن ← ایستانیدن
ba - nevis	nevis - eme	ba - nevišt - eme	nevis -	nevišt -	ba - neviš - t - an	نگاہ کردن
						نوشتن
						نهادن ← گذاشتن
						والیستان ← ایستادن
						والیستانیدن ← ایستانیدن
-	(h)ass - eme	-	(h)ass -		(h) - ass - an	هستن

پنج - فهرست واژگان

?u - bepâtan	آب پاشیدن	آ	
	آب پاشی کردن ← آب پاشیدن		
?âb - paz	آب پز	آئین ← کیش	
?âbpaz - hâkordan	آب پز کردن	آئینه ← آینه	
?u - pas - hâdân	آب پس دادن	آب	?u
tan - u	آب تنی	آب آوردن چشم (← کردن)	
?âb - tan - i	آب تنی	?u - hâkordan	
	آب تنی کردن (← زدن)	?âb - âd	آباد
tanu - bezân		?âbâd - âni	آبادانی
?âbtani - hâkordan	آب تنی کردن	?âbâd - hâkordan	آباد کردن
palu	آب جوش	?âbâd - i	آبادی
	آب چشم ← اشک	?u - daketan	آب افتادن
hovelâšken - i	آب چلان	?âb - ân	آبان
	آب چلان کردن	?anâr - u	آب انار
hovelâškeni - kâkordan		?u - dangetan	آب انداختن
gamard - u	آب چلو	?u - bâz - i	آب بازی
howz - u	آب حوض	?u - davestan	آب بستن
	آب حوضی ← آبکش	du - havâ - babiyan	آب به آب شدن
?u - boxordan	آب خوردن	fini - ?u	آب بینی
?u - xor - i	آب خوری	čelm	آب بینی خشک شده
?u - hâdân	آب دادن	?u - pâč	آب پاش
?u - dâr	آب دار	?u pâč - i	آب پاشی

?u - hâkordan	آب کردن	?udâr - xone	آب‌دارخانه
?u - kaš	آبکش (آب حوضی)		آب دماغ ← آب بینی
?âb - kaš	آبکش (صافی)		آب دنگ (ابزاری برای کوبیدن برنج)
	آبکش ← صافی	?u - dang	
?u - bakešîyan	آب کشیدن		آب دوغ ← دوغ
	آب کشیدن زخم (← شدن)	šurt - beyšan	آب رفتن
čerk - i - babiyan		?âb - ru	آبرو
tanak	آبکی (کم مایه)	?âbru - baberdan	آبرو بردن
garm - u	آب گرم	?âbru - dâr	آبرودار
lâ - ro - [y]e - ?u	آب گرم معدنی	?âbrudâr - i	آبروداری
?âb - gušt	آبگوشت		آبرو ریختن ← آبرو بردن
	آب لنبو ← پلاسیده	?âbru - man(d)	آبرومند
?ole	آبله	?âbrumand - i	آبرومندی
?ole - dâr	آبله رو	?u - bezân	آب زدن
	آبله رو ← ابلق	zerešk - u	آب زرشک
?ole - bakotoniyan	آبله کوبیدن	?âvesan	آبستن
kerk - ole	آبله مرغان		آبستن ← امیدوار
kelk - ole	آبله مرغان	?emid - vâr - babiyan	آبستن شدن
?âb - limu	آب لیمو	?âvesan - babiyan	آبستن شدن
	آب معدنی ← آب گرم معدنی	?âvesan - i	آبستنی
šâq - i - nabât	آب نبات	?emidvâr - i	آبستنی
	آب نبات ← شکلات	?âb - šâr	آبشار
nam - ak - u	آب نمک		آبشار ← آب پاش
	آب و رنگ ← رنگ و رو	?u - babiyan	آب شدن

?âxor	آخور	?âb - o - havâ	آب و هوا
	آخوند ← ملا	?âb - i	آبی
?âdâms	آدامس	mir - âb	آبیار
?âdem	آدم	?âb - yâr - i	آبیاری
	آدم بی عرضه ← بی بخار	ĵake - ĵarš	آت آشغال (اتباع)
sabok	آدم سبک	taš	آتش
?âzar	آذر (نام ماه)	taš - bâz - i	آتش بازی
?âzuqe	آذوقه	manqal - e - taš	آتشدان
	آراستن ← درست کردن	?âtiš - dun	آتشدان سماور
?ârom	آرام		آتش روشن کردن
?ârâm - eš	آرامش	taš - rušan - hâkordan	
?ârom - babiyan	آرام شدن	taš - bezân	آتش زدن
?ârom - hâkordan	آرام کردن		آتش سوزی ← آتش گرفتن
?ârom - beytan	آرام گرفتن	taš - hâkordan	آتش کردن
?ârây - eš	آرایش	taš - beytan	آتش گرفتن
?ârâyeš - hâdân	آرایش دادن	taš - hâytan	آتش گرفتن
?ârâyeš - hâkordan	آرایش کردن	?âĵor	آجر
?ârâyeš - gar	آرایشگر	?âĵil	آجیل
?ârâyešgar - i	آرایشگری	?ây	آخ (صوت)
?ârd	آرد	?âxer	آخر
?ârd - hâkordan	آرد کردن	?un - dunyâ	آخرت
?ârd - i	آردی	dunyâ - [y] e - diyar	آخرت
?ârezu	آرزو	?âxer (- e) - sar	آخرسر
?ârezu - man(d)	آرزومند	mâ - [y] e - sar	آخر ماه

?âsiyo: - von	آسیابان	bâlekin	آرنج
?âsiyo: - bon	آسیابان	čakan	آرواره
?âsiyo:- hâkordan	آسیاب کردن	gali - kak	آروغ
?arak	آسیای دستی	gali - bâd	آروغ
?âš	آش (شوربا)	gali bâd - bezân	آروغ زدن
šir - âš	آش (آش شیر)	?âre	آری
torš - âš	آش (آش ترش)	?âzâd	آزاد
(?a)rešt - e - ?âš	آش (آش رشته)	?âzâd - babiyan	آزاد شدن
kalam - âš	آش (آش کلم)	?âzâd - hâkordan	آزاد کردن
virike - ?âš	آش (آش با خمیر)	?âzâr	آزار
kašk - âš	آش (آش کشک)	?âson	آسان
gamard - âš	آش (نوعی آش)	?âsây - eš	آسایش
?ardâl - âš	آش (نوعی آش)	dam - e - dar	آستانه در
du - ?âš	آش (آش ماست)	?âssar	آستر
sabz - i - ?âš	آش (آش سبزی)	?âssin	آستین
	آش (کشک و رشته)		آستینک (ابزاری در نانوائی)
kašk - a - rešt - e		bâl - e - kaš	
	آشامیدن (← خوردن)		آستینک (ابزاری در نانوائی)
?u - boxordan		bâl - e - pe: č	
?âš - paz	آشپز	?âs - [e]mon	آسمان
?âš - xone	آشپزخانه	?âsemon - qor - âd	آسمان غربه
tandir - e - sar	آشپزخانه	?âsud - e	آسوده
?âšti	آشتی	?âs - i - [y]ow	آسیاب
?âšti - hâdân	آشتی دادن	?âsi[y]o:	آسیاب

?âfat	آفت	?âšti - babiyan	آشتی شدن
serx - i	آفتاب	?âšti - hâkordan	آشتی کردن
?aftâb	آفتاب	?âšti - kon - on	آشتی کنان
?aftâb - boxordan	آفتاب خوردن		آش رشته ← آش
?aftâb - boxord	آفتاب خورده		آش سبزی ← آش
?aftâb - e - dim	آفتاب رو	ĵarš	آشغال
serx - i - bezân	آفتاب زدن		آشفته ← پریشان
zard - i - ?aftâb	آفتاب زردی		آشفته شدن ← پریشان شدن
?aftâb - gard - un	آفتاب گردان		آشفته کردن ← پریشان کردن
?aftâb - e	آفتابه	?âškâr	آشکار
?aftâb - i	آفتابی		آش کشک ← آش
bi - [y]âfari - d - an	آفریدن		آش کلم ← آش
bi - [y]âfari - Ø - [y]an	آفریدن		آش ماست ← آش
	آفریدن ← خلق کردن	?âšenâ	آشنا
	آفرین ← بارک الله	?âšenâ - [?]i	آشنائی
	آفریننده ← خدا	?âšenâ - babiyan	آشنا شدن
?âqâ	آقا	?âšub	آشوب
?âgâ	آگاه	kuli	آشیانه
?âgâ - babiyan	آگاه شدن	hudi	آغشته
?âgâ - kâkordan	آگاه کردن		آغشته کردن (← زدن)
	آگاهی ← دانائی	hudi - bezân	
?âlbâlu	آلبالو	kolom	آغل
hali	آلو	raše	آغوز (شیر اول زن یا حیوان ماده)
	آلوچه ← آلو	kaš	آغوش

?antike	آنتیک	آلودن ← کثیف کردن	
?u(n) - ĵe	آنجا	آلوزرد ← آلو	
?uĵe - ke	آنجا که	siyâ - hali	آلوسپاه
?un - ĵur	آن جور	?âmâde	آماده
?un - ĉe	آنچه	?âmâde - babiyan	آماده شدن
	آن را ← او را	?âmâde - hâkordan	آماده کردن
?un - var	آنطرف	pelle	آماس
?un - das	آنطرف		آماس کردن (← زدن)
?unvar - i	آنطرفی	pelle - bezân	
	آنطور ← آن جور	b - im - â - n	آمدن
	آنقدر ← اینقدر	bimân - o - beyšan	آمد و رفت
?un - kas	آنکس	bim - o - beyš - i	آمد و رفت
?un - ke	آنکه	bimâ	آمده
?un - mowqe	آنگاه	bi - [y]âmorz - i - [y]an	آمرزیدن
?esar	آنگاه	biyâmorzi - [y]a	آمرزیده
	آن ور ← آنطرف		آموختن ← یاد گرفتن
?un - vax	آن وقت	?âmox - e	آموخته
?u - šon	آنها (فاعلی)	hudi	آمیخته
?ušon - e	آنها (ملکی، مفعولی)	bexâšt	آمیخته
?un - yek - i	آن یکی	qâti	آمیخته
?âvâr	آوار	?un/?on	آن (فاعلی، مفعولی)
dar - be - dar - i	آوارگی	ve	آن (ملکی)
?avâre	آواره		آنآ ← فوری
	آواره ← دربدر		آنآ ← زود

?ine	آیا
?âyiš	آیش
?âyne(- kâ)	آینه

الف

- ?e / - y (e)	ا (کسره اضافه)
	ابد ← همیشه
?abr	ابر
?abru	ابرو
?abrišam	ابریشم
kelâč	ابلق (سیاه و سفید)
	ابله ← نادان
?ettefâq	اتفاق
?ettefâq - baketan	اتفاق افتادن
?asar	اثر
?asar - hâkordan	اثر کردن
?ejâre	اجاره
?ejâre - hâdân	اجاره دادن
?ejâre - hâkordan	اجاره کردن
?ejâze	اجازه
?ejâze - bexâysan	اجازه خواستن
?ejâze - hâdân	اجازه دادن
?ejâze - beytan	اجازه گرفتن

?avâre - babiyan	آواره شدن
?âvâz	آواز
?âvâz - boxonessan	آواز خواندن
bi - [y]âr - d - an	آوردن
biyârd - e	آورده
?âviz - on	آویزان
horeyjun	آویزان
?âvizon - babiyan	آویزان شدن
?âvizon - hâkordan	آویزان کردن
?â(h)	آه (صوت)
	آهسته ← یواش
yavâš - beyšan	آهسته رفتن
yavâš - hâkordan	آهسته کردن
?âhak	آهک
?â - bakešiyân	آه کشیدن
?âhen	آهن
?âhang	آهنگ
?âhen - gar	آهنگر
?âhengar - i	آهنگری
?âhen - i	آهنی
?âhu	آهو (بی شاخ)
	آهو (شاخدار) ← شکار
?eškâr - kote	آهو بزه (بچه آهو)
?ây	آی (صوت و حرف ندا)

sim	اخم	kale	اجاق
sim - bezân	اخم کردن (← زدن)	?aĵr	اجر
sim - bezâ	اخمو		اجرت ← دستمزد
?adâ	ادا	?aĵal	اجل
moqom	ادا	?aĵnavi	اجنبی
	ادا در آوردن	?ehterâm	احترام
moqom - der - gâ - biyârdan		?ehterâm - hâkordan	احترام کردن
?edâre	اداره	?ehterâm - dangetan	احترام گذاشتن
?adâ - ?atfâr	ادا و اطوار	?etiyâĵ	احتیاج
?adab	ادب	?etiyâĵ - dâštan	احتیاج داشتن
	ادب ← تربیت	?ahmaq	احمق
?âdem - hâkordan	ادب کردن		احمق ← خر
keš	ادرار	?a:vâl	احوال
šâš	ادرار		احوال ← حال
?adviye	ادویه (نوعی از آن)	hâl - a:vâl	احوالپرسی
?azon	اذان	?oxt	اُخت
?aziyat	اذیت	?oxt - babiyan	اُخت شدن
?aziyat - hâkordan	اذیت کردن	?oxt - hâkordan	اُخت کردن
?arbâb	اریاب	?oxt - beytan	اُخت گرفتن
?ertebât	ارتباط	?axte	اخته
?ers	ارث	?axte - hâkordan	اخته کردن
?ers - baberdan	ارث بردن	?extiyâr	اختیار
bili	اردک (نر و ماده)		اختیار ← اجازه
	اردنگ ← لگد	?exlâq	اخلاق

?az bar - babiyan	از بردن	اردنگ زدن ← لگد زدن
?azbar - hâkordan	از بر کردن	?ordibehešt
?az - bas	از بس	?arz - on
	از بس ← اینقدر	?arzon - babiyan
?anne - ke	از بسکه	?arzon - hâkordan
piš - dari	از پیش	?arzon - i
	از جای ← از سر جا	?arz - eš
	از جای خود بردن ← بردن از جای خود	?arzeš - dâštan
?az - česm - baketan	از چشم افتادن	gores
?az - hâl - beyšan	از حال رفتن	bi - [y]arz - i - [y]an
	از حفظ ← از بر	ارزیدن ← ارزش داشتن
	از خود در آوردن (← ساختن)	?arqe
šer - besâtan		?arre
?ezdevâj	ازدواج	mašâr
	از راه به در بردن ← از راه به در کردن	?arre - hâkordan
	از راه به در کردن	?arre - keš - i
?az - râ - be - dar - hâkordan		از (حرف اضافه پسین) (das -)dari
	از رو بردن ← خیط کردن	sar - dari
	از سر ← دوباره	?az
	از سر باز کردن (← زدن)	از ← را
sar - bâz[i] - bezân		?az - on - be - ba:d
ĵây - sar - dari	از سر جا	?az - in - be - ba:d
	از سر گرفتن (← کردن)	?az - i - ĵe
de - vâr - e - šuru - hâkordan		?iĵe - dari
?az - šir - beytan	از شیر گرفتن	?az - bar
		از بر

اسب نر ← اسب	?az - kâr - baketan	از کار افتادن
?ossâ	kure - dar - beyšan	از کوره در رفتن
?ossâ - kâr	kones	ازگیل
?estesnâ	ben - e - ruz	ازل
?estesnâ - [?]i	?az - nâ - beyšan	از نا رفتن
?essexâre		از نو ← دوباره
?estexdâm		از هم جدا کردن ← جدا کردن
?estexdâm - babiyan		از هوش رفتن ← از حال رفتن
استخدام کردن	?az - yâd - beyšan	از یاد رفتن
?estexdâm - hâkordan	?eždehâ	اژدها
?estaxr	?asâs	اساس
?ossoxon	?asb	اسب
hasse - kâ	?asbâb	اسباب
?esterâhat		اسباب ← اساس
استفراغ ← قی		اسباب ← وسیله
?estakon	xone - vasile	اسباب خانه
?esfâlt	?asâs - keš - i	اسباب کشی
اسفالت کردن بام (← داخل کردن)		اسباب کشی کردن
gel - dakordan	?asâskeši - hâkordan	
اسفالت کردن جاده	?as - savâr	اسب سوار
?esfâlt - hâkordan	?assavâr - i	اسب سواری
?esfenâj		اسب سواری کردن
?esfand	?assavâri - hâkordan	
اسفند (نام ماه و گیاه)		
?aslahe		اسب ماده ← مادیان

xot - an - gâ	اطاق خواب	?esm	اسم
tot - an - gâ	اطاق خواب	nom	اسم
?atrâf	اطراف	?esm - dar - hâkordan	اسم در کردن
	اطراف ← دور	nom - dangetan	اسم گذاشتن
	اطراف ← دور و بر	sarâbari	اسهال
do: r - o - var - i - šon	اطرافیان	sarâbari - dâštan	اسهال داشتن
?atlas	اطلس	sarâbari - beytan	اسهال گرفتن
?etminon	اطمینان	?asir	اسیر
?etminon - dâštan	اطمینان داشتن	?asir - babiyan	اسیر شدن
?atfâr	اطوار	?eštebâ	اشتباه
?e: tebâr	اعتبار	?eštebâ - hâkordan	اشتباه کردن
?e:teqâd	اعتقاد	?eštehâ	اشتها
?a:zâ	اعضا	?ašk	اشک
?efâde	افاده	?aseri	اشک
?efâde - [?]i	افاده‌ای	šekâf	اشکاف
ĵodqoz	افاده‌ای	?esrâr	اصرار
poz - aki	افاده‌ای	?esrâr - hâkordan	اصرار کردن
ba - ke - t - an	افتادن	?asl	اصل
da - ke - t - an	افتادن (در چیزی)	?as - an	اصلاً
baket - e	افتاده		اضافه ← زیادی
?eftexâr	افتخار	?etâ?at	اطاعت
?owsâr	افسار	guš - hâkordan	اطاعت کردن
	افسانه ← نقل		اطاق ← خانه
?afsus	افسوس		اطاق ← منزل

šâns - aki	الله بختی	?afsus - boxordan	افسوس خوردن
šâms - aki	الله بختی	?eftâr	افطار
bâl - ban	النگو	?eftâr - hâkordan	افطار کردن
?alow	الو	?afi	افعی
?alow - beytan	الو گرفتن	افلیج ← شل	افلیج ← شل
?emâm	امام	?eqbâl	اقبال
?emâm - zâd - e	امامزاده	?eqrâr	اقرار
?amon	امان	?eqrâr - hâkordan	اقرار کردن
?amânat	امانت	اکنون ← الآن	اکنون ← الآن
?emtehân	امتحان	?agar	اگر
?amr	امر	اگرچه ← گرچه	اگرچه ← گرچه
?em - ruz	امروز	اگر نه ← وگرنه	اگر نه ← وگرنه
?emruz - e	امروزه	?al - ân	الآن
?em - sâl	امسال	?al - on	الآن
?em - šow	امشب	الاخون ولاخون ← در بدر	الاخون ولاخون ← در بدر
?amn	امن	?olâq	الاغ
?umid	امید	sang - in - e - semâ	الاکلنگ
?emid	امید	?albate	البته
?umid - dâštan	امید داشتن	?eltemâs	التماس
?emid - vâr	امیدوار	?eltemâs - hâkordan	التماس کردن
امیدوار بودن ← امید داشتن		الک ← غربال	الک ← غربال
?amir	امیر	الک کردن ← غربال کردن	الک کردن ← غربال کردن
?anâr	انار	lâl - etik	الکن
		?alaki	الکی

انسان ← آدم	?ammâr	انبار
?iŝâllâ انشاءالله	zir - ammâr	انبار
?anum - i انعام	kamal - ammâr	انبارگاه
انگار ← مثل اینکه	?ammâr - hâkordan	انبار کردن
meček انگشت	ham(m)on - e	انبان
?angošd - one انگستانه	mâše	انبر
?angušd - ar انگشتر	?ammur - das	انبردست
انگل ← کرم	?enteqâm	انتقام
?angur انگور	?enteqâm - beytan	انتقام گرفتن
?angol - ak انگولک	?anjil	انجیر
?angolak - hâkordan انگولک کردن	dim - (h)âdân (← دادن)	انداختن
?anvâ انواع	b - enge - t - an	انداختن
او ← آن		انداختن (← کردن)
اوباش ← لات	dim - hâkordan	
?un - e او را	b - endâz - i - [y]an	انداختن
ve - re او را	bi - [y] andâz - i - [y] an	انداختن
اوروت ← پرکندن	bi - [y] andâz - Ø - an	انداختن
?owqât - talx - i اوقات تلخی	da - nge - t - an	انداختن
اوقات تلخی کردن	ĵir - (b) engetan	انداختن پائین
?owqâttalxi - hâkordan		اندرون ← تو (داخل)
?avval اوّل	?andâz - e	اندازه
?avval - an اوّلآ		اندازه ← قد
?owlâd اولاد	?andâze - beytan	اندازه گرفتن
?avval - e - mâ اوّل ماه		اندوختن ← جمع کردن

?in - var	اینطرف	?avval - in	اولین
?invar - i	اینطرفی	hovar	اهرم (چوبی)
?i - ter	اینطور	deylam	اهرم (فلزی)
	اینطور ← این جور	?a:l	اهل
?iter - ây	اینطوری		اهل ← عاقل
?anne / i	اینقدر	?a: l - i	اهلی
?in - ke	اینکه		اهلی ← رام
	اینگونه ← این جور	?ey	ای (صوت و حرف ندا)
	این ور ← اینطرف	?irâd	ایراد
	اینها ← ایشان	?irâd - beytan	ایراد گرفتن
	اینهمه ← اینقدر	?iz - dar - hâkordan	ایزگم کردن
?eyvon	ایوان		ایستادگی کردن ← در جای خود ایستادن
		b - ess - â - n	ایستادن
ب		bessâ	ایستاده
		be - dâš - t - an	ایستائیدن
	با ← همراه	?i - šon	ایشان (فاعلی)
	با آبرو ← آبرودار	?išon - e	ایشان (ملکی، مفعولی)
	بابا ← پدر		ایل ← طایفه
laš	باتلاق	?imon	ایمان
bâj	باج	?imon - biyârdan	ایمان آوردن
bâjênâq	باجناق	?in	این
bâx - t - an	باختن	?i - je	اینجا
bâd	باد	?in - jur(- i)	این جور
	باد ← ورم	?in - taraf	اینطرف

be - vâ - ess - an باریدن
 vâron - bevâressan باریدن باران
 باریدن باران (← آمدن)
 vâron - bimân
 باریدن باران (← زدن)
 vâron - bezân
 barf - bevâressan باریدن برف
 باریدن برف (← آمدن)
 barf - bimân
 bârik باریک
 باریک ← نازک
 vâ(z) باز (گشوده)
 bâz باز (پرنده)
 quš باز (پرنده)
 dâl - vâz باز (پرنده)
 باز ← دوباره
 bâzâr بازار
 bâzâr - i بازاری
 bâz - did بازدید
 bâzdid - hâkordan بازدید کردن
 vâ(z) - babiyan باز شدن
 vâ(z) - hâkordan باز کردن
 باز کردن با شدت
 be - zarb - vâ(z) - hâkordan

bâd - bimân باد آمدن
 باد آوردن ← ورم کردن
 bâdom بادام
 bâd - kon- ak بادبادک
 bâd - zan بادبزن
 bâd - bezân باد زدن
 باد کردن (به فروش رفتن)
 bâd - hâkordan
 باد کردن ← تکبر کردن
 باد کردن ← ورم کردن
 بادکنک ← بادبادک
 bâdemjôn بادنجان
 bâr بار (محموله، میوه، دفعه)
 bâr - biyâran بار آوردن
 vâ - on باران
 باران آمدن ← باریدن باران
 vâron - i بارانی
 بارانیدن باران (← آوردن)
 vâron - biyârdan
 بارانیدن برف (← آوردن)
 barf - biyârdan
 باربر ← حمال
 bârikallâ بارک الله
 bâr - hâkordan بار کردن

jur - i	بالائی	بازگو کردن ← گفتن
ĵor - tar	بالا تر	bâzu بازو
ĵor - beyšan	بالا رفتن	bâz - i بازی
	بالا رفتن از پله	bâzi - hâdân بازی دادن
pelle - sar - dari - ĵor - beyšan	بالا رفتن از دیوار	bâzi - hâkordan بازی کردن
divâr - e - sar - dari - ĵor - beyšan	بالا رفتن از کوه	بازیگوش ← شیطان
kuh - e - sar - dari - ĵor - beyšan		باسواد ← سواد دار
ĵor - bezân	بالا زدن	bâ - šo?ur با شعور
ĵor - bakešīyan	بالا کشیدن	bâq باغ
bâl - bezân	بال زدن	bâq - ešon باغات
zir - gis - i	بالش (مستطیل)	bâq - [e]von باغبان
matekâ	بالش (استوانه‌ای)	bâq - ĉe باغچه
sar - in	بالش (استوانه‌ای)	bu - vâf - t - an بافتن
bâleq	بالغ	bâ - fa:m با فهم
bom	بام	bâqâlâ باقلا
pošd - e - bom	بام	bâqlavâ باقلوا
bom - e - sar	بام	باقی ← ته مانده
bâ - mezze	بامزه	باقی ← بقیه
	بانگ ← داد	bâl بال
	با نمک ← بامزه	بالاخره ← آخر سر
	با نمک ← شیرین زبان	ĵor بالا
bâver	باور	ĵor - biyârdan بالا آوردن
		بالا انداختن (← دادن)
		ĵor - (h)âdân

vače - dâr	بچه دار	bâver - hâkordan	باور کردن
?owlâd - dâr	بچه دار	bâ - bafâ	با وفا
vačedâr - i	بچه داری	bâ - ham	با هم
kut - kâ	بچه سگ	hudi - ham - râ	با هم
šotor - vače	بچه شتر	vene	باید
vače - hâkordan	بچه کردن	vâyer	بایر
qelâ - kote	بچه کلاغ	vese	بایست
tar - vače	بچه کوچک	verk	بیر
dameč (-ak)	بچه گاو	be - jâ	بجا
pičâ - kote	بچه گربه	bejâ - biyârdan	بجا آوردن
var - kâ	بچه گوسفند	bejây - e	بجای
boxâr	بخار	be - jöz	بجز
bexâr - i	بخاری	vače - [g]one	بچه‌گانه
duni	بخاطر	vače - [g]i	بچه‌گی
baxt	بخت	tar - vačegi	بچه‌گی
be - baxš - i - [y] an	بخشیدن	vač (č) e	بچه
be - xsus	بخصوص	kote	بچه (در گروهی از حیوانات)
	بخور ← بخار	kor(r)e - ?asb	بچه اسب
bad	بد		بچه انداختن ← سقط جنین کردن
bad - bimân	بد آمدن		بچه اول ← بچه بزرگ
bad - biyârdan	بد آوردن	bez - vač (č)e	بچه بز
bad - baxt	بدبخت	gat - e - vače	بچه بزرگ
badbaxt - i	بدبختی	palang - kote	بچه پلنگ
bad - bu	بدبو	xers - kote	بچه خرس

berâr - zâ	برادر زاده	bad - jens	بدجنس
zan - berâr	برادر زن	bad - xos	بد خواب
ši - berâr	برادر شوهر	bad - del	بد دل
kučik - berâr	برادر کوچک	bad - dahan	بد دهان
berâr - i	برادری	bad - zât	بد ذات
barâ	برای	rad - hâkordan	بدرقه کردن
vâsere	برای	bad - zofon	بد زبان
?âsere	برای	bad - qiyâfe	بد شکل
yâsere	برای	bad - gomon	بدگمان
barâ - ?in	برای این	bad - meze	بد مزه
barâ ?in - ke	برای اینکه	bad - meze	بدن ← تن
či - [y]âsere	برای چه	ban - nom	بدنام
če - r(â)	برای چه	badan - e	بدنه
xodâ - [?]âsere	برای خدا	bedun - e	بدون
	برج ← ماه	be - de: - kâr	بدهکار
	برچیدن ← گرفتن	bede: kâr - i	بدهکاری
per - es(s) - â - n	برخاستن	be - deh - i	بدهکاری
	بر خیزانیدن		بدهی ← بدهکاری
per - es(s) - ân - i - [y]an	برداشتن ← گرفتن	bad - tarkib	بدهیکل
ba - ber - d - an	بردن	tim	بذر
baberd - e	بُرده	sař	بر
barde	بَرده	bar - â - bar	برابر
barz - [i]gar	برزرگ	berâr	برادر
		gat - e - berâr	برادر بزرگ

بزغاله ← بچه بز	barzigar - i	برزگری
بزک کردن ← آرایش کردن	ba - rišt - e	برشته
بزمجه ← سوسمار	sex	برشته
vas	barf	برف
basât	برف باریدن ← باریدن برف	برف باریدن
da - ves - t - an	barq	برق
bast - an - i	barq - i	برقی
bass - e	barkat	برکت
بسکه ← از بس	valg	برگ (جزئی از گیاه)
besyâr	varg	برگ (برگه)
bešqâb	kul	برگ (نوعی مانند برگ گلپر)
var - dass - i	da - gerd - ân - i - [y]an	برگردانیدن
piš - dass - i	da - ger - ess - an	برگشتن
šas	برگه ← برگ	برگه
šas - bezân	done	برنج
ba: - ba:	برّه ← بچه گوسفند	برّه
ma: - ma:	bere: ne	برهنه
ma:ma: - hâkordan	bory - on	بریان
ba:d	boryon - babilyan	بریان شدن
ba:d - an	boryon - hâkordan	بریان کردن
?in - ba:d - az - on	ba - bir - i - [y]an	بریدن
?in - ba:d - az - in	babiri	بریده
ba:d - az - zo:r	bez	بز
ba:z - i	gat	بزرگ

بلند شدن ← برخاستن	boqz	بغض
بلند قامت ← بلند قد	boqz - hâkordan	بغض کردن
boland - qad		بغض کردن (← گرفتن)
râs - hâkordan	gali - beytan	
بلند کردن ← گرفتن		بغل ← آغوش
بلند کردن ← برخیزانیدن	be - qeyr - e	بغیر
boland - i	be - qeyr - az	بغیر از
بلندی	baqqâl	بقال
balut	baqu - baqu	بقبقو (اسم صوت)
بلوط	sâroq	بقچه
bale	be - qast - e	بقصد
بلی	baqiyye	بقیّه
bilit	bâqi	بقیّه
بلیط	komplet	بکلی
bannâ	balâ	بلا
بتّا	be - lâ - taklif	بلا تکلیف
بن بست		بلافاصله ← فوری
da - vast		بلاگری ← شلوغ
band	mây - gannem	بلال
بند	bolbol	بلبل
بند ← سد	balad	بلد
tâ - bezân (← زدن)		بلد ← دانا
tâ - zan	bal - ke	بلکه
بند انداز	boland	بلند
šelvâr - band		
بند شلوار		
بنده ← برده		
banafš		
بنفش		
banafš - e		
بنفشه		
bu		
بو		
bute		
بوته		
bu - dâr		
بودار		

râ - daketan به راه افتادن
 râ - biyandâzan به راه انداختن
 râ - dangetan به راه انداختن
 به زمین افتادن
 ben - e - sar - baketan
 به زمین انداختن
 ben - e - sar - ðim - (h)âdân
 به زمین خوردن
 ben - e - bezân به زمین زدن
 behešt بهشت
 به عبادت رفتن (← کردن)
 ?iyâdat - hâkordan
 به عبادت رفتن
 (?un - e -) var - beyšan
 bahman بهمن
 be - hadaf - bezân به هدف زدن
 be - ham - boxordan به هم خوردن
 be - ham - bezân به هم زدن
 hudi - bezân به هم زدن
 yâd - bimân به یاد آمدن
 yâd - biyârdan به یاد آوردن
 bi بی
 بی ← بدون
 bi - ?âb - ru بی آبرو

bi - Ø - [y]an بودن
 da - bi - Ø - [y]an بودن (در مکان)
 بوسه ← ماچ
 بوسیدن ← ماچ کردن
 buqalamun بو قلمون
 بوی ← بو
 بوی سوختگی
 bu - [y]e - ba - sut - e - [g]i
 به (حرف اضافه)
 به ← را
 به (صوت)
 beh/be: به (خوراکی)
 به ← خوب
 به آرامی ← یواشکی
 به آهستگی ← یواشکی
 bâhâr بهار
 bahâne بهانه
 bahâne - beytan بهانه گرفتن
 بهتان ← تهمت
 bey - tar بهتر
 به حال خود گذاشتن ← ول کردن
 به دانه
 به دست آمدن
 به دست آوردن

pe - dâš - t - an	بیدار کردن	بیابان ← صحرا
bidâr - i	بیداری	بیات
bi - done	بی دانه	بی ادب
bid - mešk	بیدمشک	بی استخوان
bi - din	بی دین	بی باک
bi - râh - e	بیراهه	بی بخار
birun	بیرون	بی بند و بار ← ولو
der - gâ	بیرون	بی جهت ← بیخودی
dergâ - bimân	بیرون آمدن	بی بیچارگی
dergâ - biyârdan	بیرون آوردن	بی بیچاره
dergâ - beyšan	بیرون رفتن	بی حس
bis (-tâ)	بیست	بی حس
bis - o - yekk - i	بیست و یک	بی حس
bi - sevâd	بی سواد	بی حیا
	بیش ← بیشتر	بی خبر
biš - dar	بیشتر	بیختن ← غربال کردن
	بیشه ← جنگل	بیخود
bi - sedâ	بی صدا	بیخودی
bi - taraf	بی طرف	بید (درخت)
bi - boxâr	بیعار	بید (جانور)
ba?âne	بیعانه	بیدار
bi - ?orze - [g]i	بی عرضگی	بیدار شدن
bi - ?orze	بی عرضه	بیدار شدن ← برخاستن
bi - kâr	بیکار	بیدار کردن

ben	پائین	bikâr - i	بیکاری
	پائین افتادن ← به زمین افتادن	bi - kas	بی کس
	پائین انداختن ← انداختن پائین		بیگاری کردن (← بودن)
	پائین انداختن ← به زمین انداختن	bedun - e - mez - biyan	
ĵir - i	پائینی	bi - gomon	بی گمان
pâ - bere:ne	پا برهنه	bil	بیل
	پابند ← پای بند		بیمار ← مریض
tabaq	پا تختی	bimâr - esson	بیمارستان
sur - e - zen - e	پا تختی	bi - mezze	بی مزه
pelek - ine	پا توق	bi - ma:ni	بی معنی
pâd[i] - šâ	پادشاه	beyn	بین
pârč	پارچ		بی نمک ← بی مزه
pârče	پارچه	fini	بینی
pârs	پارس	bive	بیوه
pâr - sâl	پارسال	bive - zenâ	بیوه زن
pârs - hâkordan	پارس کردن	bihude	بیهوده
pâr - sang	پارسنگ	bi - huš	بی هوش
pâ - ru	پارو		پ
pâru - hâkordan	پارو کردن		
pâre	پاره		
hâči	پاره پاره	pâ	پا
pâre - pâre	پاره پاره	be - pâ - s - an	پائیدن
	پاره پوره ← پاره پاره	pâ?iz	پائیز
pâre - babiyan	پاره شدن	ĵir	پائین

paxš	پخش
piyar	پدر
bâbâ	پدر
gat - e - bâ	پدر بزرگ
	پدر خوانده (شوهر مادر)
mâr - e - mard - ak	
mâr - e - ši	پدر خوانده
zan - piyar	پدر زن
ši - piyar	پدر شوهر
por	پُر
par	پَر
par - (h)âdân	پرانیدن
par - par	پَر پَر
parpar - babiyan	پَر پَر شدن
parpar - hâkordan	پَر پَر کردن
part	پرت
	پرتاب ← پرت
part - hâkordan	پرتاب کردن
	پرتاب کردن ← انداختن
part - gâ	پرتگاه
	پرت و پلا ← چرت و پرت
parč	پَرچ
parčam	پَرچم
čapar	پَرچین

hâči - babiyan	پاره شدن
pâre - hâkordan	پاره کردن
hâči - hâkordan	پاره کردن
pašne	پاشنه
be - pâ - t - an	پاشیدن
pâk	پاک
pâk - hâkordan	پاک کردن
pâk - kon	پاک کن
pâlon	پالان
pâlon - duj	پالان دوز
	پالودن ← صاف کردن
pâlud - e	پالوده
pun - za: (-tâ)	پانزده
pân - sad (-tâ)	پانصد
	پایان ← آخر
pâ - ban(d)	پای بند
pây - mâl	پایمال
pây - e	پایه
patu	پتو
peč - peč	پیچ
pečpeč - hâkordan	پیچ کردن
ba - pe - t - an	پختن (لازم و متعدی)
bapet(-e)	پخته
	پخته شدن ← پختن

par - ande	پرنده	parč - ak	پرچین
par - vâz	پرواز	por - xor	پُر خور
parvâz - hâdân	پرواز دادن		پر داختن ← رسیدن
	پرواز دادن ← پرائیدن	par - dâr	پرداز
parvâz - hâkordan	پرواز کردن	parde	پرده
parvâne	پروانه	por - rang	پُر رنگ
bolbol - ak	پروانه	por - ru	پُر رو
par - e	پَرّه	porru - [?]i	پُر روئی
pa: rez	پرهیز		پُر ز ← پشم
pa: rez - hâkordan	پرهیز کردن	parast - âr	پرستار
pa: rez - gâr	پرهیزگار	vače - dâr	پرستار بچه
pa: rezgâr - i	پرهیزگاری	parast - eš	پرستش
ba - p(p)er - i - [y]an	پریدن	parasteš - hâkordan	پرستش کردن
ba - per - ess - an	پریدن	parasdu	پرستو
	پریدن از (سر) جای خود		پرستیدن ← پرستش کردن
še - jây - sar - dari - baperessan			پرشمش ← سؤال
	پریدن از خواب	parse - bezân	پرسه زدن
?az - xow - baperessan		ba - pors - i - [y]an	پرسیدن
	پریدن از (دل) خواب	por - hâkordan	پُر کردن
xow-y-del-dari-baperessan			پُر کردن ← داخل کردن
pari - ruz	پریروز	par - bakeniyan	پَر کنندن
pariš - on	پریشان	par - ba - keni	پَر کننده
parišon - babiyan	پریشان شدن	harf - zan	پُر گو
parišon - hâkordan	پریشان کردن		پُر مو ← مودار

ši - pesar	پسر خوانده (پسر شوهر)	parišon - i	پریشانی
še - rikâ	پسر خود	pari - šow	پریشب
dâ?i - pesar	پسر دائی	poz	پُز
?âmu - pesar	پسر عمو	pač - enâ	پَزا
?am(ma) - pesar	پسر عمّه	ba - peč - ân - i - [y]an	پزائیدن
pas - fardâ	پس فردا	poz - hâdân	پزدادن
pas fardâ - šow	پس فردا شب		پُزی ← افاده‌ای
pas - beytan	پس گرفتن	pažmord - e	پژمرده
piš - bo - mones	پس مانده	ba - pelâs	پژمرده
pas - nemâz	پس نماز	pas	پس
pas - in	پسین	pas - andâz	پس انداز
pasin - fardâ	پسین فردا	piš - pari - ruz	پس پیروز
pešt	پشت	piš - pari - šow	پس پریشب
pošt	پشت	pas - i - pas - i	پس پس
	پشت بام ← بام	pas - pas - i	پس پسکی
pây - e - pešt	پشت پا		پستان ← سینه
pešt - e - sar - e - ham	پشت سر هم	poson - ak	پستانک
pošt - ak	پشتک	pas - u	پستو
	پشتک ← کله معلق	peste	پسته
gerden - e - pešt	پشت گردن	pesse - [?]i	پسته‌ای
gerdenepešt - i	پشت گردنی	pesar	پسر
	پشت گرم ← دلگرم	rikâ	پسر
pešt - e	پشته	javon - e - rikâ	پسر جوان
pošt - i	پشتی	xâl(e) - pesar	پسر خاله

panĵ - â (- tâ)	پنجاه	pešt - i	پشتی
panĵare	پنجره	zir - kun - i	پشتی زیر پا
pan - šambe	پنجشنبه	pešt - [e]von	پشتیان
panĵ - e	پنجه	pašgal	پشگل
penhon	پنهان	pašm	پشم
penhon - babiyan	پنهان شدن		پشمالو ← مودار
penhon - ba - bi - [y] a	پنهان شده	pašm - ak	پشمک
penhun - i	پنهانی	paše	پشه
panir	پنیر	lal	پشه زنده
pitinik	پودنه	pak - o - poz	پک و پز
	پوز ← چانه		پگاه ← صبح
ba - pis - ân - i - [y] an	پوشانیدن	pel	پل
pus	پوست	ba - pelâs - Ø - an	پلاسیدن
	پوسته ← پوست	bapelâs	پلاسیده
pus - in	پوستین	češm - e - pelk	پلک چشم
ba - pis - Ø-an	پوسیدن	palang	پلنگ
bapis - e	پوسیده	pelâ	پلو
puš - âk	پوشاک	pelle	پله
ba - puš - ân - i - [y]an	پوشانیدن	pelle - kon	پله کان
	پوشانیدن ← داخل کردن	panâ	پناه
ba - puš - i - [y]an	پوشیدن	pambe	پنبه
pul	پول	pambe - done	پنبه دانه
	پولاد ← فولاد	panĵ	پنج
pul - parast	پول پرست	panš (-tâ)	پنج

perâr - sâl	پیر ارسال	پول دوست ← پول پرست
piran	پیراهن زنانه	pul - ak پولک
ĵom(m)e	پیراهن مردانه	pa:li پهلو
	پیر پیر (خیلی پیر) ← گفتار	kaš پهلو
pir[e] - zenâ	پیر زن	پهلو ← پیش
pir [e] - mardi	پیر مرد	pa:lev - on پهلوان
pir - i	پیری	pa:levon - i پهلوانی
piš	پیش	pa:n پهن
var	پیش	zur پهن
piš - az - in	پیش از این	pa:n - â پهنا
pišazin - ke	پیش از اینکه	pa:n - babiyan پهن شدن
piš - az - zo:r	پیش از ظهر	pa:n - hâkordan پهن کردن
پیش از ظهرانه (خوراک حدود ساعت		pey پی
pas - nâhâr	(۱۰ صبح)	piyâde پیاده
piš - âmad	پیشامد	piyâz پیاز
	پیش انداختن ← جلو انداختن	piyâle پیاله
piš - uni	پیشانی	naft - e - jâ پیت
piš - band	پیش بند	pe: č پیچ
piš - bin - i	پیش بینی	da - pič - ân - i - [y]an پیچانیدن
piš - tar	پیشتر	da - pič - i - [y]an پیچیدن
	پیش خدمت ← خدمتکار	da - pe - t - an پیچیدن
piš - dass - i	پیشدستی	pe: dâ پیدا
piš - raft	پیشرفت	pe: dâ - hâkordan پیدا کردن
piš - qes	پیش قسط	pir پیر

tenâb - bâz - i	تاب بازی	piš - keš - i	پیشکش
	تاب بازی کردن	piš - bin - i - kar	پیشگو
tenâb bâzi - hâkordan			پیشگوئی ← پیش بینی
to: - hâdân	تاب دادن	piš - nemâz	پیش نماز
tâv - esson	تابستان	piš - vâz	پیشواز
tâbut	تابوت	piš - e	پیشه
tâb - e	تابه	piš - in	پیشی
be - tâb - ess - an	تاییدن		پیشین ← پیشی
tâj	تاج	peyqom	پیغام
tâjjer	تاجر	peyqambar	پیغمبر
tâ - lâ	تا حالا	peymâne	پیمانانه
tâxt	تاخت	pine - duj	پینه دوز
	تاختن (← کردن)	pi	پیه
tâxt - hâkordan		pi - suz	پیه سوز (نوعی چراغ)
târ	تار (آلت موسیقی)		
hâl	تار (تار مو)		ت
târ - bezân	تار زدن		
târ - tan	تار عنکبوت		تأخیر ← دیر
mi - hâl	تار مو	tâ	تا (حرف اضافه و ربط)
târix	تاریخ	tâ	تا (واحد شمارش، کلمه ممیز)
târix - i	تاریخی		تاب (وسیله بازی، ستاک حال «تاییدن»)
târ - ik	تاریک	tow / to:	
târik - i	تاریکی		تاب ← طاقت
tâxt - hâdân	تازاندن (← دادن)		تابانیدن ← تاب دادن

ta:qiq	تحقیق	tâze - [g]i	تازگی
ta:qiq - hâkordan	تحقیق کردن	tâze	تازه
ta?ammol	تحمل	تازه ← تر	
ta:vil	تحویل	تازه به دوران رسیده	
taxt	تخت	tâze - ru - kâr - b - imâ	
taxt - e	تخته	tâze - ?âres	تازه عروس
taxte - nard	تخته نرد	tâz - i	تازی
taxtenard - bâz - i	تخته نرد بازی	tâksi	تاکسی
	تخم ← بذر	tâvun	تاوان
	تخم پرنده ← تخم مرغ	تاول ← ورم	
češm - e - toxm	تخم چشم	tab	تب
	تخم دوزرده	tuvaq	تبر
du - zard - en - e - morq - one	تخم ریزی	tabar - zin	تبرزین
toxm - riz - i	تخم ریزی کردن	tavarek - i	تبرک
		تبریک ← مبارک باد	
toxmrizi - hâkordan		tab - hâkordan	تب کردن
kabutar - e - morq - one	تخم کبوتر	تپانیدن ← داخل کردن	
morq - one	تخم مرغ	tappe	تپه
toxm - e	تخمه	kučik - tappe	تپه کوچک
toxme - siyâ	تخمه آفتاب گردان	تپیدن (قلب) ← کوبیدن	
	تخمین ← حدس	tejârat	تجارت
	تدبیر ← فکر	tajrobe	تجربه
tar	تر	tuffe	تحفه
	ترا ← تورا	ta:qir	تحقیر

ترک خوردن (← گرفتن)	terâzi	ترازو
tarak - beytan	be - t(e) râš - i - [y]an	تراشیدن
tark - hâkordan	tarab	تراب
tarke	tarab - çe	ترابه
ba - terk - ess - an	tarbiyat	تربیت
kavar	tarxun	ترخان
tar - tiz - ak	tars	ترس
fini - suj	ba - ters - ân - i - [y]an	ترسانیدن
teryâk	tars - u	ترسو
talid	ba - ters - i - [y]an	ترسیدن
talid - hâkordan	torš	ترش
zir - andâz	taraššo	ترشح
kučik - zirandâz	torš - babiyan	ترش شدن
tašne - [g]i	torš - i	ترشی
tašnâ		ترشی آلو (آلو پخته)
تصفیه ← تمیز	hali - pat - e - kâ	
tasfiye - hesâb	taraqqi	ترقی
târof	taraqqi - hâkordan	ترقی کردن
ta?ajjjob	tark	تُرک
ta?ajjjob - hâkordan	tork	تُرک
ta:rif	tarak	تَرک
ta:rif - hâkordan	tarak - hâdân (← دادن)	ترکانیدن (← دادن)
tasseb		تَرک خوردن
ta:zim	tarak - boxordan	

تکیه کردن ← تکیه دادن	tof	تف
tagarg	تگرگ	تفاوت ← فرق
tal	تلخ	تفريح
talaf	تلف	تفريحگاه
talaf - babiyan	تلف شدن	تفنگ
telefon	تلفن	تقدير
tolombe	تلمبه	تقس
tale	تله	تقس ← شلوغ
tamešâ	تماشا	تقسير
tamešâ - çi	تماشاچی	تقليد کردن ← نگاه کردن
tamešâ - hâkordan	تماشا کردن	تکان
tamon	تمام	تکان خوردن
tamon - babiyan	تمام شدن	تکان دادن
tamon - hâkordan	تمام کردن	تکانیدن ← کوبیدن
tamrin	تمرین	تکبر کردن (← داخل کردن)
tamennâ	تمنا	bâd - dakordan
tamiz	تمیز	dokme
tan	تن	تکمه ← پولک
tambâku	تباکو	tikke
tomon	تبان	tikke - tikke
tambal	تنبل	تگه تگه کردن
tond	تند	tikketikke - hâkordan
tiz	تند	tekye
	تند ← سریع	تکيه
		تکيه دادن
		tekye - hâdân

tur	تور	tan - doros(t)	تندرست
vanne	تور (برای جمع کردن کاه)	tandorost - i	تندرستی
te - re	تورا	tanaqqolât	تنقلات
tu - beyšan	تور رفتن	tang	تنگ
tuše	توشه	tong	تُنک
râ - nun	توشه راه	tang - e	تنگه
towfiq	توفیق	tandir	تنور
tule	توله	tan - umand	تنومند
tule - sag	توله سگ	tanhâ	تنها
toman	تومان	to	تو (فاعلی)
tonel	تونل	te	تو (ملکی، مفعولی)
tu?in	توهین	tu	تو (داخل)
tu?in - hâkordan	توهین کردن	dele	تو (حرف اضافه)
ta:	توی ← تو	tavân	توان
xiyâr - e - sar	ته خیار	tavân - â	توان ← نا
ta:did	تهدید	tavânâ - [?]i	توانائی
pišt - i	ته دیگ	ba - tun - ess - an	توانستن
te:run	تهران	tobre	توبره
sigâr - bo - mones	ته سیگار	tube	توبه
ta: - mond - e	ته مانده	tup	توپ
to:mat	تهمت	tup - bâz - i	توپ بازی
to:mat - bezân	تهمت زدن	tit	توت
tir	تیر (اسلحه)	toton	توتون

kuli - kuli	
ĵājim	جاجیم
ĵādu	جادو
ĵādu - ĵambal	جادو جنبل
ĵādde	جاڊه
ĵār - ĉi	جارچی
ĵā - ru - barq - i	جارو (برقی)
sāĵe	جارو (چوبی)
sāĵe - dass - e - dār	جارو (دسته دار)
ĵār - o - ĵanjāl	جارو و جنجال
sāĵe - hākordan	جارو کردن
	جاری شدن ← رفتن
ĵā - hākordan	جا کردن
ĵā - ĵā - hākordan	جا کردن مرغ
ĵāliz	جالیز
ĵām	جام
ĵom (m)e	جامه
ĵon	جان
ĵā - nemâz	جانماز
ĵân - [e]var	جانور
ĵây - [e]gâ	جایگاه
ĵobrân	جبران
ĵobrân - hākorkan	جبران کردن
ĵosse	جڙه

tir	تیر (نام ماه)
tir - dim - (h)âdân	تیر انداختن
tir - bâr - ân	تیر باران
ĉu - [?]i - tir	تیر چوبی
tir - bo - xord - e	تیر خورده
	تیرک (وسیله ای برای صاف کردن خمیر نان)
ver - ess - an	
tir - kamon	تیر و کمان
geš - tofang	تیر و کمان (وسیله بازی)
teĵ	تیز (در مورد مداد و چاقو)
tiše	تیسه
teq	تیغ

ج

ĵâ(y)	جا
ĵâ - ?oftâd - e	جا افتاده
ĵâ - be - ĵâ	جابجا
ĵâbeĵâ - babiyan	جابجا شدن
ĵâbeĵâ - hākordan	جابجا کردن
ĵây - pâ	جا پا
	جا جا (صوت برای جا کردن مرغ)
ĵâ - ĵâ	
	جا جا (صوت برای جا کردن مرغ)

ǰa:far - i	جعفری	ǰad	جد
ǰa: l	جعل	ǰodâ	جدا
kur - i - bi	جغد	ǰodâ - [ʔ]i	جدائی
ǰoft	جفت	ǰodâ - hâkordan	جدا کردن
ǰoft - ak	جفتک	ǰazân	جذام
ǰigar	جگر	ǰazân - i	جذامی
ǰigar - foruš	جگرکی	ǰer - bezân	جرزدن
	جُل ← فرش	ǰor?at	جرات
ǰalâ	جَلا	ǰor?at - hâkordan	جرات کردن
ǰalâ - hâdân	جَلا دادن	ǰerâhat	جراحت
kâšem	جلیک	ǰor?e	جرعه
ǰeld	جلد	ǰaraqqe	جَزَقَه
	جلو ← پیش	ǰorm	جرم
	جلوئی ← پیشی	ǰarime	جریمه
piš - bengetan	جلو انداختن	ǰoz	جز
ǰeleqqe	جلیقه		جز ← بجز
ǰa:m	جمع	ǰez - o - vez	جز و وز (اتباع)
ǰa:m - babiyan	جمع شدن		جستجو کردن ← گردیدن
ǰa:m - hâkordan	جمع کردن		جستن ← پیدا کردن
ǰa:m - o - ǰur	جمع و جور		جَستَن ← پریدن
ǰom?e	جمعه	ǰasur	جسور
ǰen	جن		جسور ← بی باک
	جُنَب ← تکان	ǰašn	جشن
	جنبانیدن ← تکان دادن	ǰa:be	جعبه

juš - bezân	جوش زدن	جنبیدن ← تکان خوردن
	جوشیدن ← جوش آمدن	ĵanjâl جنجال
ĵo: har	جوهر	ĵens جنس
kile	جوی	ĵang جنگ
ba - ĵ(ĵ)o - t - an	جویدن	ĵang - ĵu جنگجو
baĵos	جویده	ĵangal جنگل
ĵâhâz	جهاز	ĵo: جو
ĵahân	جهان	ĵevâb جواب
ĵahannam	جهنم	ĵevâb - hâdân جواب دادن
ĵohud	جهود	gu?âl جوال
ĵib	جیب	guvâl جوال
ĵir - ĵir - ak	جیر جیرک	guvâl - duĵ جوالدوز
ĵeke	جیغ	ĵavon جوان
ĵeke - bakešijan	جیغ کشیدن	ĵavâher جواهر
ĵive	جیوه	ĵuĵe جوجه
		šâl - torš - i جوجه تیغی
	چ	ĵur جور
	چائی ← چای	ĵereb جوراب
ĉâder	چادر (خیمه)	ĵur - i جوری (طوری)
ĉâder	چادر (حجاب زنان)	ĵuš جوش (برجستگی روی پوست)
?ezâr	چادر شب	ĵuš - bimân جوش آمدن
ĉâdor - nešin	چادر نشین	جوش آوردن (← دادن)
ĉâroq	چارق	ĵuš - hâdân جوشانیدن ← جوش آوردن

čodan	چدن	čâr - ak	چارک
	چرا ← برای چه	čâr - be - dâr	چاروادر
čer - â	چرا (چریدن)	čâre	چاره
čerâq	چراغ	čâšni	چاشنی
	چراغان ← چراغانی	čâq	چاق
čerâq - (v)un - i	چراغانی	kârd	چاقو (بزرگ)
gerd [e] - suz	چراغ نفتی	čâqu	چاقو (کوچک)
	چراغ نفتی ← لامپا	čâq - o - čelle	چاق و چله (اتباع)
čer - â - gâ	چراگاه	čâle	چاله
ba - č (č)er - ân - i - [y]an	چرانیدن	čone	چانه
čarb	چرب	čone - bezân	چانه زدن
čarb - i	چربی	čâ	چاه
čort	چرت	čâ?i	چای
čort - bezân	چرت زدن		چایچی ← قهوه چی
čert - o - pert	چرت و پرت (اتباع)	čap	چپ
čarx	چرخ		چپانیدن ← داخل کردن
	چرخاندن ← چرخ دادن	čapar	چپر
čarx - hâdân	چرخ دادن	čopoq	چپق
ba - čerx - ess - an	چرخیدن	čap - hâkordan	چپ کردن
čerck	چرک	čap - al	چپه
čerck - i	چرک آلود	čapal - babiyan	چپه شدن
	چرکی ← چرک آلود		چپیدن ← تو رفتن
čarm	چرم	čatr	چتر
čarand	چرند	čaxmâx	چخماق

matelak - bezân	چشمک زدن	čuruk	چروک
češm - e	چشمه		چروکیدن (← شدن)
	چطور ← چه جور (ی)	čuruk - babiyan	
čâq - ulu	چغاله	čurukid - e	چروکیده
čâqulu - bâdom	چغاله بادام	ba - č(č)er - ess - an	چریدن
čoqondar	چغندر	časb	چسب
čeft	چفت	ba - česb - ân - i - [y]an	چسبانیدن
čeft - hâkordan	چفت کردن	časb - hâdân	چسبانیدن (← دادن)
če - qadr	چقدر	časb - nâk	چسبناک
če - kâr	چکار	ba - česb - ess - an	چسبیدن
čekâr - e	چکاره	češ(m)	چشم
ba - č(č)ek - ân - i - [y]an	چکانیدن		چشم آبی ← زاغو لو
	چکانیدن قطره (← داخل کردن)	češm - e - râ	چشم براه
qatre - dakordan		češ - puš - i	چشم پوشی
čakkuš	چکش	češ - bapušiyân	چشم پوشیدن
čakme	چکمه		چشم پوشیدن ← چشم پوشی کردن
čekk - e	چگه		چشم پوشی کردن
čekke - čekke	چگه چگه	češpuši - hâkordan	
ba - ček - ess - an	چکیدن	češm - dard	چشم درد
če - gun - e - [g]i	چگونگی	pičâ - češm	چشم سبز (گره چشم)
če - gun - e	چگونه	češm - sabz	چشم سبز
	چگونه ← چه جور (ی)	češm - siyâ	چشم سیاه
čolâq	چلاق	češm - ak	چشمک
	چلائیدن ← آب چلان کردن	češmak - bezân	چشمک زدن

	چوب بست ← داربست	šelap - šilip	چلب چلب (اتباع)
káč	چوب دستی	čolow	چلو
ču - ruš	چوب فروش		چلو ← پلو
ču - [ʔ]i	چوبی	čelvâr	چلوآر
čupon	چوپان	čolow - kebâb	چلوکباب
gâleš	چوپان	čell - e	چله
čon	چون	čelle - [y]e - tâv - esson	چله تابستان
čon - ke	چونکه	čomâq	چماق
če / či	چه	čamedon	چمدان
čâr (-tâ)	چهار	čaman	چمن
čâr - pâ	چهارپا	čaman - zâr	چمنزار
čâr - pây - e	چهارپایه	čenâr	چنار
čâr - da: (-tâ)	چهارده	čen - on	چنان
čâr - râh	چهارراه	čenon - ke	چنانکه
čâr - su	چهارسو	čând	چند
čâr - šambe	چهارشنبه	čan(ni)	چند
čâr - šambe - sur - i	چهارشنبه سوری - i	čand - om	چندم
čâr - sad(-tâ)	چهارصد	čandom - in	چندمین
čâr - fasl	چهار فصل	čand - i	چندی
čâr - guš	چهار گوش	čang	چنگ
če - jur - i	چه جور (ی)	čang - âl	چنگال
	چه کسی ← کی	čang - ak	چنگک
čel (-tâ)	چهل	čen - in	چنین
če - vax	چه وقت	ču	چوب

hads	حدس
harâj	حراج
harârat	حرارت
harom	حرام
harom - zâd - e	حرامزاده
hers	حرص
hers - boxordan	حرص خوردن
harf	حرف
harf - bezân	حرف زدن
soxan - bezân	حرف زدن
harkat	حرکت
haram	حرم
hormat	حرمت
harif	حریف
hes	حس
hesâb	حساب
hesâb - i	حسابی
hasrat	حسرت
hasud	حسود
hasud - i	حسودی
hasbe	حصبه
hazrat	حضرت
haz	حظ
haz - hâkordan	حظ کردن

ba - çi - Ø - [y]an	چیدن (میوه)
	چیدن (سفره و میز)
da - çi - Ø - [y]an	
çiz	چیز
çiz - i	چیزی
çin	چین

ح

	حاج ← حاجی
hâjat	حاجت
hâj - i	حاجی
hâzer	حاضر
hâkem	حاکم
hâl	حال
	حبس ← زندان
habb - e	حبّه
habbe - qand	حبّه قند
hatm - an	حتماً
haj	حج
hejmat	حجّامت
kuze - pil - ak	حجّامتِ پشت
hejmat - kalle	حجّامتِ سر
hojre	حجره
hejle	حجله

howle	حوله	haq	حق
hayâ	حیا	huquq	حقوق
hayât	حیاط	bizit	حق ویزیت
kennâ	حیاط	hoqqe	حقّه
heyf	حیف	hoqqe - bâz	حقّه باز
heyvon	حیوان	hokm	حکم
		hokumat	حکومت
		hakim	حکیم
		halâl	حلال
		halâl - iyat	حلالیت
		halab - i	حلبی
		zenjel	حلزون
		halq	حلق
			حلق آویز ← آویزان
		halq - e	حلقه
		halvâ	حلوا
		hammâl	حمّال
		hammom	حمّام
		henâ	حنا
		henâ - bann - on	حنابندان
		hanjare	حنجره
		hur - i	حوری
		howz	حوض
		kučik - ak - howz	حوضچه
	خ		
xâtam	خاتم		
xâr	خار		
	خارانیدن ← خاریدن		
	خارپشت ← جوجه تیغی		
	خارج ← بیرون		
	خارج شدن (← رفتن)		
der - gâ - beyšan			
xâr - eš	خارش		
	خاریدن (← کردن)		
xâreš - hâkordan			
ba - kelâš - i - [y]an	خاریدن		
xâs - iyat	خاصیت		
xâter	خاطر		
xâter - ja:m	خاطر جمع		
xâk	خاک		

xabar	خبر	xâk - andâz	خاک انداز
xatne	ختنه		خاکروبه ← آشغال
xatne - sur - i	ختنه سوران	kale - xâk	خاکستر
xejâlat	خجالت	xâkestar - i	خاکستری
xejâlat - bakešîyan	خجالت کشیدن	xâk - hâkordan	خاک کردن
xodâ	خدا	xâk - e	خاکه
xodâ - bi - [y]âmorz	خدا بیامرز	xâke - zeqâl	خاکه زغال
xodâ - fez	خداحافظ	qan - xâke	خاکه قند
xodâfez - i	خداحافظی	xâl	خال
xodâ - [y]â	خدایا	xâl - dâ	خالدار
xetmat	خدمت	xâleq	خائق
xetmat - kâr	خدمتکار	xâle	خاله
xetmat - hâkordan	خدمت کردن		خاله زاده ← دختر خاله
xar	خر		خاله زاده ← پسر خاله
xerâb	خراب	xâli	خالی
xerâb - e	خرابه	xâm	خام
xarrâzi	خرازی	xâmuš	خاموش
xarmeze	خربوزه	xâmuš - hâkordan	خاموش کردن
xarj	خرج		خامه ← سرشیر
xarj - hâkordan	خرج کردن	xânem	خانم
xorjin	خرجین	xone - vâr	خانوار
xar - čang	خرچنگ	xone / xune	خانه
xer - xer	خیر خیر	gat - e - xone	خانه بزرگ
xor - xor	خُر خُر	kučik - ak - xone	خانه کوچک

xast - e - [g] i	خستگی	xord	خُرد
xast - e	خسته	xordâd	خرداد
xaste - babiyan	خسته شدن	xord - hâkordan	خُرد کردن
ganes	خسیس	xord - e	خُرده
xešt	خشت	xers	خرس
kino	خشتک	xar - fa:m	خر فهم
xašxâš	خشخاش	xar - guš	خرگوش
xošk	خشک	xormâ	خرما
	خشکانیدن ← خشک کردن	xormâ - [?]i	خرمائی
xošk - sâl - i	خشکسالی	xar - magas	خرمگس
xošk - babiyan	خشک شدن	xarman	خرمن
xošk - hâkordan	خشک کردن	xarman - kub	خرمن کوب
	خشکیدن ← خشک شدن		خرمن کوبیدن
	خشکیده (خشک شده)	xarman - bakotoniyan	
xošk - babi - [y]a			خرناس ← خرناسه
xašm	خشم	xornâse	خرناسه
xašen	خشن	xal - vâr	خروار
xosus - i	خصوصی	telâ	خروس
xat	خط	xar - iy[y]at	خریت
xatâ	خطا	xarid - âr	خریدار
	خطا کار ← زیانکار	ba - xer - i - [y]an	خریدن
xatar	خطر	baxeri	خریده
xatar - dâštan	خطر داشتن		خرزانه ← گنج
xatar - nâk	خطرناک	xazine	خرزینه

virike	خمیر آش	xatmi	خطمی
xanjar	خنجر	xoffâš	خفاش
ba - xen - ân - i - [y]an	خندانیدن	xafa - xon	خفقان
xandaq	خندق	xafe - [g]i	خفگی
xann - e	خنده	xafe	خفه
xanne - ru	خنده رو	xafe - badiyan	خفه شدن
ba - xen - ess - an	خندیدن	xafif	خفیف
xonak	خنک	xol	خُل
xow	خواب	šeft	خُل
ba - xos - ân - i - [y]an	خوابانیدن	xelâs	خلاص
xow - badiyan	خواب دیدن	xala - bân	خلبان
	خوابگاه ← اطاق خواب	xallat - i	خلعت
ba - xo - t - an	خوابیدن		خلعتی ← خلعت
xâje	خواجه	xolq	خُلُق
xâr	خوار	xalq	خَلق
xâr - i	خواری	xalq - hâkordan	خلق کردن
xâst - gâr	خواستگار	xol - gir - i	خُل گری
xâstgâr - i	خواستگاری	xalvat	خلوت
(be-) xâys - Ø - an	خواستن	xam	خَم
bo - xon - ess - an	خواندن	xom	خُم
xân - ande	خواننده	xomâr	خمار
xâxor	خواهر	xomre	خمره
dedâ	خواهر	xamyâze	خمیازه
gat - e - xâxor	خواهر بزرگ	xamir	خمیر

xoš - ru	خوشرو	xâxor - zâ	خواهر زاده
	خوشگل ← قشنگ	zan - xâxor	خواهر زن
xuše	خوشه	ši - xâxor	خواهر شوهر
xoš - heykal	خوش هیکل	xâ - [?]eš	خواهش
xoš - i	خوشی	xob/xub	خوب
xi	خوک	xob - i	خوبی
xun	خون	šer	خود
xun - i	خونی	še	خود (ملکی)
xiš	خویش	xod - dâr - i	خودداری
xiš - âvand	خویشاوند	xoddâri - hâkordan	خودداری کردن
xišâvand - i	خویشاوندی	xod - sar	خود سر
xiš - o - qowm	خویش و قوم	xod - emon - i	خودمانی
xiyâvon	خیابان	xor - âk	خوراک
xiyâr	خیار		خورانیدن ← دادن
mahall - i - xiyâr	خیار چنبر	bo - xor - d - an	خوردن
xayât	خیاط	xord - an - i	خوردنی
xiyâl	خیال	boxord - e	خورده
xiyânat	خیانت	xor - eš	خورش
xeyr	خیر	xor - šid	خورشید
šel	خیس	xoš	خوش
	خیسانیدن ← خیس کردن	xoš - bimân	خوش آمدن
šel - babiyan	خیس شدن	xoš - ây - and	خوش آیند
šel - hâkordan	خیس کردن	xoš - vaxt	خوش بخت
	خیسیدن ← خیس شدن	xoš - bu	خوش بو

dâru	دارو	xit	خیط
dâru - xone	داروخانه	xit - hâkordan	خیط کردن
fendâre	داس (بزرگ)	xik	خیک
dâz	داس (کوچک)	xeyli	خیلی
?alaf - ċin - e	داس (علف چین)	xeyme	خیمه
dâš - t - an	داشتن		
dâq	داغ	د	
dâq - did - e	داغ دیده		
dâl - on	دالان	dâ?i	دائی
dâm	دام		داخل ← تو
dâmâd	داماد		داخل شدن ← تو رفتن
dâman	دامن	da - kor - d - an	داخل کردن
dâman - e	دامنه	dâd	داد
dun - â	دانا	benqu?i	داد
dunâ - [?]i	دانائی	dâd - bakešīyan	دادکشیدن
dun - ess - an	دانستن		دادکشیدن (← بستن)
done	دانه	benqu?i - davestan	
	دانه ← بذر	hâ - dâ - Ø - n	دادن
dâvud - i	داودی	dâd - o - bi - dâd	داد و بیداد
dâyre	دایره		داد و فریاد ← داد و بیداد
das - dâyre	دایره زنگی	dâr	دار
dâyem	دایم	dâr - bas	داربست
dâye	دایه	dâr - ċin	دارچین
dabbâq	دبّاق	dâr - koten - ak	دارکوب

دراندن ← پاره کردن	dočâr	دچار
dar - i - ĵe در اینجا	kijâ	دختر
dar - in - surat در اینصورت	detar	دختر
درباره ← راجع به	xâl(e) - detar	دختر خاله
dar - von دربان	ši - detar (دختر شوهر)	دختر خوانده
dar - be - dar دربدر	še - detar	دختر خود
درببر کردن ← پوشیدن	dâ?i - detar	دختر دائمی
dar - bas دربست	?âmu - detar	دختر عمو
در جای خود ایستادن	?am (ma) - detar	دختر عمه
še - ĵây - sar - bessân	dar	در (ب)
dâr درخت	در (در ظرف چون قابلمه و جز آن)	
?angur - dâr درخت انگور	sar - e	
derax - kâr - i درختکاری		در ← تو
deraxš - ân درخشان	dor	دُر
deraxš - ande درخشنده	dar - âmad	درآمد
dard درد	dar - bimân	درآمدن
dard - biyârdan درد آوردن		درآمدن ← بیرون آمدن
dard - e - sar درد سر		در آن ← درون آن
dard - hâkordan درد کردن	dar - u - ĵe	در آنجا
dard - mand دردمند		در آوردن ← بیرون آوردن
dardmand - i دردمندی	derâz	دراز
dar - e - dig در دیگ	derâz - â	درازا
dar - beyšan در رفتن	derâz - bakešijan	دراز کشیدن
darz درز	derâz - i	درازی

dar - ham - on - vax	در همان وقت	dars	درس
	در هم شدن ← مخلوط شدن	doros	درست
	در هم فرو رفتن ← فرو رفتن	doros - kâr	درستکار
	در هم فرو کردن ← فرو کردن	doros - hâkordan	درست کردن
	در هم کردن ← مخلوط کردن	dorošt	درشت
	در همین لحظه ← در همین وقت	derafš	درفش
	در همین لحظه ← همین الان	dark	درک
dar - ham - in - vax	در همین وقت	dark - hâkordan	درک کردن
daryâ	دریا	dar - gâ - [ʔ]i	درگاه
dar - iče	دریچه	deram	درم
	دریدن ← پاره شدن	darmon	درمان
	دریده شدن ← پاره شدن	dar - mond - e	درمانده
doz(z)	دزد	derang	درنگ
dozz - aki	دزدکی	doro:	درو
dozz - i	دزدی	dar - vâz - e	دروازه
ba - dozz - i - [y]an	دزدیدن	duru	دروغ
b - angen - ess - an	دزدیدن	duru - botan	دروغ گفتن
das(s)	دست	duru - gu	دروغگو
	دست برداشتن (← گرفتن)	doro: - hâkordan	درو کردن
das - beytan			درون ← تو (داخل)
das - ban	دستبند	ve - dele	درون آن
das - ras	دسترس	darviš	درویش
dasras - i	دسترسی	darr - e	درّه
das - bezân	دست زدن		در همان لحظه ← در همان وقت

dik(k)on	دکان	دست ساخت ← ساخت دست
dikkon - dâr	دکاندار	das - furuš دستفروش
	دکمه ← تکمه	das - kaš دستکش
del	دل	das - mâl دستمال
del - âzord - e - [g]i	دل آزردهگی	das - mez دستمزد
del - âzord - e	دل آزرده	دستور ← امر
dallâk	دلآکی	dass - e دسته
dallâl	دلآل	dasse - dâr دسته دار
del - bar	دلبر	gol - dassه گل
del - tang	دلتنگ	gannem - xuše دسته گندم
del - sard	دلسرد	dašt دشت
del - garm	دلگرم	došman دشمن
dolme	دلمه	دشنام ← فحش
dalv	دلو	du?â دعا
	دلواپس ← نگران	du?â - hâkordan دعا کردن
dom	دُم	da:vâ دعوا
dam	دم (لبه)	da:vat دعوت
dam	دم (حرارت)	دغل ← حقّه
dam	دم (لحظه)	دغل باز ← حقّه باز
	دماغ ← بینی	دف ← دایره زنگی
dam - dam - i	دمدمی	daftar دفتر
dam - bezân	دمیدن (← زدن)	dafe دفعه
dem - âl	دنبال	da?iq دقیق
	دنبال ← پی	da?iq - e دقیقه

dur	دور	domb - al	دنبلان
do:r/dowr	دور	domm - e	دنبه
	دور برداشتن (← گرفتن)	donnon	دندان
dowr - e - beytan		dandon - e	دندانه
dowr - tâ - dowr	دور تا دور	dande	دنده
dur - babiyan	دور شدن	dang	دنگ
du - ru	دورو	dang - dang	دنگ دنگ
do:r - o - var	دو رو بر	dunyâ	دنیا
dowr - e	دوره		دنیای دیگر ← آخرت
dowr - e - nam	دوره هم	do/du (-tâ)	دو
dus	دوست	do:	دو (دویدن)
dus - dâštan	دوست داشتن	davâ	دوا
dus - i	دوستی		دواخانه ← داروخانه
du - šambe	دوشنبه	dav - âz - za: (- tâ)	دوازده
ba - duš - i-[y]an	دوشیدن	do: - hâdân	دوانیدن (← دادن)
du	دوغ	(?az -)de - vâr - e	دوباره
duq - âb	دوغاب	do - dafe	دوباره
do - qol - u	دو قلو	?adi	دوباره
dowlat	دولت	do - tark - e	دو ترکه
do - [v]om	دوّم	do - čarx - e	دو چرخه
do: - hâkordân	دویدن (← کردن)	duxt	دوخت
	دویدن ← تاختن	ba - du - t - an	دوختن
di - vis (- tâ)	دویست	dud	دود
da(h)	ده	di	دود

deym	دیم	da: (- tâ)	ده
deym - i	دیمی	de:	ده
din	دین	de - [ʔ]ât	دهات
din - dâr	دیندار	de?ât - i	دهاتی
div	دیو	dahan	دهان
divâr	دیوار	dohel	دهل
tur	دیوانه		دهن ← دهان
			دهن دره ← خمیازه
	ذ	dahan - e	دهنه
		dey	دی (نام یکی از ماهها)
zât	ذات	diyânat	دیانت
	ذبح کردن ← سر بریدن	ba - di - Ø - [y] an	دیدن
zaxire	ذخیره	did - o - bâz - did	دید و باز دید
zaxire - hâkordan	ذخیره کردن		دید و بازدید کردن
	ذرت ← بلال	didobâz did - hâkordan	
zarre	ذره	badi	دیده
zehr	ذکر	vann - e - von	دیده بان
zowb	ذوب	de:r	دیر
zowb - babiyan	ذوب شدن	di - ruz	دیروز
ze:n	ذهن	di - šo:	دیشب
			دیگ ← قابلمه
	ر	diyar	دیگر
		diyar - on	دیگران
ray	رای	diyar - i	دیگری
(r)e	را		دیلم ← اهرم

rad	رد	راجع به ← بخاطر
	رد پا ← جا پا	râhat راحت
rad - babiyan	رد شدن	râz راز
rad - hâkordan	رد کردن	râs راست
	رد کردن از آب (← دادن)	râs - gu راستگو
rad - hâdân		râzi راضی
radif	ردیف	râzi - babiyan راضی شدن
	رز ← انگور	râzi - hâkordan راضی کردن
ba - res - ân - i - [y]an	رسانیدن	râm رام
rasm	رسم	run ران
rasm - hâkordan	رسم کردن	راندن ← راه بردن
resvâ	رسوا	râ راه
resid - e - [g]i	رسیدگی	râ - bârik راه باریک
residegi - hâkordan	رسیدگی کردن	râ - baberdan راه بردن
ba - res - i - [y]an	رسیدن	râ - hâdân راه دادن
baresî	رسیده	râ - row راهرو
	رشتن ← ریسیدن	راهزن ← دزد
(?)rešte	رشته	râh - ak راه کوتاه (فرعی)
rutubat	رطوبت	râ - nemâ راهنما
	رطوبت ← نم	rob رُب
ra :d	رعد	rab رَب
ra :yat	رعیت	roteyl رتیل
ra:yat - i	رعیتی	raxt رخت
raft - âr	رفتار	raxt - e - xâb رختخواب

rangrez - i	رنگری	rūftn ← جارو کردن
rang - o - ru	رنگ و رو	bey - ša - Ø - n رفتن
rang - in	رنگین	رفت و آمد ← آمد و رفت
rangin - kamon	رنگین کمان	رفیق ← دوست
	رؤیا ← خواب	raqs رقص
sar	رو	semâ ^۱ رقص
	رو ← صورت	raqs - hâdân (رقصاندن) ← دادن
rav - â	روا	raqs - hâkordan رقصیدن
ravâj	رواج	ba - reqs - i - [y]an رقصیدن
	روال ← طرز	tanak رقیق (آبکی)
rav - on	روان	rok رُک
ravon - e	روانه	rekâb رکاب
rubâ	روباه	rok?at رکعت
ru - be - ru	روبرو	rag رگ
ruberu - babiyan	روبرو شدن	rag - bâr رگبار
ruberu - hâkordan	روبرو کردن	ranj رنج
	روبوسی کردن ← ماچ کردن	ba - renj - ân - i - [y]an رنجانیدن
ru(h)	روح	ba - renj - ess - an رنجیدن
ro - xone	رودخانه	barenjess - e رنجیده
rud - e	روده	ranne رنده
ruz	روز	râng رنگ
ruz - âne	روزانه	hame - rang رنگارنگ
	روز قیامت ← آخرت	rang - rez رنگرز

riz - e	ریزه	ruz - mez	روز مزد
	ریسمان ← طناب	roz:zan - e	روزنه
ba - ris - i - [y]an	ریسیدن	ruz - e	روزه
riš	ریش	ruze - boxordan	روزه خوردن
riš - e	ریشه (پارچه)		روستا ← ده
dâr - riše	ریشه (درخت)		روستائی ← دهاتی
riše - dâr	ریشه دار	rušan	روشن
rig	ریگ		روشنائی ← روشنی
riye	ریه	rušan - babiyan	روشن شدن
		rušan - hâkordan	روشن کردن
	ز	rušan - i	روشنی
		roqon	روغن
		roqon - i	روغنی
zâ - [ʔ]u	زائو		روی ← رو
	زائیدن ← ایستائیدن	ruy	روی (فلزی است)
zâj	زاج	ruy - e - ham	روبهم
zâr	زار	ru - [ʔ]i	رویی (منسوب به فلز روی)
zâre	زارع	be - kâl - i - [y]an	ریختن (متعدی)
zâq	زاغ (چشم)	ba - kel - ess - an	ریختن (لازم)
zâq - ulu	زاغولو	ba - rix - t - an	ریختن (لازم و متعدی)
valik	زالالک		ریختن (متعدی) ← داخل کردن
kan - u	زالو	riz	ریز
zânu	زانو	riz - eš	ریزش
zâ - beytan	زایانیدن (← گرفتن)	rizeš - hâkordan	ریزش کردن
zây - mon	زایمان		

zeqâl	زغال	zofon	زبان
zepâl - jâ	زغالدان	zofon - ak	زبان کوچک
	زکام شدن ← سرما خوردن	zebr	زبر
zigil	زگیل	za:mat	زحمت
zelâl	زالال	zaxm	زخم
zelzele	زلزله	zaxm - babiyân	زخم شدن
zelf	زلف	zaxm - i	زخمی
zamân	زمان	be - zâ - Ø - n	زدن
zamon - e	زمانه		زر ← طلا
zamarrod	زمرّد	zerâ?at	زراعت
zem - esson	زمستان	zard	زرد
zamin	زمین	zard - âlu	زردالو
marz	زمین	zard - ijê	زردچوبه
ben	زمین	morq - one - zard - i	زرده تخم مرغ
?âyiš - e - zamin	زمین آیش	zard - i	زردی
	زمین خوردن ← به زمین خوردن	zerešk	زرشک
	زمین شخم زده	telâ - furuš	زرگر
zamin - e - šoxm - be - zâ		telâfuruš - i	زرگری
lât	زمین کنار رودخانه	zerang	زرنگ
zenâ	زن	zerang - i	زرنگی
	زناشویی ← ازدواج	zere	زره
zan - one	زنانه	zešt	زشت
berâr - zen	زن برادر	mujêz	زشت
zanbur	زنبور	zafaron	زعفران

ziyon - kâr	زیانکار	zanbil	زنبیل
zib - â	زیبا	piyar - zen	زن پدر
	زیر ← پائین	zanjir	زنجیر
par - e - ben	زیر بغل	dâ?i - zen	زن دائی
zir - piran	زیر پیراهن	zennon	زندان
zir - das	زیر دست	habs	زندان
zirak	زیرک	zennon - i	زندانی
zire	زیره	zende - [g]i	زندگی
zin	زین	zendegi - hâkordan	زندگی کردن
		zenne	زنده
	ژ	zenne - babiyan	زنده شدن
		?âmu - zen	زن عمو
jâkat	ژاکت	zang	زنگ
		zang - be - zâ	زنگ زده
	س	zang - ole	زنگوله
		zi	زود
ba - s(s)o - t - an	سائیدن	zur	زور
sâhel	ساحل	zuze	زوزه
sâxt	ساخت	za:r	زهر
das - sâxt	ساخت دست	ziyâd	زیاد
sâxt - [e] mon	ساختمان	ziyâd - babiyan	زیاد شدن
be - sâ - t - an	ساختن	ziyâd - i	زیادی
sâz - gâr	سازگار	ziyârat	زیارت
sâz - ande	سازنده	ziyon	زیان

sepus	سپوس (پوست گندم و جو)	sâ?at	ساعت
sebil	سبیل	sâq	ساق
separ	سپر	sâq - e - pâ	ساق پا
b - espâr - d - an	سپردن	sâket	ساکت
se - pas	سپس	sâket - babiyan	ساکت شدن
setâre	ستاره	sâket - hâkordan	ساکت کردن
setâre - dar	ستاره دار	sâken	ساکن
	ستدن ← گرفتن	sâl	سال
setam	ستم		سال آینده ← سال بعد
setam - gar	ستمگر	sâl - one	سالانه
sutun	ستون	sâl - e - ba:d	سال بعد
sojde	سجده	sisak	سالک (نوعی از آن)
sahar	سحر	sâlem	سالم
saxt	سخت	sâye	سایه
bad - zâ	سخت زا	sâye - bon	سایه بان
saxt - i	سختی	parç	سایه بان
soxan	سخن	sabad	سپید
soxan - rân - i	سخنرانی	sabz	سبز
saq	سد	sabz - e	سبزه
sar	سر		سبزه رو ← سبزه
	سر ← کله	sabze - zâr	سبزه زار
ser	سیر	sabz - i	سبزی
sar - âb	سراب	sabzi - xordan	سبزی خوردن
sar - â - jîr	سرازیر	sabok	سبک

kol - kol	سرفه	sarâjir - i	سرازیری
kolkol - hâkordan	سرفه کردن	sar - anjâm	سرانجام
serke	سرکه	sorb	سرب
sar - gard - on	سرگردان	sar - bâz	سرباز
sar - garm	سرگرم	سربالا ← سربالائی	
sarmâ	سرما	sar - a - ĵur - i	سربالائی
سرما خوردگی ← سرما خوردن		sar - babiryan	سر بریدن
sarmâ - boxordan	سرما خوردن	سر نیزیر ← فروتن	
sarmâ - hâdân	سرما دادن	še - ĵây - sar	سر جای خود
sar - miâye	سرمایه	سر جای ایستادن ← در جای خود	
سر مست ← سر حال		ایستادن	
sorme	سرمه	bazzak	سر حال
sorme - [?]i	سرمه‌ای	سرحد ← مرز	
sar - neyze	سر نیزه	serx	سرخ
sarv	سرو	sard	سرد
sar - var	سرور	sar - dâr	سردار
sar - o - sedâ	سر و صدا	sar - dard	سردرد
seriš	سریش	sard - sir	سرد سیر
sari	سریع	sar - bezân	سرزدن
سرین ← کفل		sar - zan - eš	سرزنش
satl	سطل	?avval - e - šow	سر شب
sefâr - eš	سفارش	ser - babiyan	سر شدن
sefâreš - hâkordan	سفارش کردن	šir - sar	سر شیر جوشیده
sufâl	سفال	kâl - e - širsar	سر شیر نجوشیده

selsele	سلسله	sef	سفت
solton	سلطان	sef - babiyan	سفت شدن
salmon - i	سلمانی	safar	سفر
salıqe	سلیقه	sofre	سفره
som	سُم	?esfe	سفید
sam	سَم	sifid	سفید
semâq	سماق	morq - one - ?esfe	سفیده تخم مرغ
samvâr	سماور	sifid - i	سفیدی
samvâr - barq - i	سماور برقی		سفیه ← خُل
taš - i - samvâr	سماور زغالی	saqqez	سَقَز
naft - i - samvâr	سماور نفتی		سقط جنین شدن (← افتادن)
samanu	سمنو	bačče - baketan	
sombol	سُنْبُل		سقط جنین کردن (← انداختن)
senjêd	سنجد	bačče - bengetan	
sanad	سند	saqf	سقف
sendân	سندان	saqf - e - dahan	سقف دهان
sang	سنگ	soqut	سقوط
?âs - i - [y]o: - sang	سنگ آسیا	soqut - hâkordan	سقوط کردن
pâ - šur - sang	سنگ پا	?eskijak	سکسکه
	سنگ پشت ← لاک پشت	sekke	سگه
sang - ar	سنگر	sâg	سگ
sang - in	سنگین	sel	سل
sangin - i	سنگینی	salâm	سلام
so?âl	سؤال	salâmat	سلامت
so?âl - hâkordan	سؤال کردن	salâmat - i	سلامتی

se - šambe	سه شنبه	سو ← طرف
se - qol - u	سه قلو	se vâ
sa:m	سهام	se vâd
	سهام دار ← شریک	se vâd - dâr
si (- tâ)	سی	savâr
siyâ	سیاه	savâr - babiyan
siyâ - to:	سیاه چرده (سیه تاب)	sut
siyâ - sorfe	سیاه سرفه	suxt
siyâ - ?o - ?esfe	سیاه و سفید	ba - su - t - an
sef	سیب درختی	ba sut - e
so: - zman - i	سیب زمینی	veher
seq	سیخ	veher - veher
seyyed	سید	ba - suj - ân - i - [y]an
se:r	سیر (مقابل گرسنه)	darz - en
sir	سیر (نوعی چیزی)	gat - e - darzen
si - z - da: (- tâ)	سیزده	guvâl - duj - darzen
sismuni	سیسمونی	darzen - jâ
si - sad (- tâ)	سیصد	gat - e - maqulu
sigâr	سیگار	tosan - e - petâl
seyl	سیل	sus - mâr
	سیم ← نقره	so:qât
barq - e - sim	سیم برق	سوگند ← قسم
sine	سینه	se - [vv]om
sini	سینی	se (- tâ)

par - dâr - e - maqulu	شب پرک	ش	
šivid	شبِت	šâ:n	شأن
	شبدِر ← یونجه	šâx	شاخ
šab - nam	شبِنم	šâx - e	شاخه
	شبیِه ← مانند	šâd	شاد
šepeš	شپش		شاش ← ادرار
šotor	شتر	šâgerd	شاگرد
šotor - von	شتربان	šâl	شال
šojâ	شجاع	šom / šum	شام (غذای شب)
šojâ? - at	شجاعت	šon - za: (- tâ)	شانزده
šoxm	شخم	šâns	شانس
šoxm - bezân	شخم زدن		شانسکی ← الله بختی
šoxm - bezâ	شخم زده	šone	شانه (کتف)
šeddat	شدّت	šone	شانه (وسیله شانه کردن)
ba - bi - Ø - [y]an	شدن	šone - bezân	شانه کردن (← زدن)
babi - [y]a	شده	šâ	شاه
šadid	شدید	šâ - tar - e	شاه تره
	شراب ← عرق	šâhed	شاهد
šerâfat	شرافت	šâ - rag	شاهرگ
šor - šor	شُر شُر (اسم صوت)		شاهی ← تره تیزک
šor šor - hâkordan	شُر شُر کردن	šâh - in	شاهین
šart	شرط	šâyad	شاید
šarq	شرق	šow / šo:	شب
	شرم ← حیا		

شکاف ← تَرَک	šarm - ande	شرمنده
شکافته شدن (← گرفتن)	šuru	شروع
šekâf - beytan	šuru - hâkordan	شروع کردن
tarak - beytan	šarik	شریک
šekâf - hâdân	šas	شست
b - ešken - i - [y]an	ba - šur - d - an	شستن
šekâyat	šiš(- tâ)	شش
šakar		شش ← ریه
šokr	šiš - sad (- tâ)	ششصد
šokr - âne	šas (- tâ)	شصت
šekas (t)	šatranj	شطرنج
šekast - boxordan	šatranj - bâz - i	شطرنج بازی
b - eškes - s - an	še:r	شعر
beškess - e	še:r - botan	شعر گفتن
šekast - e - band	šo:le	شعله
شکفتن ← باز شدن	šo?ur	شعور
šukulât	šâl	شغال
?eškam	šefâ?at	شفاعت
šekam - u	šefâ?at - kon	شفاعت کننده
?eškem - e	šak	شک
šukuf - e	šekâr	شکار
šukufe - bezân	?eškâr	شکار
šol	šekâr - či	شکارچی
šal	šekâf	شکاف

šur	شور	شلب شلب ← چلب چلب
šur - e	شوربا ← آش	šelvâr شلوار
šure - zâr	شوره زار	šuluq-hâkordan شلوع کردن
ši	شوهر	šomâ شما (فاعلی، مفعولی)
mard - ak	شوهر	šeme شما (ملکی)
	شوهر ← آقا	šomâ - re شمارا
	شوید ← شبت	šomâl شمال
šâdat	شهادت	b - ešmâr - d - an شمردن
ša:r	شهر	b - ešmâr - ess - an شمردن
ša:r - i	شهری	šemšâd شمشاد
ša:rivar	شهریور	šamšir شمشیر
šahid	شهید	ša:m شمع
šeypur	شیپور	šenâ شنا
šeydâ	شیدا	b - ešnâs - i - [y]an شناختن
šir	شیر (حیوان)	b - ešnâs - ân - i - [y]an شناسانیدن
šir	شیر (آلتی فلزی)	šenâ - hâkordan شنا کردن
šir	شیر (خوردنی)	šambe شنبه
šir - âš	شیر برنج	šang سنگ
	شیر دادن (عضوی از بدن گروهی از	šenev - ande شنونده
šir - don	حیوانات	b - ešno - ss - an شنیدن
	شیردان ← ظرف شیر	šo?un شوئن
šir - e	شیره	šux - i - gar شوخ
šir - in	شیرین	šux - i شوخی
		šuxi - hâkordan شوخی کردن

صحبت ← حرف	širin - zofon	شیرین زبان
صحبت کردن ← حرف زدن	širin - i	شیرینی
sa:râ صحرا	šišē	شیشه
sahih صحیح	šeyton	شیطان
sad صد	شیطانی کردن ← شلوع کردن	
sedâ صدا	šivan	شیون
sedâ - hâkordan صداکردن	šiye	شیهه
صدای اسب ← شیهه	šorre	شیهه
صدای الاغ ← عَر عَر	šiye - bakešijan	شیهه کشیدن
صدای برّه ← بع بع	šorre - bakešijan	شیهه کشیدن
صدای بلند ← داد		
صدای بلند ← هوار		
صدای خِر خِر ← خِر خِر		
صدای خُر خُر ← خُر خُر		
صدای زنبور ← وِز وِز		
صدای سگ ← هاپ هاپ		
صدای کبک ← بقبقو		
صدای کبوتر ← بقبقو		
صدای کلاغ ← غار غار		
vung صدای گاو		
صدای گربه ← میو میو		
صدای گوساله ← صدای گاو		
صدای گوسفند ← بع بع		
sadaqe صدقه		
	ص	
	sâbun	صابون
	sâheb	صاحب
	sâb - xone	صاحبخانه
	sâ?eqe	صاعقه
	sâf	صاف
	sâf - hâkordan	صاف کردن
	sâf - i - bakešijan	صاف کردن
	sâf - i	صافی
	sob	صبح
	nâhâr	صبحانه
	sabr	صبر

ط		ض	
		sad[a]me	صدمه
		sarf - e	صرفه
tâs	طاس (کچل)	sarfe - jû	صرفه جو
tâs	طاس (نوعی ظرف)	sarfeju - [?]i	صرفه جوئی
tâq	طاق		صریح ← واضح
tâqat	طاقت	saf	صف
tâq - çe	طاقچه	sefat	صفت
tâleb - i	طالبی	sandal - i	صندلی
tâvus	طاووس	sandoq	صندوق
tâyefe	طایفه	dim	صورت
tabaq - e	طبقه	surat - i	صورتی
tabl	طبل	sabz - i - kâr - i	صیفی کاری
tap - on - çe	طپانچه	bâdemjon - kâr - i	صیفی کاری
tarz	طرز		
taraf	طرف		
var	طرف		
tašt	طشت		
	طعام ← خوراک		
	طعام ← غذا		
telâ	طلا	zâya	ضایع
telâ - [?]i	طلائی	zed	ضد
talab	طلب	zarb - e	ضربه
talab - kâr	طلبکار	zarar	ضرر
talab - hâkordan	طلب کردن	za:f	ضعف
mellâ - [?]i	طلبگی	za?if	ضعیف

došon	ظرف کره گیری (از ماست)	طلبه ← ملا
gâlon	ظرف نفت	طلبیدن ← طلب کردن
	ظرفت نفت ← پیت	telesm
zo:r	ظهر	tulu
		tulu - hâkordan
	ع	طلوع کردن
		طلوع کردن ← در آمدن
?âdat	عادت	tama
?âdât - hâkordan	عادت کردن	tama - kâr
?ašeq	عاشق	tenâb
?ašeq - âne	عاشقانه	طور ← جور
?ašeq - babiyan	عاشق شدن	طوری ← جوری
?ašeq - i	عاشقی	tuti
?âqebat	عاقبت	tufân
?âqel	عاقل	طوفان
?aql - be - ras	عاقل	طویله ← آغل
?âqel - âne	عاقلانه	tahârat
?âlem	عالم	تهارت
?âlam	عالم	tey
?abâ	عبا	tey - hâkordan
	عبادت ← شکرانه	ظ
?ajab	عجب	zâlem
?ajale	عجله	zarf
?ajale - hâkordan	عجله کردن	telem - dâr
		ظرف دوغ زنی (جویی)
		mers
		ظرف شیر

?atr	عطر	?adâlat	عدالت
?atse	عطسه	marʒi	عدس
	عطسه ← صبر	?azâb	عذاب
?atse - hâkordan	عطسه کردن	?ozr	عذر
	عطسه کردن (← آوردن)	?ar - ?ar	عَرَّ عَرَّ
sabr - biyârdan	عقاب ← باز	?ar ?ar - hâkordan	عَرَّ عَرَّ کردن
	عقاب ← باز	?araq	عرق
?aqab	عقب	?âres	عروس
	عقب ← دنبال	?âres - ak	عروسک
dem - âl - daketan	عقب افتادن	?âres - i	عروسی
?aqab - bengetan	عقب انداختن	?ezrâ?il	عزرائیل
?aqab - dangetan	عقب انداختن	?azm	عزم
?aqd	عقد	?aziz	عزیز
?aqd - hâkordan	عقد کردن	?asal	عسل
?aqrab	عقرب	?ešq	عشق
?aql	عقل	?asâ	عصا
nâ - zan - nâ - mard	عقیم	?asab	عصب
?af	عفو	?asab - âni	عصبانی
	عفو کردن ← بخشیدن	?asabâni - babiyan	عصبانی شدن
?aks	عکس	?asr	عصر
	عکس انداختن (← گرفتن)		عصرانه (خوراک حدود ۴ بعد از ظهر)
?aks - beytan		namâz - in	
?alâj	علاج	?azole	عضله
?allâf	علاّف	?attâr	عطار

?iyâdat	عیادت	?alaf	علف
?eyb	عیب	pelem	علف (نوعی علف هرز)
?eyd	عید		علفزار (جای علف هرز)
?eyd - gerd - eš - i	عید دیدنی	pelem - [e]jâr	
?eyd - e - qadir	عید غدیر		علفزار ← چمنزار
?eyd - e - qorbon	عید قربان	?emârat	عمارت
?eyd - i	عیدی	?ammâme	عمامه
?eyš	عیش	?amd	عمد
		?amd - an	عمداً
	ع	?omr	عمر
		?amal - e - [g]i	عملگی
qâr	غار	?amal - e	عمله
qârat	غارت	?âmu	عمو
qârat - hâkordan	غارت کردن		عموزاده ← دختر عمو
qâr - qâr	غار غار		عمو زاده ← پسر عمو
qâz	غاز	?amma	عمّه
qâfel	غافل		عمّه زاده ← دختر عمّه
qâyeb	غایب		عمّه زاده ← پسر عمّه
qezâ	غذا		عمیق ← گود
qarb	غرب		عنکبوت ← شیطان
qalvâl	غریبال (برای گندم)	?ovân	عنوان
parjen	غریبال (برای آرد)	?avaz	عوض
	غریبال (برای ماسه و چیزهای درشت)	?avaz - babiyan	عوض شدن
saran		?avaz - hâkordan	عوض کردن

hammas	غلیظ	qalvâl - hâkordan	غربال کردن
qam	غم	parjen - hâkordan	غربال کردن
qam - gin	غمگین	saranı - hâkordan	غربال کردن
qam - nâk	غمناک	qorbat	غُرَبَت
qonče	غنچه	qor - qor	غُر غُر
qani	غنی	qor qor - hâkordan	غُر غُر کردن
qo:qâ	غوغا	qel - qel - e	غَر غَره
qeyb	غیب	qurub	غروب
qeyr	غیر	qurub - hâkordan	غروب کردن
qeyr - az	غیر از	qarib	غریب
qirat	غیرت	qarib - e	غُریبه
		qarib - i	غُریبی
		qosl	غسل
		qaš	غش
		del - gir - i	غش
		qaš - hâkordan	غش کردن
			غش کردن (← گرفتن)
		delgiri - beytan	
		qosse	غصه
		qazab	غضب
		qazab - hâkordan	غضب کردن
		qelâf	غلاف
		qalat	غلط
		qel - qel - ak	غلغلک

farmon - de:	فرمانده	fedâkâr - i	فداکاری
farmu - d - an	فرمودن		فراخ ← گشاد
furû - bimân	فرو آمدن	ferâr	فرار
furû - biyârdan	فرو آوردن	ferâr - hâkordan	فرار کردن
	فروتن (سرپائین انداخته)	ferâr - i	فراری
sar - jîr - enget		farâmuš	فراموش
ba - ru - t - an	فروختن	farâmuš - hâkordan	فراموش کردن
farvardin	فروردین		فراوان ← زیاد
furû - beyšan	فرو رفتن		فربه ← چاق
furûš	فروش	fardâ	فردا
furû - hâkordan	فرو کردن	fardâ - šow	فردا شب
	فریاد ← دا		فرستادن ← رسانیدن
	فریاد کشیدن ← داد کشیدن	farš	فرش
farib	فریب	ferešte	فرشته
sar - gul	فریب	fersat	فرصت
farib - hâdân	فریب دادن		فرصت ← وقت
	فریب دادن (← زدن)	fersat - hâdân	فرصت دادن
sargul - bezân		fersat - hâkordan	فرصت کردن
fesâd	فساد	fer - fer - e	فرفره
fešâr	فشار	farq	فرق
fešâr - biyârdan	فشار آوردن	farq - hâkordan	فرق کردن
fešâr - hâdân	فشار دادن	farmon	فرمان
fešang	فشنگ	farmon - bar	فرمانبر
fasl	فصل	farmon - hâdân	فرمان دادن

	فوت کردن ← مردن	zur	فضله
fut - hâkordan	فوت کردن	?asb - e - zur	فضله اسب
fowr - i	فوری	šotor - e - zur	فضله شتر
	فوری ← زود	gow - zur	فضله گاو
fulâd	فولاد	gâv - miš - zur	فضله گاومیش
fulâd - i	فولادی	kerk - e - zur	فضله مرغ
fa:m	فهم	gerze - zur	فضله موش
be - fa:m - ân - i - [y]an	فهمانیدن	fezul	فضول
be - fa:m - ess - an	فهمیدن	fezul - i	فضولی
firuze	فیروزه		فطیر ← بیات
fil	فیل	faqat	فقط
		faqir	فقیر
		fak	فک
		fekr	فکر
		felun	فلان
		felun - i	فلانی
		?ax[e]lât	فلنل
qâbel	قابل	fenjõn	فنجان
lave	قابلمه	fendoq	فندق
dig	قابلمه		فواره ← آب پاش
gat - e - lave	قابلمه بزرگ	fowt	فوت (مردن)
kučik - lave	قابلمه کوچک	fut	فوت
	قابله ← ماما	futbâl	فوتبال
qâbel - iy(y)at	قابلیت	futbâl - bâz - i	فوتبال بازی
qâtel	قاتل		
	قاتی ← آمیخته		
qâč	قاچ		

qabul	قبول	lâp	قاچ
be - qabul - ân - i - [y]an	قبولاندن	kerkak	قارچ (خوراکی)
qabul - hâkordan	قبول کردن	mar - e - kelâ	قارچ (سمی)
qapon	قپان	qâšoq	قاشق
qapon - dâr	قپان دار	qâsed	قاصد
qapon dâr - i	قپان داری	qâzi	قاضی
qa: ti	قحطی	qâter	قاطر
qad	قد	qâfele	قافله
qodrat	قدرت	qâli	قالی
qod - qod	قُد قُد	qâli - bâf	قالی باف
qadam	قدم	qâli - buvâftan	قالی بافتن
qadim	قدیم	qâli - bâf - i	قالی بافی
qadim - i	قدیمی	qâli - çe	قالیچه
qerâr	قرار		قامت ← قد
qorbon	قربان		قایق ← کشتی
	قربان رفتن ← قربان شدن	qevâ	قبا
qorbon - babiyan	قربان شدن	qevâle	قباله
qorbon - i	قربانی	qabr	قبر
qarz	قرض	qaver - son	قبرستان
qarz - hâdân	قرض دادن	qabl	قبل
qermez	قرمز		قبل ← پیش
qarn	قرن	qabl - an	قبلاً
qasam	قسم	qeble	قبله
qesmat	قسمت	qabl - i	قبلی

qolle	قله	qašang	قشنگ
qomâr	قمار	qašo:	قشو
qomâr - bâz	قمار باز	qassâb	قصاب
qomâr bâz - i	قمار بازی	qassâb - i	قصابی
qomâr - hâkordan	قمار کردن	qast	قصد
	قمر ← ماه	qesse	قصه
	قنات ← چاه		قصه ← نقل
	قنات ← چشمه	qesse - gu	قصه گو
qan(d)	قند	qezâ	قضا
qan - don	قنددان	qatre	قطره
qann - am (m)ur	قند شکن	qatte	قطعه
qu	قو	qafas	قفس
qovvat	قوت	qafas - e	قفسه
quč	قوچ	qofl	قفل
qurbâqe	قورباغه	qollâb	قالب
quz	قوز		قلاده ← زنجیر
quz - dâr	قوزی		قلاده ← طناب
qolenj	قولنج	qalb	قلب
qowm	قوم	qoldor	قلدر
qa:r	قهر	qa:l	قلع
qa:r - hâkordan	قهر کردن	qal?e	قلعه
qa:r - [a]mon	قهرمان	qalam	قلم
qa:ve	قهوه	šot	قلم مو
qa:ve - [?]i	قهوه ای	qolve	قلوه

kâseb	کاسب	qa:ve - či	قهوه چی
kâseb - i	کاسبی	qa:ve - xone	قهوه خانه
kâse	کاسه	qay	قی
	کاسه ← پیاله	qiyâfe	قیافه
kâš	کاش	qiyâmat	قیامت
be - kâš - t - an	کاشتن	maqrâz	قیچی
kâš - ki	کاشکی	qir	قیر
kâqaz	کاغذ	qif	قیف
kâfur	کافور	qeymat	قیمت
kâfi	کافی	qeymat - i	قیمتی
kâkol	کاگل		
kâl	کال		ک
	کال ← نرسیده		
kâm	کام	kâr	کار
kâm - rav - â	کامروا	kâr - xone	کارخانه
kâmel	کامل	kârd	کارد
kamal	کاه	kâr - don	کاردان
kamal - gel	کاه گیل	kâr - hâkordan	کار کردن
kowh - ak	کاهو	kâr - košt - e	کار کشته
kebâb	کباب	kâr - gar	کارگر
kebrit	کبریت	kâr - [a]von	کاروان
kabk	کبک	kâr von - sarâ	کاروانسرا
kabutar	کبوتر	kâr von sarâ - dâr	کاروانسرادار
	کُت ← قبا	kâr - i	کاری

kerâye	کرایه	ketâb	کتاب
	کرچ آمدن ← کرچ شدن	ketâb - furuš	کتاب فروش
korč - babiyan	کرچ شدن (پرنندگان)	ketâb furuš - i	کتاب فروشی
karčak	کرچک	kâtân	کتان
kord	کرد	zan - one - qevâ	کت زنانه
kerd - âr	کردار	kotak	کتک
kord - estân	کردستان	mard - one - qevâ	کت مردانه
hâ - kor - d - an	کردن	kate	کته
kord - i	گردی	katirâ	کتیرا
xoj - vand - i	گردی (گونه‌ای از آن)	kesâfat	کثافت
korsi	کرسی	kasif - i	کثافت
karafs	کرفس	kasif	کتیف
kork	کُرک	kasif - hâkordan	کتیف کردن
karkas	کرکس	kaĵ	کج
kerm	کیزم	var - â - var - i	کج
kerm - abrišam	کرم ابریشم	ko - ĵe	کجا
kerm - ak	کرم درخت	kačal	کچل
ken - su - kar - ak	کرم شب تاب		کچل ← طاس
kerm - u	کرمو	kodom	کدام
kare	کره	kad - bânu	کدبانو
korre	کُزه	kad - xodâ	کدخدا
korre - ?asb	کُزه اسب	keder	کدر
korre - xar	کُزه خر	dadu	کدو
kas	کس	kar	کتر

keš - ma - keš	کشمکش	kesâd	کساد
kuš - ende	کُشنده	kesâd - i	کسادِی
kešvar	کشور	kas - i	کسی
ba - keš - i - [y]an	کشیدن	kiš	کش
kešak	کشیک	keš - â - varz	کشاورز
kešak - hadân	کشیک دادن		کشاورز ← برزگر
kaf	کف (بخش زیرین چیزی)	kešâvarz - i	کشاورزی
kaf	کف (در ارتباط با مواد شوینده)		کشاورزی ← برزگری
kafâš	کفّاش	košt - âr	کشتار
kafâš - i	کفّاشی	kešt - zâr	کشتزار
kaf - e - pâ	کف پا	ba - kuš - t - an	کشتن
kaftâl	کفتار	košt - o - košt - âr	کشت و کشتار
kaf - e - das	کف دست	košt - al - e	کُشته
kafš	کفش	bakušt - e	کُشته
kif - ak	کفک	kušti	کُشتی
kaf - gir	کفگیر	kešti	کُشتی
katrâ	کفگیر	kešti - bon	کُشتی بان
kapal	کفل	kušti - beytan	کُشتی گرفتن
kak	کک	kašf	کشف
	کلاّ ← بکلی	kašf - hâkordan	کشف کردن
kelâs	کلاس	kašk	کشک
qelâ	کلاغ	meyj	کشمش
kelâč	کلاغ	sabz - e - meyj	کشمش سبز
kelâ	کلاه	serx - e - meyj	کشمش سرخ

ye(k) - kam	کمی	koloft	کُلفت
kenâr	کنار	kolfat	کُلفت
kenâr - bezân	کنار زدن	kalak	کَلک
kenâr - e	کناره	kalam	کلم
konĵ	کنج	kolang	کلنگ
konĵil	کنجد	kuliče	کلوچه
kond	کند	kolox	کلوخ
kond - ze:n	کند ذهن	kal(1)e	کله
kond - hâkordan	کند کردن	kalle - mallaq - u	کله معلق
ba - ken - i - [y]an	کندن	kili	کلید
ba - ken - ess - an	کندن	kam	کم
kand - u	کنندو	kamon	کمان
bakeni	کننده (شده)	kamon - če	کمانچه
ku	کو	kam - tar	کمتر
ba - koton - i - [y] an	کوبیدن	kamar	کمر
kotâ	کوتاه	kamar - ban	کمر بند
qad - kotâ	کوتاه قد	kam - rang	کمر رنگ
kotâ - [?] i	کوتاهی		کم عقل ← خُل
kuč	کوچ	komak	کمک
kučik (- ak)	کوچک	komak - hâkordan	کمک کردن
kuč - hâkordan	کوچ کردن	kam - kam	کم کم
kuče	کوچه		کمند ← کمان
kud	کود	kam - nur	کم نور
kur	کور	kam - i	کمی

	کی ← چه وقت	kure	کوره
ki	کی (چه کسی)	pil - ak	کوزه
kise	کیسه	kuze	کوزه
	کسیه بزرگ ← انبان	došon	کوزه بزرگ
ta (n) - mâl - kise	کیسه حمام	kuze - gar	کوزه گر
kiš	کیش (صدائی برای رانان مرغ)	kuse	کوسه
kiš	کیش (آئین)	kuš - eš	کوشش
kif	کیف		کوفتن ← کوبیدن
keyf	کیف	koft - e	کوفته
kilu	کیلو	kuk	کوک
	کی	kuk - hâkordan	کوک کردن
		kuku	کوکو (نوعی غذا)
		kul	کول
gâri	گاری	kul - e - pešt - i	کوله پشته
gâz	گاز (وسیله سوختنی)	kun	کون
gâz	گاز (دندان گرفتن)	ku (h)	کوه
gâz - bezân	گاز زدن	ku - [?] esson	کوهستان
gâm	گام	ku?esson - i	کوهستانی
gow/go:	گاو	ku - [?] i	کوهی
gâv - âhan	گاو آهن	ke	که (حرف ربط)
gov - e - ku - [?] i	گاو کوهی		که ← کی (چه کسی)
	گاو لاغر ← گاو مردنی	ko: n - e	کهنه
merd - âl - e - gow	گاو مردنی	kehir	کهر
gâv - miš	گاومیش	key	کی

gerd - âb	گرداب	varzâ	گاو نر جوان
	گردانیدن ← برگردانیدن	telem	گاو نر زائیده
gerd [e] - bād	گردباد	gâ (h)	گاه
gerd [e] - suz	گردسوز	gâ - gâ	گاهگاه
gerd - eš	گردش		گاهی ← گاهگاه
gerdeš - hâkordan	گردش کردن	gač	گچ
gard - hâkordan	گردکردن	gedâ	گدا
gard - gir - i	گردگیری	be - (h)eš - t - an	گذاشتن
gardgiri - hâkordan	گردگیری کردن		گذاشتن ← انداختن
gard - an	گردن	gozar	گذر
gerd - en	گردن		گذرانیدن
gerden - bârik	گردن باریک	bo - g(o)zar - ân - i - [y]an	
gardan - ban	گردن بند	gozar - gâ	گذرگاه
koloft - e - gerden	گردن کلفت	gozaš	گذشت
gardan - e	گردنه	gozaš - hâkordan	گذشت کردن
?aqoz	گردو	bo - g(o)zaš - t - an	گذشتن
gard - e - xâk	گرد و خاک	bogzašt - e	گذشته
qormak	گرده	gorâz	گراز
ba - ger - ess - an	گردیدن	goron	گران
gorz	گرز	goron - bahâ	گرانبها
vašnâ - [ʔ]i	گرسنگی	pičâ	گره
vašnâ	گرسنه	gar - če	گرچه
vašnâ - babiyan	گرسنه شدن	gerd	گیرد
b - ey - t - an	گرفتن	gard	گرد

bot - e	گفته	hâ - y - t - an	گرفتن
gol	گل	beyt - e	گرفته
gel	گیل	hâyt - e	گرفته
gel - âlud	گیل آلود	verg	گرگ
gol - âb	گلاب	garm	گرم
golâb - i	گلایی	garm - sir	گرمسیر
hameru	گلایی جنگلی	garm - ak	گرمک
?anâr - e - gol	گل انار	guruh	گروه
gel - âviz	گلاویز	gere	گره
gol - e - bid - mešk	گل بید مشک	gere - boxordan	گره خوردن
gol - par	گلپر	gere - bezân	گره زدن
gol - xatmi	گل خطمی	gari - bon	گریبان
gol - don	گلدان	گریستن ← گریه کردن	
gol - e - dâvud - i	گل داودی	berme	گریه
zard - e - gol	گل زرد	berme - hâkordan	گریه کردن
serx - e - gol	گل سرخ	گزیدن ← زدن	
gol - mammad - i	گل محمدی	گسیختن ← پاره کردن	
gali	گلو	گسیخته شدن ← پاره شدن	
gali - dard	گلو درد	gušâd	گشاد
gulule	گلوله	گشتن ← گردیدن	
gele	گله	?amzenâ	گشنیز
galle	گله	goft - âr	گفتار
gil - i	گیلی	goft - e - gu	گفتگو
gilim	گلیم	b - o - t - an	گفتن

	گوساله ← بچه گاو	gom	گم
ḵonekā	گوساله ماده	gomon	گمان
	گوساله نر ← گاو نر جوان	gomon - hâkordan	گمان کردن
gossen	گوسفند	gom - babiyan	گم شدن
mâdd - aki - gossen	گوسفند ماده	gom - hâkordan	گم کردن
nar - aki - gossen	گوسفند نر	gonâ(h)	گناه
guš	گوش	gonâ - kâr	گناهکار
gušt	گوشت	gombad	گنبد
	گوش تا گوش ← دور تا دور	ganj	گنج
	گوشتالو ← گوشت دار	miškâ	گنجشک
guš - dâr	گوشت دار		گنجه ← اشکاف
qorbun - i - gušt	گوشت قربانی	gand	گند
gušt - kub	گوشت کوب	gannem	گندم
guš - hâdân	گوش دادن		گنده ← بزرگ
guš - vâr	گوشواره	hatalâs - babiyan	گندیدن
guš - e	گوشه	hatalâs	گندیده
gugerd	گوگرد		گوئی ← مثل اینکه
gavan	گَوَن (نوعی گیاه)		گوچه سبز ← آلو
gun - â - gun	گوناگون	gowjç	گوچه فرنگی
gun - e	گونه	gowd	گود
	گونه ← جور	gowd - âl	گودال
guni	گونی	gowd - i	گودی
gohar	گوهر	gur	گور
	گویا ← شاید		گوزن ← شکار

lâle	لاله	guy - ande	گوینده
?alâle	لاله	gi	گه
lâl - abbâs - i	لاله عباسی	ga: - re	گهواره
lâle - va:š - i	لاله کوهی	giyâ	گیاه
lâm	لامپ	gij	گیج
lampâ	لامپا	gij - babiyan	گیج شدن
lone	لانه	gir	گیر
kerk - e - lone	لانه مرغ	gir - hâkordan	گیر کردن
morq - e - lone	لانه مرغ	gir - e	گیره
tek	لب		گیس ← مو
lab	لب	gis - e	گیسو
levâs	لباس	gilyâs	گیلاس
lab - xan	لبخند	give	گیوه
lab - e	لبه		
	لبه ← دم		
lase	لشه		
laĵan	لجن	lât	لات
laĵan - zâr	لجن زار	lâzem	لازم
lačak	لچک	laš - xor	لاشخور
lâhâf	لحاف	lâš - e	لاشه
	لحظه ← دم	lâqar	لاغر
lahim	لحیم	lâk - pošt	لاک پشت
loxt	لخت	lâl	لال
	لخم ← بی استخوان	lâlâ - [?]i	لالانی

ل

	لمیدن ← لم دادن	lezzat	لذت
lang	لنگ	lezzat - baberdan	لذت بردن
long	لنگ	laziz	لذیذ
leng - e	لنگه	larz	لرز
lubiyâ	لوبیا	larz - on	لرزان
luč	لوچ	ba - lerz - ân - i - [y]an	لرزانیدن
lowh - e	لوحه	larz - eš	لرزش
lowze	لوزه	ba - lerz - i - [y]an	لرزیدن
lowlâ	لولا	laškar	لشکر
le:	له	latif	لطیف
la:je	لهجه	la:nat	لعنت
le: - babiyan	له شدن	loqme	لقمه
le: - hâkordan	له کردن	lak	لک
sor	لیز	lak - lak	لک‌لک
sor - boxordan	لیز خوردن		لکنت زبان داشتن (← گرفتن)
ba - les - i - [y]an	لیسیدن	zofon - beytan	
lif	لیف	lakk - e	لکه
limu	لیمو	lakke - dâr	لکه دار
livon	لیوان		لگام ← دهنه
		laqqe	لگد
	م	laqqe - bezân	لگد زدن
		da - me - t - an	لگد کردن
?amâ	ما (فاعلی، مفعولی)	lagan	لگن
?ame	ما (ملکی)	lam - hâdân	لم دادن

be - mât - ess - an	مالیدن	مایین ← وسط	
mâmâ	ماما	mâč	ماچ
bo - mon - ess - an	ماندن	xoš	ماچ
bomones	مانده	mâč - hâdân	ماچ کردن (← دادن)
mân - and	مانند	xoš - hâdân	ماچ کردن (← دادن)
	مانند ← مثل	mâr	مادر
	مانند ← چون	nane	مادر بزرگ
	مانند اینکه ← مثل اینکه		مادر خوانده ← زن پدر
mâ	ماه (برج)	zan - mâr	مادر زن
borj	ماه (برج)	ši - mâr	مادر شوهر
mâh	ماه (قمر)	mâdde - [g]i	مادگی
mâh - one	ماهانه	mâdde	ماده
	ماهر ← دانا	mâdd - aki	ماده
mâhi	ماهی	mâdi - yon	مادیان
	ماهیانه ← ماهانه	mar	مار
mây - če	ماهیچه	?amâ - re	مارا
mây - gir	ماهگیر	mâr - mul - ak	مارمولک
mâygir - i	ماهگیری	mâs	ماست
mâye	مایه		ماست انداختن (← کردن)
panir - mâye	مایه پنیر	mâs - hâkordan	
xamir - mâye	مایه خمیر	mâsure	ماسوره
mâs - mâye	مایه ماست	mâl	مال
	مبادا ← نکند	mâl - dâr	مالدار
mobârak	مبارک	mâl - e	ماله

majeme	مجمعه	mobârak - bâ	مبارکباد
majnun	مجنون	mottahel	متأهل
moč	میچ	mo: tahel	متأهل
pit - pit - i	مچاله	metr	متر
pitpiti - hâkordan	مچاله کردن	matarsak	مترسک
pây - e - moč	میچ پا	metqâl	متقال
moč - e - das	میچ دست	motaqalleb	متقلب
mo?âsere	محاصره		متکا ← بالش
	محاصره کردن	motokabber	متکبر
mo?âsere - hâkordan		matelak	متلک
mohabbat	محبت	matelak - botan	متلک گفتن
mo:tâj	محتاج	mate	مته
mo: tâj - babiyan	محتاج شدن	mesâl	مثال
me:râb	مخراب	masâne	مثانه
ma: ram	محرم	masal	متل
ma: sul	محصول	mes	میل
mohkam	محکم	masal - an	مثلاً
mahall - e	محلّه	mes - e - ?in - ke	مثل اینکه
mahall - i	محلّی	?engâr	مثل اینکه
	مخده ← پستی	majjâni	مجانّی
maxsus	مخصوص	majbur	مجبور
maxsus - an	مخصوصاً	majrâ	مجرا
maxfi	مخفی	mojâssem - e	مجسمه
	مخلوط ← آمیخته	majles	مجلس

mardi	مرد (معرفه و نکره)	hudi - babiyan	مخلوط شدن
mordâd	مرداد	qâti - babiyan	مخلوط شدن
mord - âr	مردار	hudi - hâkordan	مخلوط کردن
mard - one	مردانه	qâti - hâkordan	مخلوط کردن
mardom	مردم	maxmal	مخمل
ba - mer - d - an	مردن	medâd	مداد
merd - âl	مردنی		مداد پاک کن ← پاک کن
merd - e	مُرده	xod - terâš	مداد تراش
meyyet - šur	مرده شور	moddat	مَدّت
qassâr - xone	مرده شور خانه	moddat - i	مَدّتی
mard - i	مردی		مدح ← تعریف
marz	مرز		مدح گفتن ← تعریف کردن
maraz	مرض	madresê	مدرسه
kerk	مرغ		مدفوع ← فضله
morq	مرغ	mazhab	مذهب
morq - âb - i	مرغابی	men - e	مرا
par - ba - ken - i - kerk	مرغ پرکننده		مراوده ← ارتباط
	مرغزار ← چمنزار	morabbâ	مَرَبّا
marg	مرگ	morabba	مَرَبّیع
marmar	مرمر	morattab	مَرْتَب
morvârid	مروارید	morattab - babiyan	مَرْتَب شدن
meri	مری	morattab - hâkordan	مرتب کردن
mariz	مریض	marjân	مرجان
nâ - xoš	مریض		مرحبا ← بارک الله

mosalmon	مسلمان	مریضخانه ← بیمارستان	
mosen	مسن	مزاحم	
mess - i	مسی	مزد	
masih - i	مسیحی	مزدبگیر	
mišt	مُشت	مزدکار ← مزدبگیر	
mašqul	مشغول	mazra? - e	مزرعه
mašq	مشق	mez (z) e	مزه
mašk	مَشک	možde - [g] âni	مژدگانی
	مُشک ← عطر	možde	مژده
	مُشکل ← سخت	može	مژه
mašverat	مشورت	mes	مس
mašhur	مشهور	mosâfer	مسافر
mozer	مَضَر	mas (s)	مست
	مطالعه کردن ← خواندن	mosta: jër	مستاجر
	مطبخ ← آشپزخانه		مستثنی ← استثنائی
motreb	مطرب		مستثنی شدن
motma?en	مطمئن	?estesnâ - [?] i - babiyan	
xob - hâkordan	معالجه کردن	mostahaq	مستحق
mo?âmele	معامله	mostarâh	مستراح
mo: tabar	معتبر	tu?âlet	مستراح
mo: jëz - e	معجزه	mast - i	مستی
ma: dan	معدن	mašjed	مسجد
me: de	معهده	masxare	مسخره
maruf - i	معرفی	mes - kar	مسگر

ba - č (č) o - t - an	مکیدن	marufi - hâkordan	معرفی کردن
magar	مگر	ma: tal	معطل
magas	مگس	ma: tal - babiyan	معطل شدن
mellâ	ملاً	ma: tal - hâkordan	معطل کردن
	ملاح ← کشتی بان	mo?allem	معلم
melâfe	ملافه		معمار ← استاد
melâqe	ملاقه	ma: ni	معنی
malax	ملخ	maqâze	مغازه
molk	مُلک	maqrur	مغرور
melk	مِلک	maqz	مغز
momken	ممکن	maqlub	مغلوب
momken - babiyan	ممکن شدن	maqlub - babiyan	مغلوب شدن
mamlekat	مملکت	maqlub - hâkordan	مغلوب کردن
men	من (فاعلی، مفعولی)		مغلوب کردن ← کوبیدن
me	من (ملکی)	moft	مفت
monâjât	مناجات	moft - i	مفتی
monâr	منار	mofassal	مفصل
	مناسب ← بجا	moqâyese	مقایسه
membar	منبر	moqâyese - hâkordan	مقایسه کردن
miennat	مَنّت	moqaddar	مقدّر
montazer	متظر		مقدّر ← تقدیر
montazer - babiyan	متظر شدن	maqna?e	مقنعه
montazer - bengetan	متظر گذاشتن	moqavvâ	مقوّا
mennat - bakešīyan	مَنّت کشیدن	maktab	مکتب

mâhâr	مهيار	منجمد شدن ← يخ بستن
mâhâr - hâkordan	مهيار کردن	من را ← مرا
ma: - tâb	مهتاب	manzel منزل
me: -tar	مهتر	mantaqe منطقه
me: r	ميهتر (محببت)	manzar - e منظره
me: r	ميهتر (نام يکي از ماههاي سال)	manqal منقل
mo: r	مهر	mo: men مؤمن
me: r - [a] bon	مهربان	mi مو
mo: r - bezân	مهر زدن	mo ← درخت انگور
mo: r - e	مهره	mo ← حقوق
	مهلت ← دم (لحظه)	movâzi موازي
dam - hâdân	مهلت دادن	mowj موج
mohem	مهم	mujer موجر
me: mon	مهمان	mi - dâr مودار
me: mon - xone	مهمانخانه	mo'rb ← كج
me: mon - i	مهماني	malije مورچه
	مهماني دادن (← کردن)	mur - iyâne موريانه
me: moni - hâkordan		muze موزه
miyon	ميان	musir موسير
mayyet	ميٲ	gerze موش
me: x	ميخ	movaffaq مؤفق
me: x - ĉe	ميخچه	mowqe موقع
me: x - e - kolom	ميخ طويله	mum موم
mix - ak	ميخك	meh ميه

nâ - tan - i - berâr	نابرداری	meydon	میدان
nâ - pedar - i	ناپداری		میراث ← ارث
	ناپداری ← پدر خوانده	miz	میز
nâ - pesar - i	ناپسری		میزبان ← صاحبخانه
	ناپسری ← پسر خوانده	miš	میش
nâ - tan - i	ناتنی	mil	میل
nâxun	ناخن	meyl	میل
nâ - xâxor - i	ناخواهری	meyl - dâştan	میل داشتن
	ناخواهری	mil - e	میله
nâ - tan - i - xâxor	ناخوش ← مریض	melyon	میلیون
	نادان	meymon	میمون
nâ - don	نادان	miyu - miyu	میومیو (صدای گربه)
nâ - doxtar - i	نادختری	me: ve	میوه
	نادختری ← دختر خوانده	mive	میوه
nâ - râhat	ناراحت		
	نارس ← نرسیده		
nârenj	نارنج		
nârvan	نارون	nâ	نا (توان)
nâz	ناز	nâ - ?âš [e] nâ	نا آشنا
?oĵâq - kur	نازا	nâ - ?amn	ناامن
nâzik	نازک	nâ ?amn - i	ناامنی
nâz - hâkordan	نازکردن	nâ - ?umid	ناامید
	ناسزا ← فحش	nâ - bâleq	نابالغ
fâš - botan	ناسزاگفتن	nâ - berâr - i	نابرداری

ن

nâv - don	ناودان	nâštâ	ناشتا
čâšt	ناهار	nâštâ - [?] i	ناشتائی
na - yâb	نایاب	nâhâr	ناشتائی
nabš	نبش	nâši	ناشی
nabz	نبض	nâf	ناف
na - pet - e	نپخته	nâ - farmon	نافرمان
na - ters	نترس	nâqes	ناقص
natijë	نتیجه		ناگهان ← یکدفعه
nejâbat	نجابت	nâl - e	ناله
najjâr	نجّار		ناله کردن ← نالیدن
najjâr - i	نجّاری	be - nâl - ess - an	نالیدن
nejës	نجس		نام ← اسم
najjib	نجیب	nâ - mâdar - i	نامادری
nax	نخ		نامادری ← زن پدر
tâ	نخ	nâ - ma: ram	نامحرم
noxod	نخود	nâ - morattab	نامرتب
noxo - či	نخودچی	nâm - zad	نامزد
nazr	نذر	nâmzad - i	نامزدی
nar (-aki)	نر	nâm - e	نامه
nerx	نرخ	nâme - ras - on	نامه رسان
kâti	نردبان	nun	نان
nard - e	نرده	qors - ak	نان خانگی
šabake	نرده	nun - e - xošk	نان خشکه
na - resi	نرسیده	nun - [e] vâ	نانوا

nesf	نصف	narges	نرگس
nesf - e - ruz	نصف روز	narm	نرم
nesf - e - šow	نصف شب	narm - i	نرمی
nasihat	نصیحت	nazd	نزد
nazm	نظم		نزد ← پیش
na: re	نعره	naz - ik	نزدیک
na: re - bezân	نعره زدن	nazik - ân	نزدیکان
na: š	نعش	nežâd	نژاد
na: l	نعل	nosxe	نسخه
nalb - aki	نعلبکی	nasl	نسل
na: l - ban	نعل بند	nesiye	نسیه
na: lband - i	نعل بندی	nesiye - hâdân	نسیه دادن
ne: mat	نعمت	nešon	نشان
na: nâ	نوع	nešon - hâdân	نشان دادن
naft	نفت	nešon - e	نشانه
naft - i	نفتی	nešone - beytan	نشانه گرفتن
nafar	نفر	nešon - i	نشانی
na - frin	نفرین	ba - niš - ân - i - [y] an	نشاندن
nafas	نفس	noš - xâr	نشخوار
na - fa: m	نفهم	našr - iye	نشریه
neq	نق	ba ' - niš - t - an	نشستن
rang - zan	نقاش	baništ - e	نشسته
naqd	نقد	nasb	نصب
noqre	نقره	nasb - hâkordan	نصب کردن

	نگه داشتن ← نگاه داشتن	naxš	نقش
negin	نگین	naxš - e	نقشه
nam	نم	naxs	نقص
nemâ	نما	noxtê	نقطه
nemâz	نماز	noql	نُقل
qezâ - nemâz	نماز قضا	naql	نقل
nemâz - kar	نمازگزار		نقل مکان دادن ← جابجا کردن
	نمای ساختمان		نقل مکان کردن ← جابجا شدن
sâxt - [e]mon - e - nemâ		neq - neq	تق تق
namad	نمد	nekbât	نکبت
nam - ak	نمک	nâ - kon - e	نکند (قید شک)
namak - don	نمکدان	negâ	نگاه
	نمودن ← نشان دادن	negar - dâr	نگاهدار
nemu - n - e	نمونه	negardâr - babiyan	نگاهدار شدن
nu	نو	negardâr - i	نگاهداری
navâr	نوار		نگاهداری کردن
nowbat	نوبت	negardâri - hâkordan	
nav - ad(-tâ)	نود		نگاه داشتن ← ایستائیدن
nur	نور	negâ - hâkordan	نگاه کردن
nu - z - za: (-tâ)	نوزده	b - eš - i - [y]an	نگاه کردن
nuš	نوش	negar - on	نگران
ba - neviš - t - an	نوشتن	del - vâ - pas	نگران
no:	نوع	negaron - babiyan	نگران شدن
no: - be - no:	نوع به نوع	delvâpas - babiyan	نگران شدن

nim	نیم	nok	نوک
nim - ru	نیمرو	nowkar	نوک‌ر
nim - kat	نیمکت	nok - bezân	نوک زدن
nim - e	نیمه	denik	نوک مرغ
nime - šow	نیمه شب	nave	نوه
		nevis - ande	نویسنده
	و	no: (- tâ)	نُه
		na	نه (حرف ربط)
(?)o	و (حرف ربط)	nâ	نَه (قید نفی)
va	و (حرف ربط)		نهادن ← گذاشتن
	و ایستادن ← ایستادن	neh - âl	نهال
	و ایستادن ← ایستادن	nâh - âl	نهال
vâres	وارث	na: r	نهر
da - gerd - ân - i	وارونه	no: - sad	نهدد
dagerdâni - babiyan	وارونه شدن	nahang	نهنگ
dagerdâni - hâkordan	وارونه کردن	ney	نِی (گیاهی است)
damar	واژگون	ney	نِی (آلت موسیقی)
damar - babiyan	واژگون شدن	niyâz	نیاز
	واژگون شدن ماشین ← چپه شدن	niru	نیرو
vâze(h)	واضح	ney - zâr	نیزار
bâfur	وافور	neyze	نیزه
vâqe? -e	واقعه	niš	نیش
vâm	وام	čimilik	نیشگون
vây	وای (صوت)	čimilik - beytan	نیشگون گرفتن

vuzu	وضو	vajab	وجب
vuzu - beytan	وضو گرفتن	viĵin	وجین
vatan	وطن	viĵin - hâkordan	وجین کردن
va:de	وعده		وحشت ← ترس
va: de - hâdân	وعده دادن	vahš - i	وحشی
bafâ	وفا	va: š - i	وحشی
bafâ - dâr	وفادار		ور ← طرف
vax(t)	وقت	hor - bimân	ور آمدن (نان)
vax - šenâs	وقت شناس	var - šekast	ورشکسته
vaxšenâs - i	وقت شناسی	varaġ	ورق
vaxt - i	وقتی	varaġ - bâz - i	ورق بازی
vaxti - ke	وقتی که	varam	ورم
vaqf	وقف	pelle	ورم
va - gar - na	وگره	varam - hâkordan	ورم کردن
vel	ول	pelle - bezân	ورم کردن (← زدن)
velâyat	ولایت		وزغ ← قورباغه
vel - hâkordan	ول کردن	viz - viz	وزوز
vel - gard	ولگرد	vasat	وسط
vel - ow	ولو	vasile	وسیله
vali	ولی	pinak	وصله
vil - vil - i	وول	pinak - hâkordan	وصله کردن
vilvili - boxordan	وول خوردن	vasiyat	وصیت
	وول خوردن (← کردن)	vasiyat - hâkordan	وصیت کردن
vilvili - hâkordan		vasiyat - nâm - e	وصیت نامه

(h) - ass - an	هستن	viyâr	ویار
haš(- tâ)	هشت		ویار داشتن (← کردن)
hašt - âd	هشتاد	viyâr - hâkordan	
haš - sad	هشتصد		ویزیت ← حق ویزیت
hašt - e - yak	هشت یک		
haf(- tâ)	هفت	ه	
haft - âd	هفتاد		
haf - sad	هفتصد	hâp - hâp	هاپ هاپ (صدای سنگ)
haft - e	هفته	hâr	هار
hev - da: (- tâ)	هفده	hâr - babiyan	هارشدن
hol	هُل	hâvan	هاون
hol - hâdân	هُل دادن	hiž - da: (- tâ)	هجده
(h)am	هم	hojûm	هجوم
ham - on / ham - un	همان	hojûm - biyârdan	هجوم آوردن
ham - u - ĵe	همانجا	hadar	هدر
hamuĵe - ke	همانجا که	hadar - beyšan	هدر رفتن
	همچون ← مانند	hadaf	هدف
ham - dard	همدرد	hediye	هدیه
ham - digar	همدیگر		هدیه ← یادگاری
hudi	همدیگر	vâtere	هذیان
yek - digar	همدیگر	har	هر
ham - râ	همراه	har - ĉi	هرچه
?am - râ	همراه	har - ki	هرکه
hamrâ - dâštan	همراه داشتن	hezâr	هزار

huš	هوش	hamrâ - babiyan	همراه شدن
huš - [i]yâr	هوشیار	hamrâ - [ʔ]i	همراهی
husni	هوی	hamrâʔi - hâkordan	همراهی کردن
haviĵ	هویج	ham - sâye	همسایه
hoy	هوی (صوت)	ham - qad	هم قد
hay - â - hu	هیاهو	hame	همه
heybat	هیبت	hamiše	همیشه
hič	هیچ	ham - in	همین
	هیچ ← هیچ چیز	hamin - al - ân	همین الان
hič - či	هیچ چیز	hami(n) - em - ruz	همین امروز
hiš - kâr	هیچکار	hami(n) - ĵe	همین جا
hiš - kas	هیچکس	hami(n) - ĵur	همین جور
hiš - vax	هیچوقت		همین طور ← همین جور
he: me	هیزم	hamin - ke	همینکه
heykal	هیکل	hend - ev - âne	هندوانه
	هیمه ← هیزم	honar	هنر
		honar - man(d)	هنرمند
		hanuz	هنوز
		havâ	هوا
		havâ - peymâ	هواپیما
		havâr	هوار (صدای بلند)
		havas	هوس
		havas - bâz	هوسباز
		havasbâz - i	هوسبازی

ی

yâ	یا
yâd	یاد
yâd - hâdân	یاد دادن
yâd - hâkordan	یاد کردن
yâd - gâr	یادگار

ye - dar - xone	یک اطاق	yâdgâr - i	یادگاری
	یک بار ← یکدفعه	yâd - beytan	یاد گرفتن
ye - pârc̄e	یک پارچه	yâr	یار
ye - tikke	یک تکه	yâr - i	یاری
ye - jâ	یک جا	yâz - da: (- tâ)	یازده
ye - ĵur	یک جور	yâqi	یاغی
ya - tâ - xone	یک خانه	yâqi - babiyan	یاغی شدن
ye - dafe	یکدفعه	yâqut	یاقوت
	یکدیگر ← همدیگر		بیوست داشتن (← بستن)
	یکسان ← مانند	?eškam - davestan	
ye - sar - e	یکسره	yatim	یتیم
yek - šambe	یکشنبه	yax	یخ
ye - taraf	یکطرف	yax - davestan	یخ بستن
yetaraf - e	یکطرفه	yax - band - on	یخ بندان
	یک کمی ← کمی	yax - bezân	یخ زدن
ye - navâxt	یک نواخت	yadak	یدک
ye - vax(t)	یک وقت	yadak - bakešiyân	یدک کشیدن
yevaxt - i	یک وقتی		یرقان ← زردی
yek(k) - i	یکی	ya: ni	یعنی
yeki - do - tâ	یکی دو تا	yaqe	یقه
yeki - yeki	یکی یکی	yaqen	یقین
ye - gâne	یگانه	yak	یک
yavâš	یواش	ye(k)	یک
yavâš - aki	یواشکی	ya - tâ	یک

yeylâq

ییلاق

yavâš - yavâš

یواش یواش

yonje

یونجه

اصطلاحات

فارسی به انگلیسی:

phone	آوا
phonetic	آواشناختی، آوایی
phonetics	آواشناسی
derivation	اشتقاق
derivational	اشتقاقی
clause	بند
inflection	تصریف
inflectional	تصریفی
minimal pair	جفت کمینه
voice	جهت
simple	ساده
causative	سببی
personal ending	شناسه فعلی
morphology	صرف، ساختواژه
derivational morphology	صرف اشتقاقی
inflectional morphology	صرف تصریفی
personal pronoun	ضمیر شخصی
independent personal pronoun	ضمیر شخصی آزاد
dependent personal pronoun	ضمیر شخصی پیوسته
enclitic verb	فعل پیوستی
phrase	گروه

passive	مجهول
compound	مرکب
complex	مشتق
active	معلوم
syntax	نحو، ساخت جمله
aspect	نمود
perfect aspect	نمود کامل
imperfect aspect	نمود ناقص
phoneme	واج
phonological	واجشناختی، واجی
phonology	واجشناسی
allophone	واجگونه
vocalic phoneme	واج واکه‌ای
consonantal phoneme	واج همخوانی
morpheme	واژک
free morpheme	واژک آزاد
bound morpheme	واژک مقید
clitic	واژه بست
vowel	واکه، مصوت
diphthong	واکه مرکب، واکه دوگانه
mood	وجه
affix	وند
derivational affix	وند اشتقاقی
inflectional affix	وند تصریفی

personal affix	وند شخصی
consonant	همخوان، صامت

انگلیسی به فارسی:

active	معلوم
affix	وند
allophone	واجگونه
aspect	نمود
bound morpheme	واژک مقید
causative	سببی
clause	بند
clitic	واژه بست
complex	مشتق
compound	مرکب
consonant	همخوان، صامت
consonantal phoneme	واج همخوانی
dependent personal pronoun	ضمیر شخصی پیوسته
derivation	اشتقاق
derivational	اشتقاقی
derivational affix	وند اشتقاقی
derivational morphology	صرف اشتقاقی
diphthong	واکه مرکب، واکه دوگانه
enclitic verb	فعل پی بستی
free morpheme	واژک آزاد
imperfect aspect	نمود ناقص
independent personal pronoun	ضمیر شخصی آزاد

inflection	تصرف
inflectional	تصرفی
inflectional affix	وند تصرفی
inflectional morphology	صرف تصرفی
minimal pair	جفت کمینه
mood	وجه
morpheme	واژک
morphology	صرف، ساختواژه
passive	مجهول
perfect aspect	نمود کامل
personal affix	وند شخصی
personal ending	شناسه فعلی
personal pronoun	ضمیر شخصی
phone	آوا
phoneme	واج
phonetic	آواشناختی، آوائی
phonetics	آواشناسی
phonological	واجشناختی، واجی
phonology	واجشناسی
phrase	گروه
simple	ساده
syntax	نحو، ساخت جمله
vocalic phoneme	واج واکه‌ای
voice	جهت
vowel	واکه، مصوت

کتابشناسی

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۵۰). «زبان گیلکی»، سخن، دوره ۲۱، ش ۶، ص ۶۷۱-۶۷۴.
- اسدیان، خدیجه (۱۳۷۰). «زمین شناسی درّه سردابروود (حوضه کلاردشت)»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، س ۲۹، ش ۳-۴، ص ۱۹۲-۲۰۱.
- باطنی، محمد رضا (۱۳۴۸). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیرکبیر. پاینده، محمود (۱۳۶۶). فرهنگ گیل و دیلم. تهران: امیرکبیر.
- پرتوی آملی، مهدی (۱۳۵۸). فرهنگ عوام آمل. تهران: مرکز مردمشناسی ایران.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۲۴). «ریشه زبان گیل»، سالنامه تربیت رشت (۱). ص ۴-۵.
- پور ریاحی، مسعود (۱۳۵۰). بررسی دستور گویش گیلکی رشت. پایان نامه دکترا، زبانشناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
- ثمره، یدالله (۱۳۶۷). «تحلیل ساختاری فعل در گویش گیلکی کلاردشت»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، س ۲۶، ش ۱-۴، ص ۱۶۹-۱۸۷.

_____ (۱۳۶۸). آواشناسی زبان فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

جکاجی، م. پ. (۱۳۶۶). گیلان نامه. (مقالاتی از چند نویسنده درباره گیلان شناسی)، رشت: انتشارات طاعتی.

جهانگیری، علی اصغر (۱۳۶۷). کندلوس. تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری.

جهانگیری، نادر (۱۳۵۳). بررسی تعداد، توزیع و گسترش گویشهای رایج در استان مازندران. پایان نامه کارشناسی ارشد، زبانشناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).

_____ (در دست چاپ). گویش گیلکی لاهیجان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

حق شناس، علی محمد (۱۳۶۹). آواشناسی. تهران: انتشارات آگاه.

دهگان، روزه (۱۳۶۸). فرهنگ تطبیقی گونه‌های گویش مازندرانی. پایان نامه کارشناسی ارشد، زبانشناسی همگانی، دانشگاه تهران (چاپ نشده).
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی (۱۳۶۶). جغرافیای کامل ایران. وزارت آموزش و پرورش.

ستوده، منوچهر (۱۳۳۲). فرهنگ گیلکی. تهران: انجمن ایرانشناسی.
سرتیپ پور، جهانگیر (۱۳۶۹). ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی. رشت: نشر گیلکان.

سرمست دستک، داود (۱۳۷۱). گویش گیلکی حسن کیاده (کیاشهر). پایان نامه کارشناسی ارشد، زبانشناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (چاپ نشده).

شکری، گیتی (۱۳۷۴). گویش ساری (مازندرانی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

صادقی، علی اشرف (۱۳۶۹). «سه اثر درباره لهجه مازندرانی»، (نقد و معرفی کتاب)، مجله زبانشناسی، س ۷، ش ۲، ص ۶۳ - ۷۱.

صمدی، حسین (۱۳۷۰). در قلمرو مازندران. (مقالاتی از چند نویسنده)، بابل: چاپ نقش جهان، جلد ۱.

عمادی، اسدالله (۱۳۷۲). «مازندران در آئینه اسطوره و تاریخ»، بازخوانی تاریخ مازندران. (مقالاتی از چند نویسنده به کوشش اسدالله عمادی)، ساری: فرهنگ خانه مازندران، ص ۱۳ - ۶۳.

کشاورز، کریم (۱۳۴۷). گیلان. تهران: انتشارات جیبی.

_____ (۱۳۵۰). «برخی ویژگیهای صرف و نحو گیلکی»، مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی. (به کوشش مظفر بختیار)، انتشارات دانشگاه تهران، جلد ۱، ص ۲۳۶ - ۲۴۸.

کلباسی، ایران (۱۳۵۸ - الف). «آواهای میانجی در فارسی نوشتاری»، مجله دانشکده

ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلّم تهران، ش ۶، ص ۹۲ - ۱۰۵.
 _____ (۱۳۵۸ - ب). «ساختمان آوائی اتباع در زبان فارسی»، هشتمین کنگره
 تحقیقات ایرانی. (به کوشش محمّد روشن)، انتشارات فرهنگستان ادب و هنر ایران،
 جلد ۲، ص ۶۳ - ۷۲.

_____ (۱۳۷۱ - الف). «تنوّع لهجه‌ها در گویش گیلکی»، مجلّه دانشکده
 ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، س ۲۵، ش ۴، ص ۹۳۴ - ۹۷۶.
 _____ (۱۳۷۱ - ب). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران: مؤسسه
 مطالعات و تحقیقات فرهنگی

_____ (۱۳۷۲). «پیشوندهای تصریفی و اشتقاقی در افعال گویش مازندرانی

کلاردشتی»، مجلّه زبان‌شناسی، س ۱۰، ش ۱، ص ۸۸ - ۱۰۵.
 _____ (در دست چاپ). «نوعی ناهماهنگی واکه‌ای در گویش کلاردشتی»،
 مجلّه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.

کیا، صادق (۱۳۱۶ یزدگردی یا ۱۳۲۷ شمسی). واژه نامه طبری. (ایران کوده، جزوه
 شماره ۹)، تهران: انجمن ایرانویج، چاپخانه بانک ملی ایران.
 _____ (۱۳۳۰). واژه نامه گرگانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مرعشی، احمد (۱۳۶۳). واژه نامه گویش گیلکی. رشت: انتشارات طاعتی.
 مهجوری، اسمعیل (۱۳۵۶). فرهنگ مازندرانی (مثلها، ترانه‌ها، نکات دستوری،
 واژه‌نامه). ساری: انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر مازندران.

میر چراغی، سید فرهود (۱۳۶۹). ساختمان دستوری گویش لکی یا خواجهوندی
 کلاردشت. تهران: انتشارات پرهام.

نجف زاده بارفروش، محمّد باقر (۱۳۶۸). واژه‌نامه مازندرانی. تهران: بنیاد نیشابور.
 نفیسی، سعید (۱۳۰۷). «اسامی ماهیها به گیلکی»، فروغ (۱). ش ۵، ص ۱۳۲ - ۱۳۴.
 وثوقی، حسین (۱۳۷۱). «لهجه، گویش و زبان در ایران»، مقالات زبان‌شناسی. تهران:
 انتشارات رهنما، ص ۵ - ۳۰.

هومند، نصرالله (۱۳۶۹). زبان تبری (مازندرانی). آمل: انتشارات کتابسرای طالب
 آملی.

یوسفی نیا، علی اصغر (۱۳۷۰). تاریخ تنکابن. تهران: نشر قطره.

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

Kelârdashti Dialect

(Rudbârak)

by

Dr. Iran Kalbassi



**Institute for Humanities
and
Cultural Studies**

Tehrân, 1997